

۱۵۷

« زیرا هر که سؤال کند، یابد و کسی که بطلبد، دریافت کند و هر که بگوید، برای او گشاده خواهد شد.»

کلمه به کلمه این سخن عیسی شامل حال شما می شود!

* * *

پیش از بستن این کتاب مضمون آن را به طور خلاصه مرور کنید. کاملترین مکاشفه خدا توسط انسانها، از طریق تشکیل خانواده صورت می گیرد. محبت بین زن و شوهر، منعکس کننده رابطه بین مسیح و کلیسا است. محبت یک پدر نسبت به خانواده خود منعکس کننده محبت خدا نسبت به کل انسانهایی است که او آفریده. و نتیجه رسیدن نقشه خدا برای خانواده است که والاترین متاع او در اختیار انسان قرار می گیرد. اما در اثر رد نقشه خدا برای خانواده، مصیبت انسان به اوج خود می رسد.

این موضوعی است که فرهنگ امروزی ما باید تصمیم بگیرد که چه جوابی می خواهد به آن بدهد و نیز سؤالی است که شما به عنوان یک فرد باید به آن جواب بدهید.

۱۵۶

عمیق ترین اشتیاقهای قلبی خود را به او ابراز کنید. از او بخواهید که اگر مانع کشف نشده ای بین شما و او وجود دارد، آن را به شما نشان دهد. خود را آماده کنید تا شما را به راههایی هدایت کند که هرگز به آنها قدم نگذاشته اید. خود را بی چون و چرا به او بسپارید.

در عین حال، ذهن خود را با این موضوع که خدا چگونه با شما ملاقات خواهد کرد، مشغول نسازید. من مکاشفه پدر بودن خدا را با حضور قدرتی خارق العاده تجربه کردم. اما ممکن است خدا در مورد شما به گونه ای کاملاً متفاوت عمل کند. شاید لازم باشد که مثل ایلیا در کوه حوریب منتظر شنیدن صدای خدا باشید (ر. ک. به اول پادشاهان ۱۹: ۱۱-۱۸)

در کوه حوریب قدرت خارق العاده خدا به سه صورت نمایان شد: باد، زلزله و آتش. اما خدا در هیچیک از آنها نبود. سپس « آوازی ملایم و آهسته » شنیده شد (آیه ۱۲). این آیه در ترجمه NIV کتاب مقدس هم اینطور ترجمه شده است. خدا با چنین حالت آرام و ملایمی به نزد ایلیا آمد. با این وجود، وقتی ایلیا صدای او را شنید، صورت خود را به نشانه ترس آمیخته با احترام با ردای خود پوشانید.

قدرتی که در نجوای خدا وجود دارد در قوی ترین باد، زلزله یا آتش نیز یافت نمی شود! ممکن است خدا با شما اینطور ملاقات کند.

علیرغم همه اینها، اجازه دهید شما را با کلام نصیحتی از عیسی مسیح تشویق کنم. فعلی را که او در هر مورد به کار می برد نشان می دهد که وی از عملی مکرر یا مداوم سخن می گوید: « سؤال کنید که به شما داده خواهد شد، بطلبید که خواهید یافت، بکوبید که برای شما باز کرده خواهد شد. » (متی ۷:۷)

به یاد داشته باشید که به شما داده خواهد شد، آن را خواهید یافت و برای شما باز کرده خواهد شد.

در آیه بعد، عیسی با کلامی اطمینان بخش تر و تشویق آمیز تر ادامه می دهد:

۱۵۵

یکی از موارد انضباطی او این است که خود را در برابر او فروتن بسازیم:

« زیرا خدا با متکبران مقاومت می کند و فروتنان را فیض می بخشد.»

(اول پطرس ۵:۵)

مورد دیگری که باید یاد بگیریم این است که منتظر خدا باشیم. زمانی که برای ما مناسب است همیشه زمان مناسب از نظر خدا نیست.

« آنانی که منتظر خداوند می باشند، قوت تازه خواهند یافت.» (اشعیا، ۴۰: ۳۱)

چندین بار سعی کردم تمام وعده های کتاب مقدس را به کسانی که منتظر خداوند می مانند بشمارم ولی هیچ وقت موفق نشدم. چون تعداد این وعده ها خیلی زیاد است! در مورد خودم، معتقدم که خدا آن مکاشفه را به من نداد تا وقتی که دید برای دریافت آن آماده هستم. مسلماً وقتی که او آن مکاشفه را عطا کرد، من آن را همچون گنجی که ارزش انتظار کشیدن را داشت، پذیرفتم!

بطلبید، بجوید، بگویید

شاید شما از جمله کسانی هستید که با خدا ارتباط صمیمانه ای به عنوان پدر خود دارید- ارتباطی که فقط عیسی آن را امکانپذیر می سازد. من نمی دانم، شاید در همان شرایطی قرار دارید که من بودم. بدون شک اطمینان دارید که تولد تازه یافته اید و با تمام فهم و قدرت خود، خداوند را خالصانه خدمت میکنید. با این همه، مشتاق چیزی فراتر از تجربه کنونی خود هستید- مشتاق رابطه ای عمیق، صمیمانه و پایدار با خدا به عنوان پدرتان.

می خواهم شما را تشویق کنم که در این اشتیاق خود پیش بروید تا همه آنچه را که خدا برایتان در نظر گرفته بدست آورید. در حضور عیسی آرام بگیرید.

حال از خداوند، برای اینکه شما را پذیرفته و فرزند خود ساخته است، تشکر کنید. هر چقدر بیشتر از او تشکر کنید، به همان اندازه برایتان واقعی تر جلوه میکند که فرزند خدا شده اید. چون روح القدس به روح شما شهادت می دهد که فرزند خدا هستید.

۲- به خدا به عنوان پدر خود نزدیک شوید.

حالا عیسی برای شما حکم دری را دارد که از طریق آن می توانید با دلیری به خدا نزدیک شوید. اکنون آماده اید تا با خدا به عنوان پدر آسمانی خود رابطه ای داشته باشید که فقط عیسی می تواند، آن را برقرار کند.

گفتم قبل از اینکه با خدا به عنوان پدر خود رابطه ای شخصی برقرار کنم، بیش از پنجاه سال از ایمان و یافتن تولد تازه ام می گذشت. اما به هیچ وجه قصد ندارم بگویم که هر مسیحی ای باید این همه مدت صبر کند! در واقع، هدف اصلی من از نوشتن این کتاب، این بود که به مسیحیان کمک کنم تا زودتر به این مکاشفه برسند. با این وجود، هر یک از ما برای رسیدن به این مکاشفه به عیسی مسیح نیاز داریم. خود او مؤکداً فرمود که:

«... و نه پدر را هیچکس می شناسد غیر از پسر و کسی که پسر بخواهد بدو مکشوف سازد.» (متی ۱۱: ۲۷)

بهترین چیز برای هر یک از ما این است که به جایی برسیم که اعتراف کنیم عملاً به خدا نیازمندیم.

در بعضی از ترجمه های جدید انجیل، خدا به صورت دستگاه اتوماتیک نوشابه آماده ترسیم شده است. وقتی سگه را در شکاف می اندازید و دکمه های درست را فشار می دهید، او چیزی را که می خواهید به شما می دهد. اما خدا دستگاه اتوماتیک نوشابه آماده نیست. او پدری است که فرزندان خود را تنبیه می کند و معیارهای مشخصی را برای رفتار آنها قرار می دهد.

۱۵۳

۱ - عیسی را به عنوان منجی خود بپذیرید.

اگر هنوز به این اطمینان کتاب مقدسی نرسیده اید، قدم اول برای شما این است که عیسی را به عنوان منجی خود بپذیرید. این موضوع در یوحنا ۱: ۱۱-۱۳ عنوان شده است:

« {او (عیسی)} به نزد خاصان خود آمد و خاصانش او را نپذیرفتند و اما به آن کسانی که او را قبول کردند قدرت داد تا فرزندان خدا گردند یعنی به هر که به اسم او ایمان آورد که نه از خون و نه از خواهش جسد و نه از خواهش مردم بلکه از خدا تولد یافتند.»

در این لحظه، اگر دوست داشته باشید می توانید دعای کوتاهی بکنید: چیز مثل این

دعا:

عیسی مسیح خداوند، من می پذیرم که تو پسر خدا و تنها راه به سوی او هستی. ایمان دارم که تو به عنوان جریمه گناهان من روی صلیب مردی و اینکه از مردگان برخاستی. حالا از تو خواهش می کنم که همه گناهان مرا ببخشی و من تو را با ایمان به عنوان منجی خود می پذیرم. به قلبم بیا و نعمت حیات جاودانی را به من عطا کن. آمین.

وقتی با ایمان ساده این دعا را می کنید، خدا وعده می دهد که در قلب شما این اطمینان را ایجاد کند که او شما را به عنوان فرزند خود پذیرفته است. در رساله اول یوحنا ۵: ۱۰ رسول مسیح به ما می گوید: « آنکه به پسر خدا ایمان آورد در خود شهادت دارد.» پولس هم در رساله به رومیان ۸: ۱۶ خبر می دهد: «همان روح {یعنی روح القدس} بر روهای ما شهادت می دهد که فرزندان خدا هستیم.»

۱۵۲

پدر و پسر در همکاری متعامل با هم عمل می کنند. اول، پدر پسر را آشکار می سازد. این قدم اول است چرا که فقط از طریق پسر است که می توانیم پدر را بشناسیم. در یوحنا ۱۴: ۶، عیسی می گوید: «هیچ کس نزد پدر جز به وسیله من نمی آید.» بعد نوبت قدم دوم است یعنی زمانی که عیسی پدر را آشکار میکند - آنهم فقط با صلاحیت اراده مطلق او. عیسی تأکید می نماید که مکاشفه پدر فقط به کسانی داده می شود که

« پسر بخواهد بدو آشکار سازد. » (متی ۱۱: ۲۷)

عیسی در اینجا از مکاشفه ای سخن می گوید که فقط خود او می تواند آن را عطا کند. درک تفاوت بین فهم کتاب مقدس به عنوان یک تعلیم و فهم آن از طریق مکاشفه، امری مهم است. من به مدت بیش از پنجاه سال این تعلیم را که خدا پدر من است، صادقانه پذیرفته بودم. اما زمانی که از طریق یک مکاشفه مستقیم شخصی به این حقیقت پی بردم همه چیز فرق کرد.

دستیابی به پدر از طریق پسر

شاید با خواندن این کتاب تا به اینجا، دریافته اید که در واقع پدر ندارید. اینکه هرگز نفهمیده اید که منظور از داشتن یک پدر واقعی چیست. حال در قلبتان آشوب شده و آرزو می کنید که ای کاش یک پدر داشتید.

شاید وضع به گونه ای باشد که با توجه به موقعیتهای گذشته، هیچ انسانی در زندگی نمی تواند برایتان پدری واقعی باشد. این خود دلیلی است بر این که باید خدا را شکر کنید که پدری در آسمان هست که می توانید وی را بشناسید! اما اول باید عیسی را به عنوان منجی خود بشناسید، شخصی که از طریق او هدیه حیات جاودانی را می یابید!

حدود سه سال بعد از تجربه ای که تعریف کردم، با دردناکترین تجربه در کل زندگیم به عنوان یک مسیح روبرو شدم. پس از مدّت بیش از یک ماه بستری بودن در بخش مراقبتهای ویژه، خدا همسر نازنینم، روت، را به نزد خود برد. احساس فقدانی که در آن زمان داشتم، توصیف کردنی نیست. با این وجود، در آن شرایط، هیچ وقت حتّی برای یک لحظه فراموش نکردم که حضور پدر مهربانم، خدا، با من بود.

در مراسم خاکسپاری، همینکه به تابوت روت در قبر چشم دوخته بودم، احساس کردم که باید در حضور همهّ عزاداران فریاد بزنم و بگویم: « پدر، من به تو اعتماد دارم. شکر می کنم که همیشه مهربان، با محبّت و عادل هستی. تو هرگز اشتباه نمی کنی. کاری که تو انجام می دهی، همیشه بهترین است.»

فقط احساس پدر بودن خدا نسبت به من بود که مرا قادر ساخت چنین اعترافی بکنم. تعدادی از افرادی که در آنجا حاضر بودند، بعداً به من گفتند که اعترافم چه تأثیر زیادی بر آنها داشت.

با این حال، نمی خواهم فکر کنید که جهت شناخت خدا به عنوان پدر خود، میباید عین همین تجربه را پشت سر بگذارید. خدا با هر یکی از ما به عنوان فردی خاص برخورد می کند. مراحل مشخصی به عنوان ملاک جهت متابعت همگان وجود ندارد. اما در کتاب مقدس اصول معینی وجود دارند که در هر زندگی ای کاربرد دارند.

عیسی در متی ۱۱: ۲۷ اصولی را بیان می کند که به موجب آنها او را به عنوان پسر خدا و سپس خدا را به عنوان پدر او می شناسیم:

« پدر همه چیز را به من سپرده است و کسی پسر را نمی شناسد به جز پدر و نه پدر را هیچ کس می شناسد غیر از پسر و کسی که پسر بخواهد بدو مکشوف سازد.»

۱۵۰

پدر صدا کنم. این خطاب دیگر نه یک عبارت الهیاتی، بلکه بیان خودجوشی بود که از یک رابطه شخصی ناشی می شد.

همینکه به این تجربه فکر می کردم، به این نتیجه رسیدم که دستی که عرق چین داشت، مظهر شیوا- یکی از سه «خدای» اصلی مذهب هندو بود (که البته اصلاً خدا نیستند بلکه نیروهای شیطانی در جایهای آسمانی می باشند).

درک من از اتفاقی که برایم افتاده بود، حدود دو سال بعد، وقتی داشتم کتابی در مورد شرح « خدایان» اصلی مذهب هندو می خواندم، به طور قابل ملاحظه ای تأیید شد. در آن کتاب، شیوا به عنوان نیروهای روحانی ای توصیف شده بود که از بالا بر سر شخص فرود می آیند و او را از حقایق قلمرو آسمان، دور میسازند.

این دقیقاً همان کاری بود که آن دست دراز شده در بالای سرم قصد داشت انجام دهد. چقدر خدا را شکر می کنم که روح القدس در آن لحظه بحرانی به کمک آمد و نیروی شریری را که می خواست بر من مسلط شود، دور کرد!

از زمان آن تجربه در سال ۱۹۹۶ به بعد، رابطه من با خدا به عنوان پدرم مداوم قویتر و صمیمی تر شده است.

یک رابطه جدید

رابطه جدید من با خدا، تأثیر عمیق و پیوسته ای بر زندگی من داشته است. بیش از پنجاه سال است که مسیح را با تمام قدرت خود خدمت می کنم و خدا در این مدت خدمت مرا بسیار مثمر ثمر کرده است. اما با ورود به این رابطه جدید با خدا به عنوان پدرم، با او چنان صمیمیت و امنیت را تجربه کرده ام که هرگز سابقه نداشت.

البته این رابطه جدید مرا از آزمایشاتی که در زندگی هر فرد مسیح پیش می آیند، معاف نمی ساخت بلکه به من کمک کرد که با قدرت و اعتماد بیشتری با آن آزمایشات روبرو شوم. به علاوه، آنها نه فقط بین من و خدا فاصله ایجاد نکردند بلکه، باعث نزدیکی بیشتر من به او نیز شدند.

۱۴۹

گفته اند که آن پیغامها چقدر به آنها در زندگیشان کمک کردند و با این وجود، اگر چه نمی دانستم چه می کنم، ولی داشتم فقط یک نظریه را موعظه می کردم. البته، این تعلیم را می فهمیدم ولی هنوز تجربه عملی ای از اینکه خدا واقعاً پدر من است، نداشتم. حتی نمی دانستم که چیزی در زندگی خود کم دارم.

مکاشفه ای شخصی

سپس، در سال ۱۹۹۶، درست هنگامی که پنجاهمین سال خدمت تمام وقتم را به عنوان یک مسیحی جشن گرفته بودم، خدا در زندگی من مداخل کرد. یک روز صبح که من و روت در تختخواب خود نشسته بودیم و طبق معمول با هم دعا می کردیم، قدرت خارق العاده ای مرا در برگرفت. احساس کردم که به میدان جنگ دو نیروی روحانی مخالف تبدیل شده ام.

از بالا در پشت من دستی که عرق چین سیاهی داشت دراز شده بود و میخواست آن عرق چین را به زور بر سرم بگذارد. درست همزمان، قدرت روح القدس تمام وجود مرا فرا گرفت و از نوک پایم شروع کرد تا به بالا رسید. بدنم به شدت می لرزید. بعدها، روت به من گفت که رنگ صورتم حسابی قرمز شده بود. احساس می کردم که این دو نیرو در خلاف جهت هم حرکت می کردند. روح القدس رو به بالا در حرکت بود و سعی می کرد اجازه ندهد که آن دست عرقچین را بر سرم بگذارد.

بالاخره، روح القدس پیروز شد. دستی که عرقچین را داشت به عقب رانده و ناپدید شده بود. در عین حال، روح القدس تمام وجودم را در بر گرفت و من احساس عالی ای از راحتی و آرامش کردم.

همزمان با این رویداد، بدون آنکه در این مورد آگاهانه فکر کرده باشم، دریافتم که برای اولین بار در زندگی با خدا به عنوان پدرم، رابطه ای مستقیم و صمیمی برقرار کرده ام. در نتیجه، فوراً برایم کاملاً طبیعی جلوه کرد که او را

۱۴۸

از آنجا که او در هندوستان خدمت می کرد، من در همانجا در شهر بنگلور^۱ متولد شدم. وقتی من به دنیا آمدم، دکتر به مادرم گفت که او دیگر نباید بچه دار شود و این یعنی من باید بدون آنکه برادر یا خواهری داشته باشم، بزرگ شوم. بنابراین، پدر و مادرم تصمیم گرفتند که بهترین راه برای جبران این کمبود، این است که پدر من به جای پدر بودن جای یک برادر بزرگ را برایم پر کند. ظاهراً آنها فکر می کردند که داشتن برادر برای من مهمتر از داشتن پدر است. در نتیجه من هرگز او را پدر یا بابا خطاب نکردم بلکه وی را به اسم کوچکش یعنی پیتر^۲ صدا می زدم. شک ندارم که او مرا دوست داشت، اما هرگز احساس محبت پدرانه خود را بروز نداد. به یاد ندارم که او مرا روی پاهایش نشانده و یا بغل کرده باشد.

در زمان جنگ جهانی دوم، هنگامی که ۲۵ سال داشتم در یکی از سربازخانه-های ارتش بریتانیا با عیسی مسیح ملاقات کردم. در نتیجه در این ملاقات، قلب خود را به مسیح سپردم. این تجربه، چنان واقعیت نیروهای روحانی را برایم آشکار ساخت که تا آن زمان کاملاً نسبت به آنها بی خبر بودم.

به خصوص اینکه دریافتم که هندوستان، کشوری که در آن متولد شده بودم، گردابی از نیروهای روحانی بسیار زیادی بود که هیچ یک با مسیحیت ارتباطی نداشتند. احساس می کردم بعضی از این نیروهای روحانی هندوستان در سالهای عمر به دنبال بودند و می خواستند مرا تحت کنترل خود در آورند. اما هرگز موفق نشدند، با این وجود هیچ وقت از تأثیر آنها آزاد نبودم. پیش از اینکه قلبم را به مسیح بسپارم، واقعاً به این فکر افتاده بودم که مرتاض شوم. با مطالعه کتاب مقدس، به عنوان یک مسیحی دریافتم که در نتیجه تولد تازه، خدا پدر من شده بود. در حقیقت بعدها سه موعظه دنباله دار با موضوع « شناخت خدا به عنوان پدر » کردم که روی نوار کاست ضبط شد. افراد متعددی به من

^۱ Bangalore -
^۲ Peter -

فصل هفدهم سخنی با آنانی که پدر ندارند

شاید با خواندن فصلهای این کتاب، فهمیده اید که هرگز پدری که خصوصیات او را شرح دادم، نداشته اید. اگر چنین است، اجازه دهید به شما اطمینان دهم که امروزه میلیونها نفر مثل شما هستند.

البته هر یک از ما پدر جسمانی ای داریم که زندگی جسمانی مان از او شروع شده است. اما این موضوع تضمین نمی کند که ما پدری همچون آنچه کتاب مقدس نشان داده و من سعی کرده ام در این کتاب او را توصیف کنم، داریم. در واقع پدرانی که منطبق بر این توصیف باشند در دنیای امروز نایابند!

اگر شما چنین پدری ندارید، در اعماق وجود خود احساس خالی بودن می کنید - خلأیی که هرگز پر نشده است. شاید همینطور باشد و این خلأ از مدت‌ها پیش وجود داشته به طوری که آگاهانه متوجه آن نیستید. با این حال، چنین خلأیی وجود دارد و به همین خاطر شما شخص کاملی نمی باشید.

نمی گویم که باید یک چنین پدر کاملی می داشتید. چرا که در واقع، فقط یک پدر کامل وجود دارد و او خدا یعنی پدر آسمانی ما است. اما پدر جسمانی ای که مطابق توصیف کتاب مقدس است حتی اگر در بسیاری موارد کامل نباشد، آن خلأ موجود در شما را پر می سازد. در نتیجه شما دیگر بدون پدر نیستید چرا که به تجربه می دانید که پدر داشتن یعنی چه.

اما همانطور که گفتم، میلیونها نفر اینطور نیستند.

نمی دانم اگر تجربه شخصی خود را با شما در میان بگذارم، کمکی به شما خواهد کرد یا نه. مثل هر مرد دیگری در فامیل ما، یک افسر ارتش بریتانیا بود. او مردی با اخلاق و صادق، امین در انجام وظایف خود و یک سرباز موفق بود.

۱۴۶

لازم است بدانید که خدا خودش این تمایل را در دل شما قرار داده و می خواهد از شما یک پدر روحانی بسازد. وقتی به نقشه خدا پی بردید، آن وقت دیگر آنچه خودتان هستید، مهم نیست. مهم، شخصیتی است که وقتی خود را کاملاً به خدا می سپارید، می تواند از شما بسازد. کافی است به روش خاص خود و با زبان خودتان به راحتی به او بگویید که در اختیار او هستید. خدا خود بقیه کارها را انجام می دهد!

۱۴۵

« ... بی نهایت و فوق از طاقت بار کشیدیم به حدّی که از جان هم مأیوس شدیم. لکن در خود فتوای موت داشتیم تا بر خود توکل نکنیم بلکه بر خدا که مردگان را بر می خیزاند.»

خدا اجازه داد که پولس به مرحله ای از ضعف کامل برسد که دیگر نه به خود بلکه به او که حتّی می تواند مردگان را زنده کند توکل داشته باشد. بعداً در همین رساله، پولس توضیح داد که چطور یاد گرفت که قدرت خدا در ضعف ما کامل می گردد. در نهایت او به این نتیجه رسید که :

« چون ناتوانم ، آنگاه توانا هستم.»

(دوم قرنیتیان ۱۰:۱۲)

واقعیت این است که ابراهیم و پولس، هر دو نمونه هایی از پدران روحانی هستند. امّا آنها فقط زمانی پدران روحانی شدند که وقتی که به منتهای ناتوانی رسیدند، به فیض خارق العاده خدا تکیه کردند. این امر، در جامعه امروزی نیز هنوز به قوت خود باقی است. مردها فقط وقتی می توانند پدر روحانی بشوند که به تمایلی که خود خدا در قلبهایشان قرار داده پاسخ مثبت دهند و نیز زمانی که به منتهای ناتوانی برسند و آنگاه بر توانایی خارق العاده خدا تکیه کنند.

در انجیل متّی ۴: ۱۹، عیسی به پطرس و اندریاس گفت: « از عقب من آیید تا شما را صیّاد مردم گردانم.» این اصل، امروزه نیز مصداق دارد. موضوع مهم در زندگی، این نیست که ما خود چه هستیم بلکه این است که اگر از عیسی متابعت کنیم او از ما چه خواهد ساخت.

آیا در اطراف خود جوانانی را می بینید که گویا زندگیهای بی ثبات و بی هدف آنها فریاد بی صدایی برای کمک است؟ آیا به این نتیجه رسیده اید که آنچه آنها نیاز دارند، یک پدر روحانی است؟ آیا مشتاق هستید که به آنها کمک کنید؟ پس

۱۴۴

پولس در رساله به رومیان ۱۲ ک ۱۴ می گوید که ابراهیم در صورتی پدر ما است که « بر آثار ایمان او سالک باشیم.» به عبارت دیگر، ابراهیم راه ایمان را مشخص کرده که از همه ایمانداران خواسته شده در آن قدم بگذارند.

قبلاً خواهش پولس را مبنی بر اینکه « اقتدا به من نمایند چنانکه من نیز به مسیح می کنم.» (اول قرنیتیان ۱: ۱) مورد توجه قرار دادیم. اگر فیض خدا توانست چنان تبدیلی در سولس، آن جفا کننده مسیحیان، ایجاد کند که او اقتدا کننده مسیح شد، پس فیض خدا نیز می تواند شما را چنان عوض کند که بتوانید به پولس اقتدا کنید. او در اول تیموتاؤس ۱: ۱۶ گفت که وی به همین منظور نجات یافت؛

« ... تا اول در مسیح عیسی کمال حلم را ظاهر سازد تا آنانی را که به جهت حیات جاودانی به وی ایمان خواهند آورد، نمونه باشم.»

به زبان ساده تر اینکه پولس در این آیه داشت می گفت: « اگر خدا توانست مرا عوض کند، پس هر کس دیگری را هم می تواند عوض کند.»

همچنین به یاد داشته باشید که ابراهیم و پولس اوقات ضعف و ناتوانی خود را نیز داشتند. ابراهیم اشتباهات جدی ای مرتکب شد. او در مرحله ای از زندگی، به حدی از صاحب فرزند شدن خود و همسرش سارا ناامید شد که تصمیم گرفت از خدمتکار خود صاحب فرزند شود. بعدها، برای آنکه جان خودش را حفظ کند، به ایملک، پادشاه جرار، گفت که سارا خواهر او است و اجازه داد تا وی را به حرمسرای ایملک ببرند. تنها مداخله خارق العاده خدا بود که سارا را از اینکه یکی از زنان ایملک شود، نجات داد (ر. ک. به پیدایش باب ۲۰).

با این وجود، خدا هرگز از ابراهیم دست نکشید و به این ترتیب، او نهایتاً با فیض خدا همان چیزی شد که او گفته بود.

پولس هم ضعفهای بزرگی از خود نشان داد. او در دوم قرنیتیان ۱: ۸-۹ در خصوص خود و همراهانش گفت:

۱۴۳

مصّی به آتش را از من بخری» (مکاشفه ۳: ۱۸). در کلیسای امروزی مقدار طلایی که به آتش آزموده نشده بسیار زیاد می باشد. ما موعظت فصیحی میکنیم و ادعاهای بلندی داریم اما اغلب وقتی آتش آزمایش به میان می آید، طلای ما از آن به سلامت عبور نمی کند.

پاسخ تند

سوّمین مشخصه جوانان امروزی، تندرو بودن آنها است. آنها به دنبال جوابهای آسان و ساختگی نیستند. وجود نظم تثبیت شده یا سنتهای دیرینه این جوانان را تحت تأثیر قرار نمی دهد. در واقع، هیچ چیزی برایشان مقدّس نیست. اگر درختی میوه پوسیده بدهد یا اصلاً میوه نیاورد، تصمیمی که درباره آن می گیرند بسیار ساده است: « قطعش کنید!» (به این ترتیب، آنها به موعظه یحیی تعمید دهنده جواب داده اند!) شرایطی که این جوانان دارند، فریادی ناگفتنی و از روی ناامیدی برای دستیابی به واقعیت پدر روحانی است.

فوی شدن در عین ضعف

می توان در این مرحله از صحبت‌هایم بشنوم که شخصی می گوید: « اما، معیارهایی که شما برای پدران روحانی شرح داده اید، بسیار بالا هستند! من هیچ وقت نمی توانم مثل ابراهیم یا پولس باشم.»

درست است، معیارهای خدا بالا هستند و او هرگز آنها را پایین نمی آورد. اما یک چیز دیگر هم واقعیت دارد و آن این است که: « فیض خدا همیشه کافی است. او برای هر کاری که محّول می کند، فیض لازم برای انجام آن را عطا می فرماید. ابراهیم و پولس در کتاب مقدس به عنوان معیارهایی که باید به آنها دست یافت ارائه نشده اند بلکه به عنوان نمونه هایی که باید از ایشان الگو گرفت.

۱۴۲

در فرهنگ امروزی ما سه خصوصیت در میان جوانان، چه در دنیا و چه در کلیسا، مشترک می باشد.

ناامیدی

آنها اول در خصوص وضعیت جامعه، شرایط کره زمین، نبود عدالت اجتماعی و عدم وجود آتیه برای افراد ضعیفتر جامعه ناامید می شوند. این جوانان احساس می کنند که نسلهای قبلی نسبت به آنها بی توجه بودند و مشکلاتی را برایشان به ارث گذاشتند که نمی توانند راه حلی برای آنها پیدا کنند.

به عنوان عضوی از نسل قبل باید اعتراف کنم که حداقل در این مورد، حق با جوانان است. ما فرهنگ و جامعه ای به آنها داده ایم که در بسیاری موارد حاصل گناهان خود ماست، گناهی همچون: طمع، خودخواهی و بی تفاوتی نسبت به ضعفا و بی کسان. اگر چه خیلی از ما خود را مسیحی می دانیم، ولی در انجام اولین وظیفه خود در « پرستش صاف و بی عیب»، یعنی رسیدگی به یتیمان و بیوه زنان شکست خورده ایم. اگر اصرار داشته باشیم که نسل جدید اصول ایمان مسیحی را به جا بیاورند، آنها در جواب ما خواهند گفت: « اول خودتان به آنچه می گوئید عمل کنید، آن وقت به حرفهای شما گوش خواهیم داد.»

در جستجوی اصل چیزها

خصوصیت دوم جوانان امروزی، این است که آنها به دنبال چیزهایی میگردند که اصل باشند. اگر یک تکه طلا به آنها بدهیم، یک چاقو در می آورند و خراش عمیقی در آن ایجاد می کنند تا ببینند آیا طلای واقعی است یا اینکه یک قطعه فلز را آب طلا زده ایم. در بین کلیساهایی که در بابهای ۲ و ۳ کتاب مکاشفه توصیف شدند شاید نزدیکترین کلیسا از نظر شباهت به کلیسای غرب امروز، کلیسای لائودیکیه باشد. به یاد دارید که عیسی خطاب به این کلیسا گفت: « تو را نصیحت می کنم که زر

این آیه تفاوت فاحشی بین دو نوع از افراد قائل می شود یعنی از یک طرف جماعت بزرگی که « همراه او می رفتند » و از سوی دیگر، کسی که « از عقب من می آید. » کلیسا گرای به جماعت بزرگی که همراه عیسی می روند. راضی است. در هر حالی که مسیحیت قبل از هر چیز به فردی توجه می کند که از عقب عیسی می رود. مسیحیت به دنبال این است تا افرادی تولید کند که عیسی را متعهدانه پیروی می کنند نه جماعتی که فقط با او می روند.

با توجه به تجربیات حاصل از مشاوره ای که در بالا توضیح دادم و موقعیتهای مشابه دیگر، در نهایت به این نتیجه رسیدم که تبدیل نو ایمانان به مسیحیانی متعهد مستلزم وجود پدر روحانی است. به ندرت پیش می آید که یک نو ایمان به سطح روحانی بالاتری نسبت به کلیسایی که عضو آن می باشد، برسد. جایی که پدر روحانی تأثیر گذاری پدر روحانی وجود نداشته باشد. اکثر نو ایمانان به صورت نوزاد روحانی باقی می مانند و هرگز اعضای بالغ و مثمر ثمر خانواده خدا نمی شوند.

در فصل دوازدهم تحت عنوان « وقتی پدرها شکست می خورند »، شرایطی را توصیف کردم که در بین جوانانی که پدرانشان وظیفه خود را در قبال آنها به درستی انجام نداده اند، حاکم می باشد. شرایطی همچون: بی انضباطی، نداشتن طرز فکر مشخص و ضعف در برابر هر نوع حيله و فریب شیطانی. شرایط حاکم در کلیسای امروزی نیز از بسیاری جوانب، در موازات شرایط موجود در دنیا قرار دارد. بسیاری از جوانانی که می گویند نجات یافته اند همان فقدان طرز فکر مشخصی را از خود نشان می دهند که همتایان دنیوی ایشان با آن مواجهند. این جوانان با باد هر تغییر در لحن سخن، طرز لباس پوشیدن، نوع تفریحات یا حتی طرز پرستش رانده می شوند. از نظر این جوانان، پرستش، شکل مذهبی ابراز خود است. آنها به ندرت به پرستش به عنوان رابطه ای شخصی با خدایی قدوس و عظیم می نگرند. مهمتر از همه اینکه، زندگی آنها دو چیز کم دارد: ثبات و هدف مشخص.

۱۴۰

در خصوص این وضعیّت اینطور اظهار نظر کرد: « قرار دادن جوجّه زنده در زیر یک مرغ مرده کار عاقلانه ای نیست! »

مسیحیّت یا کلیسا گرایي؟

از زمانی که عیسی رسولان اوّلیّه خود را برای انجام مأموریت بزرگ فرستاد، حدوداً دو هزار سال می گذرد. در طول این مدت زمان، تغییرات فراوانی در جهان مسیحیّت رخ داده که در اکثر موارد مورد بی توجّهی قرار گرفته اند. ما مسیحیّت را با کلیسا گرایي عوض کرده ایم؟ کلیسا گرایي، فقط اعضای کلیسا تولید می کند اما مسیحیّت، شاگردان. کلیسا گرایي مستلزم انطباق به دیگران است و مسیحیّت مستلزم تعهد. اکثریت عمده مسیحیان با تجربه امروزی حتّی متوجّه نیستند که چقدر از الگوی اصلی و معیار انجیل دور شده اند. مفهوم مسیحیّتی که آنها در ذهن خود ایجاد کرده اند، چیزی است که خود در کلیسای امروزی شاهد آن هستند.

وقتی عیسی رسولان اوّلیه را فرستاد، دستور العملهایی که داشتند کاملاً مشخص بود:

« پس رفته، همه امّتها را شاگرد سازید. »

(متی ۲۸: ۱۹)

او پیش از این، صریحاً برایشان توضیح داده بود که شاگرد او شدن چه مواردی را در بر می گرفت:

« و هنگامی که جمعی کثیر همراه او می رفتند، روی گردانیده بدیشان گفت: اگر کسی نزد من آید و پدر و مادر و زن و اولاد و برادران و خواهران، حتّی جان خود را نیز دشمن ندارد، شاگرد من نمی تواند بود و هر که صلیب خود را بر ندارد و از عقب من نیاید نمی تواند شاگرد من گردد. »

(لوقا ۱۴: ۲۵-۲۷)

۱۳۹

نتایج قابل قبول را نمی توان به وجود نقص در پیغام بشارتی واعظ ربط داد چرا که در هر پیغام بر نیاز به تولد تازه تأکید شده و راه نجات در آنها ارائه گردیده است. شاید فقط در یک مورد باشد که این پیغامها مطابق الگوی عهد جدید عمل نکردند: در آنها تأکید زیادی بر موضوع داوری گناه توسط خدا صورت نگرفت. اما این مسأله به تنهایی فقدان ثمره دائمی را توجیه نمی کند.

به عقیده من دلیل اصلی چنین نتایج نا امید کننده ای، به شرایط کلی کلیسای امروزی مربوط می باشد. در یک مقطع زمانی که شبانی کلیسایی را بر عهده داشتیم، به عنوان مشاور در امور نو ایمانان یکی از سازمانهای عمده بشارتی آن منطقه که نتایج چشمگیری به دست می آورد، پذیرفته شدم. وظیفه ما به عنوان مشاور فقط این نبود که در جلسات با افرادی که سؤالاتی داشتند، صحبت کنیم بلکه می باید با هر کسی که مشاوره می دادیم چه از طریق تماس تلفنی، مکاتبه و یا رفت و آمد ارتباط مداوم برقرار می کردیم. من به نوبه خود، مشاور ۲۲ نفر بودم که با دقت به امورشان رسیدگی میکردم. در آخر، پس از به کارگیری هر روشی که برایم امکانپذیر بود به این نتیجه رسیدم که فقط دو نفر از آنها مسیحیانی متعهد شدند. آنها هر دو به عضویت جماعتی در آمدند که من شبانشان بودم. تا سالها بعد، زندگی آنها را مورد بررسی قرار دادم. هر دوی آنها به مسیحیانی ثابت قدم و مثمر ثمر تبدیل شدند.

دلیل موفقیت این دو چه بود؟ مسلماً علت این نبود که من شبانی یک جماعت بزرگ و با ابهت را بر عهده داشتیم. چرا که تعداد اعضای کلیسای ما در آن زمان بیشتر از ۵۰ نفر نبود! در نهایت به این نتیجه رسیدم که عامل اصلی این بود که من - اگر چه نه کاملاً - ولی برای آنها یک پدر روحانی شدم.

در مورد بیست نفر دیگری که مشاور آنها بودم به این نتیجه رسیدم که ناکامی آنها در تبدیل شدن به مسیحیانی متعهد و بالغ یکی از این دو حالت بود: یا آنها هیچوقت به طور مداوم به یک جماعت کلیسایی نپیوستند و یا عضو

فصل شانزدهم پدران روحانی کجا هستند؟

در دو دههٔ آخر قرن بیستم، دو تن از مبشران معروف دنیا بررسی دقیقی را بر روی افرادی که به پیغام موعظهٔ ایشان در جماعت‌های بزرگ مردمی پاسخ مثبت دادند و نامشان به عنوان نوایمان ثبت شد، انجام دادند. در اجرا و سازماندهی این جلسات بشارتی و خدماتی که به نوایمانان ارائه می‌شد، افراد بسیاری دست اندر کار بودند و مبالغ هنگفتی هزینه می‌شد. می‌توان در مورد خدمات آنها گفت که از هیچ تلاش و صرف هزینه‌ای دریغ نشد. با این وجود، نتایج بررسیهای آنها هشدار دهنده بود. یکی از این دو مبشر به این نتیجه رسید که فقط ۵ درصد کسانی که در اثر پیغام او توبه کرده بودند، عملاً مسیحیان متعهدی شدند و آمار مبشر دیگر فقط ۳ درصد بود.

اجازه دهید تأکید کنم که این آمار توسط آژانس غیر مذهبی‌ای که ممکن است دیدی مغرضانه نسبت به بشارت داشته باشد، به دست نیامده است. در هر یک از این دو مورد، تحقیقات توسط سازمان مربوط به خود آن مبشر صورت گرفت. همچنین باید تأکید کنم که من قصد انتقاد از این دو مبشر را ندارم، آنها مردانی هستند که راستی خود را ثابت کرده‌اند و من به عنوان برادران خود در خداوند برایشان احترام زیادی قائلم.

با این وجود، باید از خود پرسیم که در دنیای ما اگر یک تجارت از پروژه‌هایی که سرمایه‌گذاری عمده‌ای هم در آنها صورت گرفته فقط ۵ درصد یا کمتر سود مورد نظر خود را بدست آورد، چه اتفاقی خواهد افتاد؟ تقریباً باید با اطمینان گفت که کار چنین تجارتی به ورشکستگی منتهی خواهد شد. آیا عادلانه است که با توجه به آمارهایی که ارائه شد، اینطور نتیجه‌گیری کنیم که کلیسای امروزی از لحاظ روحانی ورشکسته شده است؟

۱۳۷

آنها می گوید: « هدایای باطل دیگر میاورید.. بخور نزد من مکروه است و غره ماه و سبت و دعوت جماعت نیز. گناه را با محفل مقدّس نمی توانم تحمّل نمایم. غره ها و عیدهای شما را جان من نفرت دارد. آنها برای من بار سنگین است که از تحمّل نمودنش خسته شده ام.» (اشعیا، ۱: ۱۳ و ۱۴)

عیسی در انجیل لوقا ۶: ۴۶ اتهام مشابهی را به افراد مذهبی زمان خود وارد آورد. او ایشان را نه به خاطر کارهایی که انجام می دادند، بلکه به خاطر آنچه انجام نمی دادند سرزنش کرد:

« و چون است که مرا خداوند، خداوند می گوید و آنچه می گویم به عمل نمی آورید؟»

بسیاری از افراد جامعه غربی ما نسبت به مسیحیت بدبین شده اند و آن را انتقال بی ربط مذهب نسلهای گذشته به نسل امروز می دانند. احساس آنها این است که مسیحیت راه حلی برای مشکلاتی که امروزه با آنها روبرو هستیم، ندارد. موعظت بر روی چنین افرادی تأثیر گذار نیست. آنچه آنها می خواهند این است که ببینند انجیل نتایج عملی مثبتی از خود به وجود می آورد.

یکی از کمکهای قابل رؤیت و هدفمندی که کلیسا می تواند ارائه دهد، انجام عملی وظایف پدران در اشکال متعددی است که در اینجا توضیح دادم. جوانان بسیاری در جامعه امروزی ما هستند که احساس می کنند چیزی در زندگی خود کم دارند. آنها در جاهای مختلفی مثل: الکل، مواد مخدر، باندها و دارو دسته ها، جادوگری، مذاهب عجیب و غریب، فلسفه های مختلف و بازیهای خشونت آمیز کامپیوتری. به دنبال این چیز می گردند.

آنچه که آنها واقعاً در جستجویش هستند، اگر چه این را نمی دانند، وجود یک پدر روحانی است.

۱۳۶

میلیونها جوان که والدین ندارند مواجه هستیم - بچه هایی که به دلیل ناکامی پدران خود در انجام وظایف خویش «به اسیری رفته اند» در تعریف لغتنامه ای، اگر چه ممکن است این بچه ها عملاً یتیم نباشند ولی نیازهای بزرگی مثل قشر بچه های یتیم دارند.

روند رو به رشد فروپاشی خانواده ها در غرب، بر تعداد والدین مجرد بیشتر و بیشتر می افزاید و در اکثر موارد این والدین مجرد، مادران هستند و نه پدران. مردم اغلب می گویند که مشکلاتشان، نتیجه رفتار گناه آلود خودشان می باشد. درست است، چرا که بعضی از فرزندان این افراد در نتیجه روابط نامشروع به دنیا آمده اند. اما عیسی در کجای اناجیل ما را از رحم کردن برگناهکاران منع می کند؟ علاوه بر این، کسانی که در این بین بیش از همه رنج می کشند فرزندان بی والدین هستند - نه کسانی که مرتکب گناه شده اند. به علاوه، تعداد زیادی از زنان مجردند، اما نه به دلیل خطایی که خود مرتکب شدند. آنها قانوناً ازدواج کردند، یک یا چند فرزند برای شوهرانشان به دنیا آوردند و سپس بدون هیچ دلیل موجهی توسط آنها ترک شدند.

با این وجود، کلیسای امروزی به تعداد زیاد این والدین مجرد توجه زیادی نمی کند. می توانم مطمئن باشم که خداوند به ما نیز درست همان چیزی را خواهد گفت که در زمان اشعیا، نبی به بنی اسرائیل فرمود:

«خویشتن را شسته، طاهر نمایید و بدی اعمال خویش را از نظر من دور کرده از شرارت دست بردارید. نیکوکاری را بیاموزید و انصاف را بطلبید، مظلومان را رهایی دهید، یتیمان را دادرسی کنید و بیوه زنان را حمایت نمایید.»

(اشعیا ۱: ۱۶-۱۷)

بعضی از مسیحیان امروزی نمی پذیرند که خطاب اولیة این آیات به خود آنها است. اما همانطور که گفتم، ما همانقدر به خاطر انجام ندادن کارهای خوبی که باید انجام می دادیم گناهکاریم که برای انجام دادن کارهای بد. همچنین باید به خاطر داشته باشیم که مخاطبان اشعیا، افرادی شدیداً مذهبی بودند. خدا خطاب به

۱۳۵

با این حال. وظیفه ما در رسیدگی به یتیمان و بیوه زنان پیوسته در سراسر کتاب مقدس چه عهد عتیق و چه عهد جدید مورد تأکید قرار گرفته است. من در تحلیل پیام انبیای عهد جدید به این نتیجه رسیده ام که سه گناه اصلی وجود دارند که خدا را می رنجانند. گناه اول، بت پرستی است، دوم، زناکاری و سوم، رسیدگی نکردن به یتیمان و بیوه زنان. به نظر می رسد که خدا هر سه این گناهان را در یک سطح قرار می دهد. این واقعیت دارد که دو گناه اول، گناهان عمدی هستند و گناه سوم، گناه سهوی می باشد. اما این موضوع چیزی از جدیت آن کم نمی کند. ما همانقدر برای انجام ندادن کارهای خوبی که آنها را انجام ندادیم گناهکاریم و برای انجام دادن کارهای بد. مطمئناً به دلیل نداشتن فرصت نیست که ما به یتیمان و بیوه زنان رسیدگی نمی کنیم. چرا که آنها در سراسر جهان وجود دارند. در زمانی که این کتاب منتشر می گردد، فقط در کشور اوگاندا^۱ چندین میلیون کودک یتیم مبتلا به بیماری ایدز هستند که به کمک نیاز دارند و این فقط یک کشور نسبتاً کوچک در پهنه وسیع قاره آفریقا است. هنگامی که بلای ایدز اثر خود را بر شبه قاره هند نشان بدهد، تعداد مرگ و میر آن حتی وحشتناکتر از مورد قاره آفریقا خواهد بود.

ممکن است برخی از مسیحیان جامعه غرب عادت کرده باشند که بگویند: « این مشکل کشورهای عقب افتاده غیر متمدن است. ما مسؤول آنها نیستیم.»

من با این حرف مخالفم و معتقدم که من پاسبان جان برادر خود هستم حال میخواهد از هر رنگ پوست و یا هر کشوری که باشد. ولی حتی با این وجود، مشکل یتیمان و بیوه زنان مسأله ای نیست که به کشورهای در حال رشد محدود باشد. این مشکل، اگر چه به گونه ای متفاوت، ولی در کشورهای غربی نیز به همان اندازه جدی است. در فصل دوازدهم گفتم که ما با تعداد روز افزون

۱۳۴

نوع دیگری از رابطهٔ پدرانه را می‌توان ما بین رابطهٔ پدر طبیعی و جسمانی بودن و پدر روحانی بودن که آن را توصیف کردم، یافت. منظور من، فرزند خواندگی واقعی کودکانی است که والدینشان یا نمی‌توانند و یا نمی‌خواهند از آنها نگهداری کنند. این فرزند خواندگی هم می‌تواند قانونی باشد و هم عملی. چیزی که در این رابطه مدام به یاد می‌آید، تعریفی است که یعقوب از پرستش مقبول خدا ارائه می‌دهد:

« پرستش صاف و بی‌عیب نزد خدا و پدر این است که یتیمان و بیوه زنان را در مصیبت ایشان تفقّد کنند و خود را از آلائش دنیا نگاه دارند.» (یعقوب ۱: ۲۷)

به تفاوت موجود بین پرستش و نجات توجه فرمایید. نجات، کاری است که خدا برای انسان انجام می‌دهد و پرستش، جواب انسان به این کار خدا می‌باشد. پرستش ما پاسخی است که به نجات خدا می‌دهیم.

اخیراً ذهن من مدام مشغول این آیه در رسالهٔ یعقوب بوده است. واقعاً برایم عجیب است که به نظر می‌رسد میلیونها مسیحی معتقد به کتاب مقدس هرگز نشنیده اند که یعقوب در این آیه چه می‌گوید. او در توصیف اعمال مذهبی که مقبول خداست، با ذکر جنبهٔ مثبت آنها- یعنی اعمالی که خدا انتظار انجامشان را از ما دارد- شروع می‌کند. اولین چیزی که یعقوب راجع به آن صحبت می‌کند تفقّد کردن است- رسیدگی به یتیمان و بیوه زنان و رفع نیازهای آنها. در آخر این آیه او جنبه این اعمال را ذکر می‌کند و با تشویق خوانندگان، کلام خود را اینطور تمام می‌کند: تا « خود را از آلائش دنیا نگاه دارند.»

در مدّت بیش از پنجاه سال، موعظه‌های واعظان بسیار متعدّدی را شنیده‌ام. من پیغامهای پرشور زیادی را در رابطه با نیاز انسان به دور نگه داشتن خود از آلائش دنیا شنیده‌ام. اما به یاد نمی‌آورم که حتی یک بار موعظه‌ای در مورد وظیفهٔ ما نسبت به یتیمان و بیوه زنان شنیده باشم.

۱۳۳

چون پدر، فرزندان خود را نصیحت و دلداری می نمودیم و وصیت می کردیم که رفتار بکنید به طور شایسته خدایی که شما را به ملکوت و جلال خود می خواند.

(اول تسالونیکیان ۲: ۱۰-۱۲)

او در این آیات به دو جنبه اصلی رفتار این سه مرد تأکید کرد. اول، الگویی که آنها از خود نشان دادند. زندگی شخصی آنها «بی عیب» بود. دوم، احساس آنها نسبت به تسالونیکیان، احساسی پدرانه بود. این سه مرد که بالاترین معیار را در پیش روی خود قرار داده بودند، دائماً شاگردان خود را به چالش می طلبیدند و آنها را تشویق می کردند که بتوانند به آن معیار برسند. درست همانطور که پدران جسمانی به موفقیت‌های فرزندان خود افتخار می کنند، این سه مرد نیز مشتاق بودند ببینند که شاگردانشان به مسیحیان موفق و مثمر ثمری تبدیل می شوند.

این سه مرد چه خصوصیات داشتند؟

اگر قرار باشد که خصوصیات اصلی شخصیت این سه مرد را خلاصه کنیم، نباید فهرستی مثل آنچه در زیر می بینید تهیه کنیم:

- ایمان استوار
- اطاعت کامل و بی درنگ
- داشتن پیغامی که بر موضوع صلیب متمرکز بود
- نمود پیدا کردن صلیب در زندگی آنها
- رفتار مسیحی بی عیب
- داشتن محبت پدرانه نسبت به نوایمانان
- خواهان موفقیت حقیقی آنها بودن
- رفتار عملی پدرانه: به فرزندی پذیرفتن آنها

۱۳۲

« و من ای برادران، چون به نزد شما آمدم، با فضیلت کلام یا حکمت نیامدم، چون شما را به سرّ خدا اعلام می نمودم. زیرا عزیمت نکردم که چیزی در میان شما دانسته باشم جز عیسی مسیح و او را مصلوب.»

همچنین پولس در موعظات خود فقط بر موضوع صلیب متمرکز نمی شد. بلکه موضوع مهمتر اینجاست که او مطابق آنچه که در رساله غلاطیان ۶: ۱۴ نوشت، وی صلیب را در زندگی خود تجربه کرده بود:

« لیکن حاشا از من که فخر کنم جز از صلیب خداوند ما عیسی مسیح که به وسیله او دنیا برای من مصلوب شد و من برای دنیا.»

به این ترتیب، به جهت آنکه پیغام پولس بر موضوع صلیب متمرکز بود و این صلیب که او جاه طلبی و خودخواهی خویش را بر آن با بی رحمی مصلوب ساخته بود، در زندگی وی گواهی می داد که او صاحب فرزندان روحانی بسیاری در شهر قرنتس شده است. بر عکس، پیغامی که حرفی از صلیب در آن به میان نیاید و واعظ آن خود را مصلوب نکرده باشد، فرزندان روحانی را که خدا در قرنتس به پولس عطا فرمود، به وجود نخواهد آورد.

پولس، سیلاس و تیموتاؤس

قبلاً دیدیم که پولس، سیلاس و تیموتاؤس در رساله اوّل تسالونیکیان به عنوان پدران روحانی معرفی شدند. پولس این موضوع را در رساله به تسالونیکیان نوشت:

« شما شاهر هستید و خدا نیز که به چه نوع با قدوسیّت و عدالت و بی عیبی نزد شما که ایماندار هستید، رفتار نمودیم. چنانکه می دانید که هر یکی از شما را

۱۳۱

جوابی برای این سؤال می توانیم خصوصیات اصلی شخصیت مردانی را خلاصه کنیم که ذکر آنها به عنوان پدران روحانی در اینجا ذکر شد.

ابراهیم

آنطور که من متوجه شدم، جنبه های برجسته شخصیت ابراهیم عبارتند از: ایمان پابرجا و اطاعت کامل و بی درنگ او در مورد آنچه خدا از او می خواست. این امر، در درخواست خدا از ابراهیم جهت قربانی کردن اسحاق به گونه ای زیبا نشان داده شده است.

بدون شک، اسحاق عزیزترین کس ابراهیم بود. همچنین، همانطور که نویسنده رساله به عبرانیان اشاره می کند، قرار بود که اسحاق همان کانالی باشد که از طریق او ابراهیم تمام برکاتی را که خدا به وی وعده داده بود، دریافت نماید. با این وجود، ابراهیم به خود تردید راه نداد. او نه فقط اطاعت کرد، بلکه اطاعت او بدون تردید و بی درنگ بود:

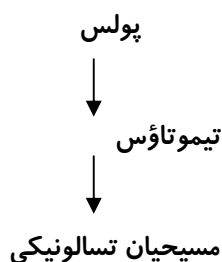
« بامدادان ابراهیم برخاسته، الاغ خود را بیاراست و دو نفر از نوکران خود را با پسر خویش اسحاق برداشته و هیزم برای قربانی سوختنی شکسته روانه شد و به سوی آن مکانی که خدا او را فرموده بود، رفت»

(پیدایش ۲۲: ۳)

پولس

پولس از طریق پیغام انجیل، به دو دلیل پدر بسیاری از مسیحیان شهر قرنتس شد. اوّل اینکه، پولس در موعظت خود، مثل بسیاری از واعظان امروزی به مشکلات زندگی، جوابی آسان و ساده نمی داد. پیغام او به قرنتیان بر موضوع صلیب متمرکز بود. پولس در اوّل قرنتیان ۲: ۱-۲ این موضوع را مورد تأکید قرار داد:

۱۳۰



زندگی منطبق بر ایمان و اطاعت

در فصل ۷ به این مطلب اشاره کردم که عیسی، پدر را به صورت مفهومی الهیاتی به شاگردان خود آشکار نمود. او همانطور که در یوحنا ۱۷: ۶ فرمود، نام پدر را با زندگی خود در جلوی چشمانش «ظاهر ساخت». زندگی او، شامل ارتباطی منسجم با پدر، اعتماد لحظه به لحظه به او و اطاعت کامل از اراده وی بود. به همین شکل، پدر روحانی نیز نمی تواند، یک عنوان یا مفهوم الهیاتی صرف باشد. بلکه در زندگی منطبق بر ایمان و اطاعتی که الگوی دیگران میشود، نمود پیدا می کند.

یک پدر روحانی باید بتواند همان فرمانی را بدهد که عیسی به شاگردان خود داد یعنی: «مرا متابعت کن!» همانطور که پولس به مسیحیان شهر قرنتس گفت:

« پس اقتدا به من نمایید، چنانکه من نیز به مسیح می کنم. » (اول قرنتیان ۱۱: ۱)
 در ارتش فعلی کشور اسرائیل، همین قانون برقرار می باشد. یک فرمانده به سربازان خود نمی گوید « به پیش!» بلکه می گوید: « همه به دنبال من!» همین قانون در مورد ارتش خداوند نیز مصداق دارد.

خدا در زمینه شخصیت است که خادمین خود را مورد جدی ترین آزمایشات قرار می دهد. بنابراین، لازم است پسریم، خصوصیات شخصیتی مردی که مایل است نقش پدر روحانی را بر عهده بگیرد شامل چه مواردی است؟ به عنوان

یکی از ضروری ترین نیازهای کلیسای امروزی مردانی است که همان نقشی را بر عهده بگیرند که پولس در زندگی تیموتاؤس بازی کرد. قبلاً اشاره کردم که جامعه ما تا چه اندازه به مردانی نیاز دارد که پدرانی حقیقی هستند. این نیاز بزرگ در کلیسا نیز احساس می شود. در کلیسا مردانی را داریم که می توانند هر فعالیت مذهبی را که باشد سازماندهی کرده، موعظه کنند، خدمت کنند و از عهده کارهای محوله بر آیند. اما چند نفر حاضرند خود را به مشارکت مردان جوان و سهیم شدن در موفقیتها و غمهای زندگی روزمره سخت و پر نشیب مسیحی بسپارند؟ چند نفر مایلند در صورت لزوم در لحظات ضعف و ناامیدی آنها سهیم و شرکت کنند؟

پولس در رساله اول تسالونیکیان جماعتی را معرفی می کند که شاید بتوان آنها را « نسل سوم » پدران روحانی نامید. او به نیابت از سیلاس، تیموتاؤس و خودش چنین گفت:

« چنانکه می دانید که هر یکی از شما را چون فرزندان خود را نصیحت و دلداری می نمودیم و وصیت می کردیم که رفتار بکنید به طور شایسته خدایی که شما را به ملکوت و جلال خود می خواند.»

(اول تسالونیکیان ۲: ۱۱-۱۲)

در اینجا، تیموتاؤس به همراه پولس و سیلاس، در زمره پدران روحانی مسیحیان شهر تسالونیکی قرار می گیرند. بنابراین، پسر روحانی پولس، حالا پدر روحانی مسیحیان تسالونیکی می شود. این امر جمع بندی از سه نسل روحانی را به دست ما می دهد یعنی : پولس به عنوان پدر تیموتاؤس که او نیز به نوبه خود پدر مسیحیان تسالونیکی شد. می توان این رابطه را به شکل زیر نشان داد:

۱۲۸

زمان به بعد، تیموتاؤس قابل اعتمادترین همکار پولس شد و چنان رابطه ای با او برقرار کرد که تا زمان مرگ پولس ادامه یافت.

در این مورد، پولس نه فقط در اثر رساندن پیغام انجیل مسیح که باعث نجات تیموتاؤس شد بلکه به وسیله برقرار کردن رابطه شخصی که طی آن پولس وی را به عنوان قابل اعتمادترین همکار خود پذیرفت، پدر روحانی او گردید. تیموتاؤس نه تنها از تعالیم روحانی پولس بهره می برد بلکه او را در بسیاری مراحل مختلف خدمت مداومش متابعت نمود. او شاهد عینی بود بر اینکه چطور پولس عملاً زندگی روزمره خود را با وجود تمامی فشارهای مختلفش مطابق آنچه تعلیم می داد، سپری می کرد.

پولس در اواخر زندگی خود به تیموتاؤس اینطور نوشت:

« لکن تو تعلیم و سیرت و قصد و ایمان و حلم و محبت و صبر مرا پیروی نمودی. و زحمات و آرام مرا مثل آنهایی که در انطاکیه و ایقونیّه و لستره بر من واقع شد. چگونه زحمات را تحمل می نمودم و خداوند مرا از همه رهایی داد و همه کسانی که می خواهند در مسیح عیسی به دینداری زیست کنند، زحمت خواهند کشید.» (دوم)

تیموتاؤس ۳: ۱۰-۱۲)

تعلیمی که تیموتاؤس از پولس یافت به صورت درسهای کلاسی نبود بلکه در میان فراز و نشیبهای یک زندگی پرفشار آموخته شد. تیموتاؤس صرفاً به موعظت پولس گوش نمی داد بلکه مسأله مهم اینجاست که او قبل از هر چیز دیده بود که پولس آنچه را که موعظه می کرد واقعاً به عمل می آورد. در نتیجه این تطابق نزدیک در زندگی شخصی بود که پولس پدر روحانی تیموتاؤس شد.

مردان جوان دیگری هم بودند که پولس از مصاحبت با آنها مثل تیموتاؤس لذت می برد اگر چه شاید به اندازه این جوان با آنها نزدیک نبود. این جوانان عبارت بودند از: تیطس، سوپاطرس اهل بیریه، ارسترخس و سکندس از تسالونیک، غایوس از دربه، تیخیکس و تروفیمس از آسیا.

۱۲۷

پولس در شهر قرنتس، پدر جماعت کثیری از فرزندان روحانی بود که آنها را از طریق کاشتن بذر انجیل در قلبهایشان تولید کرده بود. بنابراین، خادم خدایی که کلام او را وفادارانه موعظه می کند، می تواند صاحب فرزندان روحانی بسیاری باشد. با این وجود، لازم است اصلی را که خدا در ابتدای خلقت در پیدایش ۱: ۲۹ بیان نمود، به یاد داشته باشیم:

« و خدا گفت: همانا همهٔ علفهای تخم داری که بر روی تمام زمین است و همه درختهایی که در آنها میوهٔ تخم دار است، به شما دادم تا برای شما خوراک باشد.»

این میوهٔ درخت است که دانه می آورد. موعظهٔ کسی که زندگیش هیچ ثمری نداشته، بذری ندارد که بتواند در دیگران حیات بخش باشد. یکی از دلایلی که اینهمه موعظه، با پاسخی موقتی و احساسی روبرو می شوند ولی ثمرهٔ دائمی ندارند، همین واقعیت است. پولس در فیلیپیان ۲: ۲۰-۲۲ شکل دیگری از پدر روحانی بودن را به تصویر می کشد. او در این آیات از همکار جوان خود، تیموتاؤس، سخن می گوید:

« زیرا کسی دیگر را همدل ندارم که به اخلاص دربارهٔ شما اندیشد. زانرو که همه نفع خود را می طلبند نه امور عیسی مسیح را. اما دلیل او را می دانید زیرا چنانکه فرزند پدر را خدمت می کند، او با من برای انجیل خدمت کرده است.»

بخشی از گزارش سفر دوم بشارتی پولس که ذکر آن در اعمال ۱۶: ۱-۳ آمده است، نشان می دهد که وقتی پولس برای اولین بار در منطقهٔ دربه و لستره با تیموتاؤس آشنا شد، او ایماندار بود که رهبران کلیسای محلی شهادت خوبی راجع به او می دادند. پولس که متوجه بالقوه روحانی این مرد جوان شده بود، از او دعوت کرد تا در باقی سفرهای وی به او بپیوندد. از آن

۱۲۶

او ادامه می دهد:

« و از این جهت از ایمان شد تا محض فیض باشد تا وعده برای همگی ذریت استوار شود نه مختص به ذریت شرعی بلکه به ذریت ایمانی ابراهیم نیز که پدر جمیع ما است. (چنانکه مکتوب است که تو را پدر امتهای بسیار ساخته ام) در حضور آن خدایی که به او ایمان آورد که مردگان را زنده می کند و نا موجودات را به وجود می خواند. که او در ناامیدی به امید ایمان آورد تا پدر امتهای بسیار شود برحسب آنچه گفته شد که ذریت تو چنین خواهند بود.»

(رومیان ۴: ۱۶-۱۸)

بنابراین، ابراهیم از نظر روحانی پدر امتهای بسیاری شد. این افتخار بر چه اساسی به او داده شد؟ بر اساس ایمان استوار و پابرجایی که در اطاعت صمیمانه او نمایان گردید. نهایت ابراز این ایمان در جواب ابراهیم به شرط خدا مبنی بر تقدیم اسحاق به او به عنوان قربانی نمود پیدا کرد.

ابراهیم به همین صورت، راهی را برای متابعت همه ایمانداران آماده کرد. پولس رسول در رومیان ۴: ۲۰ بر استواری ایمان ابراهیم تأکید می کند:

« و در وعده خدا از بی ایمانی شک ننمود بلکه قوی الایمان گشته، خدا را تمجید نمود.»

الگوی پولس

پولس رسول، نمونه دیگری از یک پدر روحانی است. او در رساله اول قرنیتیان ۴: ۱۴-۱۶ به مسیحیان شهر قرنتس نوشت:

« و این را نمی نویسم تا شما را شرمنده سازم بلکه چون فرزندان محبوب خود تنبیه می کنم. زیرا هر چند هزاران استاد در مسیح داشته باشید، لکن پدران بسیار ندارید زیرا که من شما را در مسیح عیسی به انجیل تولید نمودم. پس از شما التماس می کنم که به من اقتدا نمایید.»

فصل پانزدهم پدر روحانی بودن

در فصل هشتم توضیح دادم که یک پدر واقعی، کاملترین تصویر ترسیم شده خدا است که هر مردی می تواند از عهده اش برآید چرا که پدر بودن مکاشفه نهایی خود خدا است. شاید این حرف به مذاق عده ای خوش نیاید. ممکن است مردی بگوید: « ولی من ازدواج نکرده ام.» یا « ازدواج کرده ام ولی فرزندی ندارم. آیا این به آن معنی است که نمی توانم واقعاً پدری مثل خدا باشم؟ »

خدا را شکر که جواب این سؤال منفی است! شاید هیچ وقت از نظر فیزیکی و طبیعی پدر نشوید. اما راه برای نوع دیگری از پدر شدن در پیش روی شما قرار دارد یعنی: پدر روحانی بودن. منظور من از پدر روحانی بودن، رابطه پدرانه ای است که در نتیجه ارتباط روحانی و غیر فیزیکی ایجاد می گردد. این نوع پدر بودن به هیچ وجه نازل و دست دوم محسوب نمی شود. بلکه در واقع، برخی از مهمترین شخصیت‌های کتاب مقدس نمونه هایی از پدران روحانی بودند.

نخستین و برجسته ترین نمونه این پدران، ابراهیم است. البته، او پدر طبیعی فرزندان بود که از هاجر، سارا و بالاخره قطوره به دنیا آمدند. اما در ورای این موضوع کتاب مقدس ابراهیم را به عنوان نمونه یک پدر روحانی، در برابر ما قرار می دهد.

پولس رسول در رومیان ۴: ۱۳ به ما می گوید:

« زیرا به ابراهیم و ذریت او وعده ای که او وارث جهان خواهد بود از جهت شریعت

داده نشد بلکه از عدالت ایمان.»

۱۲۴

سرگرمیها یا ورزشهای مورد علاقه خود دست بردارید. اما وقتی چنین کاری انجام دهید،
میبینید که چطور با زبانی غیر قابل بیان با کودک خود ارتباط برقرار می کنید. به این
ترتیب، در واقع به او می گوئید: « تو اینقدر برایم اهمیت داری!»

۱۲۳

« و قبل از آنکه بخوانند من جواب خواهم داد و پیش از آنکه سخن گویند، من خواهم شنید. » (اشعیا ۶۵: ۲۴)

مسلماً بعضی از ما که در هستیم، با محدودیتهای زیادی مواجه می باشیم. بعضی از این محدودیتهای فیزیکی هستند و برخی دیگر حاصل موارد وقت گیری هستند که نمی توانیم از آنها چشم پوشیم. مسأله مهم این نیست که تعداد دقیق ساعاتی که می توانیم به فرزندانمان اختصاص دهیم چقدر است، بلکه این است که آنها احساس کنند، در دسترس شان قرار داریم و اینکه وقتی صحبت می کنند، واقعاً به حرفهایشان گوش می دهیم. آیا می توانیم همانطور که خدا به ما اطمینان می بخشد « پیش از آنکه سخن گویند، من خواهم شنید. » ما همین طور به آنها اطمینان بدهیم؟

سالها پیش، وقتی که من و لیدیا هنوز بیشتر فرزندانمان را در کنا خود داشتیم، دور میز به عنوان یک خانواده می نشستیم و باهم صمیمانه در امور خدا صحبت می کردیم. یکی از دخترانمان که حدوداً ده سال داشت، روی پایم نشسته بود. ناگهان به طور کاملاً غیر منتظره- و بدون آنکه کسی برای او دعا کرده باشد- ملاقات خارق العاده و پر قدرتی از روح القدس یافت و به زبان جدیدی که خود روح القدس به او بخشیده بود، شروع به پرستش خداوند کرد.

بعداً از خود پرسیدم چرا در آن لحظه بخصوص او روح القدس را یافت؟ به این نتیجه رسیدم که چون در آن لحظه وقتی او روی پایم نشسته بود، کاملاً احساس مقبولیت و امنیت می کرد. در آن موقع هر مانعی که در سر راه روح القدس وجود داشت، از بین رفته بود.

ما به عنوان پدر باید از خود پرسیم: آیا جو خانه من، جو حاکمی از مقبولیت و ایمنی است؟ جهت ایجاد چنین جو در خانه خود به زمانی بیش از « زمان کافی » و معمول نیاز داریم و ممکن است انجام این کار مستلزم پرداخت بهایی از سوی شما باشد. شاید موقتاً لازم شود که حداقل از بعضی

۱۲۲

۴- برای انجام وظیفه خود به قدر کافی وقت اختصاص دهید.

یکی از مطمئن ترین معیارهای مشخص شدن الویتهای حقیقی مان، میزان وقتی است که به آنها اختصاص می دهیم. مطمئناً این یکی از راههایی است که فرزندانمان می فهمند چقدر برایمان ارزش دارند. ما در جامعه غرب تحت فشارهای روز افزونی قرار داریم و میزان موفقیت خود را بر اساس سرعت انجام کارهایی که به ما محول می شود، می سنجیم. اما این روش، راه دقیقی برای اندازه گیری میزان موفقیت ما در روابط شخصی مان- حداقل در روابط با فرزندانمان- نیست.

ماجرای پدر و مادری را خواندم که هر دو در کار خود موفق بودند. یکی از آنها وکیل بود و دیگری تجارت می کرد. مثل بسیاری از پدران و مادران امروزی، هدفشان این بود که اگر چه وقت نسبتاً کمی به دو، سه فرزندشان اختصاص می دادند ولی اطمینان داشتند که این زمان « وقتی کافی» است. به عبارت دیگر، آنها در مدت « زمان کافی» که به فرزندان خود اختصاص میدادند، توجه خود را شدیداً بر آنها متمرکز می کردند. دقیقاً متوجه نمی شوم که آنها در این « زمان کافی» با فرزندان خود چه کار می کنند. اما اگر من یک کودک بودم، عکس العمل شخصی من این بود که هرگز با وقت زمان بندی شده ای به نام زمان کافی راضی نمی شدم. انتظار من- و فکر می کنم هر کودکی که چنین انتظاری داشته باشد- این است که احساس کنم پدر و مادرم در دسترس می باشند و هر وقت به آنها احتیاج داشته باشم، حاضر هستند.

عده ای از ما والدین- و بخصوص پدران- باید از خود پرسیم که اگر پدر آسمانیمان، خدا فقط برای مدت زمان بندی شده ای در دسترس می بود، چه احساسی به ما دست می داد. چقدر سپاسگزارم که پدر آسمانی ما اینطور نیست! او همیشه در دسترس ما است چه روز باشد و چه شب. او وعده میدهد که:

۱۲۱

فیض خدا ما را به فراتر از تواناییهای طبیعی مان می برد. وقتی دیگر کاری از دستمان بر نمی آید به فیض خدا- قدرت خارق العاده او- چشم می دوزیم. فیض زمانی شروع می شود که قدرت ما به پایان می رسد.

این امر شامل حال شما نیز که یک پدر هستید می شود. گاهی اوقات، احساس خواهید کرد توانایی انجام مسؤولیت‌های خود را ندارید. این همان وقتی است که باید از فیض خدا کمک بگیرید. صادقانه نزد او اعتراف کنید که دیگر کاری از دستتان بر نمی آید و به او بگویید: « خداوندا، امیدم بر تو است که برای من کاری انجام دهی که بدون تو قادر به انجام آن نیستم.»

سپس خواهید دید که همانطور که پولس گفت: وقتی دیگر کاری از دستتان بر نمی آید، فیض خدا چه کاری انجام می دهد. بعد شما هم مثل پولس رسول میتوانید بگویید: « چون ناتوانم، آنگاه توانا هستم.» (دوم قرنتیان ۱۰:۱۲)

۳- شرح وظایف خود را مورد بررسی قرار دهید.

شاید لازم باشد که یکبار دیگر فصل‌های ۸ و ۹ و ۱۰ را که وظایف پدر را در مقام کاهن، نبی و پادشاه خانواده خود عنوان می کند، مورد بررسی قرار دهید. در خصوص مواردی که متوجه ضعف خاصی شده اید، یادداشت برداری کنید. سپس دعا کنید و از خدا بخواهید به شما نشان دهد که چگونه می توانید وظیفه خود را بهتر انجام دهید. اما به یاد داشته باشید که خدا طرفدار شما است. او از تصمیمی که در مورد پذیرش مسؤولیت خود به عنوان سر خانواده خود گرفته اید، خوشحال است. همچنین بدانید که وقتی کاملاً به او اعتماد می کنیم، می بینیم که صد در صد قابل اعتماد است.

۱۲۰

وقتی شما شروط خدا را به جا می آورید، او گناهان خود را پشت سر خویش در اقیانوس فراموشی می اندازد. کوری تن بوم^۱ در این مورد می گوید: « و هنگامی که خدا گناهان ما را به درون اقیانوس می اندازد، علامتی در آنجا نصب می کند که بر آن نوشته شده: ماهیگیری در اینجا ممنوع است! پس اگر خدای قادر مطلق گناهان شما را فراموش کرده، چرا باید سعی کنید که آنها را به یاد بیاورید؟

نیاز به فیض برای آنچه در پیش است.

وقتی مشکل گذشته شما حل شد، می توانید با نگاه به آینده، طالب فیضی باشید که جهت موفقیت در انجام دعوت خود به عنوان یک پدر به آن نیاز دارید. فیض هم به مانند رحمت حاصل نمی شود بلکه می توان آن را فقط از طریق ایمان دریافت نمود.

فیض اینگونه تعریف شده: « لطف رایگان و فوق العاده خدا نسبت به انسانهای نالایق و ناشایست. » به دلیل رابطه شما با خدا از طریق عیسی مسیح، او به شما با نظر لطف نگاه می کند. او شما را دوست دارد و بهترین ها را برای شما می خواهد. او می خواهد که شما در همه موقعیتها - خصوصاً بعنوان یک پدر موفق باشید.

پولس رسول آزمایشها و فشارهای بسیاری زیادی را متحمل شد. او در یک مقطع زمانی نزد خدا فریاد زد که رنج او را تسکین بخشد اما جواب خدا این بود: « فیض من ترا کافی است. » (دوم قرنیتان ۱۲: ۹). این فیض برای شما هم کافی خواهد بود! شاید لازم نباشد که شما هم متحمل همان زحماتی بشوید که پولس متحمل شد. اما موقعیت و تجربه شما هر چه باشد، پیغام خدا به پولس امروز هم به قوت خود باقی است: « فیض من ترا کافی است. »

شوید و نه با تردید و شک. شما ملتمسی نیستید که برای فیض خدا لابه و التماس می کند، بلکه فرزند خدای پدر هستید که همیشه مشتاق شما است که به حضورش وارد شوید.

وقتی بر این اساس به حضور او وارد می شوید، خدا دو چیز به شما عطا میکند: رحمت و فیض خود را. هیچ یک از این دو را نمی توان به دست آورد بلکه باید به عنوان هدیه رایگان خدا حاصل شوند.

دریافت رحمت برای آنچه گذشته

رحمت، مشکل گذشته را حل می کند و همه اشتباهات و شکستهایی را که موجب می شود شما احساس نا لایقی بکنید، می پوشاند. وقتی به همه گناهان خود اعتراف کردید و از آنها توبه نمودید، دیگر اتهامی به موجب آنها متوجه شما نخواهد بود. ممکن است حافظه شما هنوز پر باشد از صحنه هایی از گذشته که آنها را واضحاً به یاد می آوردید - صحنه هایی که در آنها طوری رفتار کردید یا عکس العمل نشان دادید که شایسته یک پدر نبود. اما هنگامی که گناهان خود را اعتراف نموده، از آنها توبه می کنید، پیغام شگفت انگیز انجیل برای شما این است که خدا دیگر آنها را به یاد نمی آورد.

این پیغام به روشنی و در کمال زیبایی در میکاه ۷: ۱۸-۱۹ بیان شده است:
 « کیست خدایی مثل تو که عصیان را می آمرزد و از تقصیر بقیه میراث خویش در می گذرد؟ او خشم خود را تا به ابد نگاه نمی دارد زیرا رحمت را دوست میدارد؟ او باز رجوع کرده بر ما رحمت خواهد نمود و عصیان ما را پایمال خواهد کرد و تو جمیع گناهان ایشان را به عمقهای دریا خواهی انداخت.»

بنابراین، اقتدار شما به عنوان یک شوهر و پدر به میزان تسلیم شدن شما به عیسی مسیح بستگی دارد. اگر حقیقتاً به عنوان سر خود، تسلیم او هستید، تمامی اقتدار آسمان از طریق شما در خانواده تان جاری می شود و عملکرد شما به عنوان سر خانواده مؤثر واقع خواهد شد. از سوی دیگر، اگر مطیع عیسی نباشید، شاید تلاشهای انسانی زیادی از خود نشان دهید. مثلاً ممکن است فریاد بزنید یا پای خود را محکم به زمین بکوبید. عصبانی شوید و یا حتی خشونت به خرج دهید. اما همچنان یک چیز کم دارید و آن اقتدار اصیل و خدادادی است که تنها می تواند از شما یک سر مؤثر برای خانواده تان بسازد.

۲- به خدا برای بخشیده فیضی که به آن نیاز دارید اعتماد کنید.

پدر بودن، درست مثل یک مبشر یا شبان بودن، دعوتی است که خدا به عمل می آورد. اگر خدا شما را برای انجام خدماتی همچون بشارت یا شبانی دعوت می کرد، صرفاً بر توانایی خود تکیه نمی کردید. بلکه از او می خواستید فیض خاصی را که جهت موفقیت در این خدمات به آن نیاز دارید به شما اعطا فرماید. بنابراین، به همین صورت نیز به خدا برای بخشیده فیضی که جهت یک پدر موقّح بودن به آن نیاز دارید اعتماد کنید.

آیه عبرانیان ۴: ۱۶ شما را در این امر تشویق می کند:

« پس با دلیری نزدیک به تخت فیض بیاییم تا رحمت بیاییم و فیضی را حاصل کنیم که در وقت ضرورت ما را اعانت کند.»

بدانید که شما از طریق عیسی به تخت خدایی دسترسی مستقیم دارید که بر تمام جهان حکومت می کند و هر موقعیت و هر انسانی را تحت کنترل خود دارد. همچنین توجه داشته باشید که این تخت، تخت فیض است که لطف رایگان خدا را که شایسته آن نیستیم برای همه کس جاری می شود که از طریق قربانی عیسی بر صلیب فراهم می گردد. از شما دعوت شده که با دلیری به این تخت نزدیک

۱۱۷

خود را لایق آن ندانستم که نزد تو آیم. بلکه سخنی بگو تا بنده من صحیح شود. زیرا که من نیز شخصی هستم زیر حکم و لشکریان زیر دست خود دارم. چون به یکی گویم برو، می رود و به دیگری بیا، می آید و به غلام خود این را بکن، می کند.»
(لوقا ۷: ۶-۸)

آن افسر رومی فهمیده بود که اقتدار عیسی در قلمرو روحانی شبیه اقتدار خود او در قلمرو نظامی بود. او شرط اساسی داشتن اقتدار در هر قلمرویی را در یک عبارت ساده خلاصه کرد: در تحت اقتدار قرار داشتن. اقتدار همیشه از مقامی بالاتر به مقامات پایین تر انتقال می یابد.

عیسی در پایان خدمت زمینی خود به شاگردان فرمود:

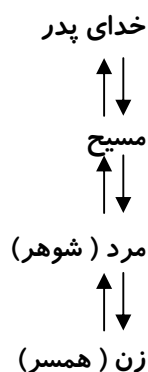
« تمامی قدرت در آسمان و بر زمین به من داده شده است. » (متی ۲۸: ۱۸)

بنابراین هر اقتدار حقیقی ای در جهان از سوی خدای پدر و توسط پسرش عیسی مسیح داده می شود.

پولس در اوّل قرن‌تین ۱۱: ۳ توصیف می کند که چطور این زنجیر اقتدار در هر خانواده ای در زمین وارد می شود:

« اما می خواهم شما بدانید که سر هر مرد مسیح است و سر زن، مرد و سر مسیح

خدا»



فصل چهاردهم اما شما می توانید موفق شوید!

پس از خواندن فصلهایی که گذشت با زمینه شکست در زندگی خود روبرو می شوید. شما دریافته اید که آن پدری نبوده اید که خدا می خواهد و خانواده-تان شدیداً به آن نیاز دارد.

حال وقت آن رسیده که تصمیمی بگیرید. به شکستهای خود پشت کنید و خود را جهت انجام خدمتی که یک پدر بر عهده دارد، به خدا بسپارید. اگر حاضر هستید، چهار قدم هست که باید آنها را بردارید.

۱- به جایگاه خود به عنوان سر خانواده باز گردید.

انجام این کار مستلزم تصمیم گیری و تعهد است. شاید چنین دعایی بکنید: « خداوندا، می دانم که تو مرا در مقام سر خانواده ام موظف می دانی. من شخصاً تصمیم خود را گرفته ام و حالا جایگاهم و مسؤولیت مرتبط با آن را میپذیرم. خود را در انجام این وظیفه به تو می سپارم.»

با دادن این تعهد، خدا اقتداری را به شما می بخشد که یک پدر در مقام رئیس خانواده خود به آن نیاز دارد. این امر نتیجه اصلی است که بر کل کتاب مقدس حاکم می باشد. یعنی: *خدا هرگز نه مسؤولیت بدون اقتداری می دهد و نه اقتدار بدون مسؤولیت.*

در مقطعی از خدمت عیسی، یک افسر رومی افرادی را نزد او فرستاد و از او خواست تا بیاید و غلام او را که در حال مرگ بود، شفا بدهد. عیسی نیز در جواب درخواست او با فرستادگان افسر رومی به سمت خانه او به راه افتاد. اما قبل از اینکه او به آنجا برسد، آن افسر دوستانی فرستاد تا به وی بگویند: «... خداوندا زحمت مکش زیرا لایق آن نیستیم که زیر سقف من در آیی. و از این سبب

از سوی دیگر، کتاب مقدس برخی گناهان را نیز تحت عنوان «گناهان بزرگ» طبقه بندی نمی نماید. به طور مثال، وقتی یوسف وسوسه شد تا با زن فوطیفار مرتکب عمل زنا شود، گفت: «... چگونه مرتکب این شرارت بزرگ شوم و به خدا خطا ورزم؟» (پیدایش ۳۹: ۹). یوسف هم مثل داود فهمیده بود که در صورت ارتکاب گناه در وحله اول به خدا گناه می ورزید.

خارج از منطقه تاریک روشن

امروزه انبوه کثیری از مسیحیان در محدوده ای زندگی می کنند که من به آن «منطقه تاریک- روشن روحانی» می گویم. آنها نه در نور تابان لطف خدا در یک زندگی توأم با اطاعت بی چون و چرا از او گام بر می دارند و نه در تاریکی شب هنگام گناه آشکار. اما کتاب مقدس هیچ حق وجودی برای زندگی روحانی خنثی قائل نیست. اگر هدف شما این است که همان چیزی باشید که خدای پدر می خواهد، می باید تمام قلب و زندگی خود را به روی او باز کنید. همچنان که به او اجازه می دهید تا همه گناهانتان را آشکار کند و عمل پاکسازی خود را در شما انجام دهد، از منطقه تاریک - روشن روحانی خارج می شوید و به نور تابان فیض خدا قدم می گذارید. آنجا است که همه موارد مرتبط با پدر بودن را درک می کنید.

همچنین توجه داشته باشید که وقتی خدا ما را می بخشد، ما را از بی عدالتی مرتبط با گناهان نیز پاک می سازد. اگر گناه شما بخشیده شده، پس از بی عدالتی نیز پاک شده اید. اگر قلب شما پاک نشده است، این امر احتمالاً نشان دهنده آن است که هنوز بخشیده نشده اید. شاید واقعاً توبه نکرده اید.

در اکثر موارد، گناهایی که اعتراف می کنیم بر دیگران اثر می گذارد. در چنین مواردی، هر وقت که امکان داشته باشد موظفیم که نزد همه کس یا کسانی که تحت تأثیر گناه ما واقع شده اند، اعتراف کنیم.

اگر پدر خانواده مرتکب گناه می شود، احتمالاً گناه او به طریقی بر کل خانواده تأثیر می گذارد. طبیعتاً اولین شخصی که او باید نزد وی اعتراف کند همسر خود اوست. اگر فرزندان هنوز کوچک و نابالغ هستند، باید مراقب باشد که راجع به گناه خود طوری با آنها صحبت نکند که به باطن لطیف ایشان آسیبی وارد شود.

پدر، قبل از اعتراف می باید مصرانه از خدا بخواهد که پیشاپیش او حرکت کند و قلبهای اعضای خانواده وی را آماده وی را آماده سازد. همچنین باید از او درخواست کند که در مورد زمان و روش اعتراف، او را راهنمایی کند.

اگر نسبت به روح القدس صادق و را بطنه ای بازدارید، او گناهان بخصوصی را که باید آنها را اعتراف کنید به شما نشان خواهد داد. برخی گناهان که معمولاً پدران مرتکب می شوند عبارتند از: کم طاقتی، زودرنجی و خشم کنترل نشده. پدران هم مثل همه مردان، مکرراً چه در عمل و چه در ذهن نسبت به انواعی از ناپاکی جنسی وسوسه می شوند. گناه خاصی که امروزه جمع کثیری از مردان را اسیر خود کرده دیدن صحنه های مستهجن می باشد.

کتاب مقدس هرگز سخنی از کوچک بودن گناه به میان نمی آورد. یوحنا رسول در رساله اول خود باب ۵ آیه ۱۷ به خاطر نشان می کند که: « هر ناراستی گناه است.» حد وسطی بین عدالت و گناه وجود ندارد. هرچیزی که در راستی نباشد، گناه آلود است.

۱۱۳

نزد چه کسی باید اعتراف کرد؟

ممکن است پرسید؛ باید نزد چه کسی اعتراف کنم؟ شخصی اینطور جواب داده: « اعتراف می باید همچون طیف قانون شکنی و وسیع باشد». بنابراین نزد همه کسانی که در اثر گناه شما آسیب دیده اند اعتراف کنید. همه گناهان، در حله اول نسبت به خدا صورت می گیرند اگر چه داود پادشاه با گناه خود به دو نفر آسیب رساند یعنی بتشبع که او را با فریب به ارتکاب زنا واداشت و اوریا همسر وی، که نقشه قتل او را کشید، خطاب به خدا گفت:

« به تو و به تو تنها گناه ورزیده و در نظر تو این بدی را کرده ام.»

(مزمور ۵۱: ۴)

داود در جستجوی نور روح القدس دریافت که گناه او در حله اول توهینی بود به روح القدس و خدای پر جلال. وقتی نزد خدا اعتراف می کنید به یاد داشته باشید که او قبلاً از آنچه شما درباره خودتان به او می گوئید، آگاهی دارد. هدف اعتراف این نیست که خدا را از چیزی آگاه کنید بلکه شما بدین وسیله گناه را از نور بیرون می آورید یعنی جایی که بخشیده می شود. خدا گناه را در تاریکی نمیبخشد. اگر خواهان بخشش او هستیم، می باید گناه خود را در نور پر جلال چهره او آشکار کنیم.

اگر هنوز هم نسبت به اعتراف گناه خود تردید دارید، اجازه دهید شرط ساده ای را که خدا در این مورد قرار داده به شما یادآوری کنم:

« اگر به گناه خود اعتراف کنیم، او امین و عادل است تا گناهان ما را بیامرزد و ما

را از هر ناراستی پاک سازد.» (اول یوحنا ۱: ۹)

این کلام اگر چه تشویق کننده است ولی کلامی هشدار دهنده نیز هست. اگر شما نزد خدا اعتراف کنید او نیز خود را متعهد می سازد که شما را ببخشد. اما او هرگز چنین تعهدی در قبال آن دسته از گناهان ما که حاضر به اعترافشان نیستیم، نمی دهد.

۱۱۲

هم در میان می گذاریم و به نظر می رسد که این جریان به این طریق در حال گسترش است!

اتفاقی که در این خانواده افتاده باید در میلیونها خانواده ای که پدرانشان گناهان اعتراف نکرده دارند رخ بدهد. مسیحیان بسیاری هستند که به وجود گناهان اعتراف نشده خود واقفند اما با این وجود عادت کرده اند اینطور فکر کنند که « اگر به قدر کافی از گناه خود چشم پوشی کنم، خودش از بین میرود.»
این فریبی بیش نیست!

تنها یک راه برای برخورد مؤثر با گناه وجود دارد یعنی توبه قلبی ای که در متعاقب اعتراف گناه صورت می گیرد.

« هر که گناه خود را بپوشاند، برخوردار نخواهد شد. اما هر که آن را اعتراف نماید و ترک نماید، رحمت خواهد یافت.» (امثال ۲۸ : ۱۳)

این موضوع مانع واقعی موجود در برخورد با گناه، یعنی غرور را آشکار میسازد. ما با خود می گوئیم که اگر این گناهان را اعتراف کنم، تحقیر خواهم شد. خیر، این هم فریبی دیگر است! اگر گناهان خود را اعتراف کنید فروتن میشوید، اما اگر نخواهید به گناهان خود اعتراف کنید، در آخر تحقیر خواهید شد.

خدا هیچ وقت به ما پیشنهاد نمی کند که فروتن شویم. پیغام او همیشه این است: « خودتان را فروتن کنید» (به عنوان مثال، اوّل پطرس ۵ : ۶ را ملاحظه فرمائید). این کاری است که فقط شما می توانید آن را انجام دهید. هیچ کس دیگری. - حتی خدا. - نمی تواند شما را فروتن کند! اما اگر نخواهید خود را فروتن سازید، دیر یا زود زمانی می رسد که تحقیر خواهید شد.

انتخابی که در برابر شما قرار دارد این است : یا خودتان را فروتن کنید و بر خدا به جهت رحمت و فیض او اعتماد داشته باشید یا از انجام این کار امتناع ورزید که در این صورت به موقع از طریق شرایطی که از کنترل شما خارج اند، تحقیر خواهید شد.

می دهیم که وارد گردد و بر ما حاکم شود و چقدر به جای خدا بر خودمان اعتماد می کنیم و باز هم خدا به ما نشان داد که چطور نتوانستیم از قلبهای خود حفاظت کنیم. خدا به هر دوی ما چیزهایی را نشان داده که برایمان تبدیل به بت شده بودند. دیوید تقریباً قید کلکسیون جامع موسیقی خود را زد. این کاری بود که من بالخصوص هرگز نمی توانستم او را راضی به انجام آن بکنم، بنابراین، فهمیدم که کار، کار خدا بود.

من در سه کلمه اتفاقی را که در ما رخ داد توصیف می کنم: درد، تطهیر، بیداری. حالا می فهمم که واقعاً بیداری یعنی چه. این اتفاق فوراً در یک ساختمان و یا در میان گروه انبوهی از مردم رخ نمی دهد. بلکه در قلبی اتفاق می افتد که خود را تسلیم محبت پر جلال او می کند و به محبت و اصلاح او پاسخ مثبت میدهد. من در برابر برخورد مهربانانه خدا شگفت زده شده ام و او را برای این موضوع شکر میکنم. اصلاح او فیض بخش و احیا کننده است. از زمان شروع این چیزها، موارد جالبی پیش آمده اند.. چند ماه پیش دیوید از یک گروه از مردها خواست که دوشنبه هر هفته برای صرف صبحانه دور هم جمع شوند. هدف از این جمع شدن این بود که برای همدیگر دعا کنند و مسائل زندگی خود را با هم در میان بگذارند. از زمانی که دیوید اتفاقی را که در زندگی ما روی داده بود با آن مردان در میان گذاشت، تقریباً تک تک آنها نزد همسران خود رفتند و جنبه هایی از گناهان مخفی خود را نزد ایشان اعتراف کردند. خدا دارد این عمل تطهیر را در همه آنها انجام می دهد!

حال ما همسران این گروه از مردان، جلسات دعایی را برای شوهران خود آغاز کرده ایم. این جریان، زیباترین و طبیعی ترین نزول روح القدس بوده که من تاکنون تجربه کرده ام. منظور من از نزول طبیعی این است که: ما عضو یک کلیسا نیستیم. این نزول روح القدس در یک ساختمان رخ نداده بلکه اعضای بدن مسیح هستند که دارند به یکدیگر خدمت می کنند. و چه پرشکوه است! و از آنجا که ما عضو یک کلیسا نیستیم، اتفاقاتی را که در کلیساهای ما می افتد با

۱۱۰

مواردی که او در نظر داشت، تلویزیون، انواع فیلم و هر نوع موسیقی ضبط شده را شامل می شد.

رزماری در نامه خود برخی از ثمراتی را که آن روزه در زندگیشان به بار آورد، با من در میان گذاشت.

در ذیل برگزیده ای از نامه او را نقل می کنم.

در حال حاضر به نظر می رسد کاری که خدا از قبل شروع کرده - و در حال ادامه آن می باشد- این است که به ما نشان دهد چقدر آلودگی و ناپاکی در قلبهای ما وجود دارد. مطمئنم که اگر او مرا انتخاب می کرد تا گناهم را فوری به من نشان دهد، در جا می مردم. اما او با روش ملایم و مهربانانه خود همه آنچه را که در ماست و موجب ناخشنودی او میباشد، کم کم به ما نشان می دهد. و تعداد این موارد ناخوشایند بسیار زیاد بوده است. احساس می کنم که ماهها است که دارم به گناهان خود اعتراف می کنم... و دیوید هم این احساس را دارد. در همان ابتدای روزه، خداوند به دیوید واضحانه نشان داد که اگر گناه اعتراف نشده ای در دل خود دارد، کل روزه او بی فایده خواهد بود. در نتیجه او همه چیز را در نزد خداوند اعتراف کرد و توبه نمود. بعد خداوند به او گفت: «حالا موضوع را با همسر خود در میان بگذار!» او با درد، فروتنی و اندوه فراوان، گناهان مخفی را که هرگز از آنها خبر نداشتم و یا حتی نسبت به آنها شک نکرده بودم، با من در میان گذاشت. خدا خود واضحاً ما را به این مرحله آورد و با کلام اطمینان بخش خود ما را به طرز زیبا تحمل کرد. اعتراف دیوید دعوت به بیداری واقعی ای برای هردوی ما و دوستان نزدیکی بود که در بخشی از این اعتراف با ما سهیم شدند. خدا از این موقعیت استفاده کرد تا به ما نشان دهد چقدر راحت امور دنیا دیدگاه ما را تغییر می دهد، چقدر راحت به گناه اجازه

«سلوک در نور» مستلزم صادق و باز بودن افراد نسبت به یکدیگر است. تمام افعال این آیه به زمان حال ساده استمراری نوشته شده اند: «اگر دائماً در نور سلوک می نمایم ... دائماً با یکدیگر شراکت داریم و خون... ما را دائماً از هر گناه پاک می سازد.» به عبارت دیگر، یوحنا تصویری از یک روش زندگی مداوم را ترسیم می کند. این شرط شامل حال همه مسیحیان که در مشارکت با دیگران زندگی می کنند، می شود ولی در اولین و مهمترین قسمت زندگی خانوادگی آنها را در بر میگیرد. همین موضوع به نوبه خود مسؤلیتی خاص را بر عهده پدر هر خانواده قرار میدهد.

پدري که اعتراف کرد

بیاييد فرض کنیم که شما قدم اول را برداشتید و گناهان خود را نزد خدا اعتراف کردید. حالا باید قدم دوم را بردارید و گناهان خود را نزد اعضای خانواده خود - اول همسر و بعد فرزندان اعتراف کنید.

احتمالاً شما پیشاپیش به برخی از گناهانی که باید اعتراف کنید آگاهی دارید، اما تاکنون آنها را مخفی کرده بودید. اجازه دهید صادقانه خدمتتان عرض کنم که هیچ سرپوشی تاکنون ساخته نشده که بتواند آن گناهان را بپوشاند!

زمانی که مشغول نوشتن این فصل از کتاب بودم نامه غیر منتظره ای از یک زوج مسیحی که سالها بود آنها را می شناختم، به دستم رسید. از این به بعد آنها را با اسامی دیوید^۱ و رزماری^۲ خواهیم شناخت.

چند ماه قبل، دیوید تصمیم گرفت روزه بگیرد - نه از آن روزه هایی که فقط از خوردن غذا اجتناب می شود، بلکه نیز از هر چیزی که ما را آنقدر به خود مشغول می کند که حساسیت خود را نسبت به صدای روح القدس از دست بدهیم. فهرست

^۱ - David
^۲ - Rosemary

۱۰۸

وقتی خالصانه گناهان خود را به خدا اعتراف کرده و از آنها توبه می کنیم، او نه فقط ما را می بخشد بلکه ما را از هر نوع احساس گناه و شکست پاک می سازد و وجدانی پاک به ما عطا می کند.

جهت تکمیل این شفا، یک قدم دیگر نیز هست که باید برداریم. روابط شخصی ما در حکم دو تیر چوبی هستند که صلیب را شکل می دهند. یکی از آنها عمودی است و دیگری، افقی. تیر عمودی نشان دهنده رابطه ما با خدا و تیر افقی نمایانگر رابطه ما با انسانهای اطراف ما می باشد. قدم اول در اصلاح امور این است که با اعتراف گناهانمان به خدا و دریافت بخشش وی، مراقب رابطه خود با او باشیم و قدم دوم در این مسیر این است که با اعتراف گناهانمان در حضور دیگران رابطه خود را با آنها اصلاح کنیم.

این شرط در رساله یعقوب ۵: ۱۶ بیان شده است:

« نزد یکدیگر به گناهان خود اعتراف کنید و برای یکدیگر دعا کنید تا شفا یابید. زیرا دعای مرد عادل در عمل قوت بسیار دارد.»

در کلیسای امروز چیز زیادی راجع به لزوم اعتراف گناهانمان در حضور یکدیگر گفته نمی شود. در نتیجه جو بسیاری از گروههای مسیحی با گناهایی که اعتراف نشده اند و رفتارهای ناشی از اکراه و تلخی که هرگز نسبت به رفع آنها اقدامی صورت نگرفته، پر شده است و این امر جلوی کار روح القدس را میگیرد.

جان ولسلی در یادداشتهای خود نوشته که یکی از موفق ترین جوامع اولیه متدیست از گروه ده نفره ای به وجود آمد که تصمیم گرفتند هر هفته دور هم جمع شوند و گناهان خود را نزد یکدیگر اعتراف کنند.

یوحنا رسول در رساله اول خود باب ۱ آیه ۷ شرط اول ادامه زندگی پاک روحانی را بیان می نماید:

« لکن اگر در نور سلوک می نمائیم چنانکه او در نور است، با یکدیگر شراکت داریم و خون پسر او عیسی مسیح ما را از هر گناه پاک می سازد.»

۱۰۷

آیا به عنوان کاهن خانواده ام در شفاعت مرتّب روزانه برای آنها امین بوده ام؟ چقدر خدا را برای وجود آنها شکر می کنم؟

• در مقام یک نبی چقدر توانستم خدا را به خانواده ام نشان دهم؟ آیا خدا را به عنوان یک پدر مهربان آسمانی در ذهنشان ترسیم کرده ام؟ یا اینکه باید اعتراف کنم تصویری که از خدای پدر برای آنها رسم کرده ام در واقع کاریکاتوری ناخوشایند از او است؟

• در مقام یک پادشاه، آیا بر فرزندانم با آن نوع انضباط که محبت و جدیت را با هم می آمیزد حکومت کرده ام؟ انضباطی که آنها را برای پذیرش جایگاه خود به عنوان شهروندانی موظف آماده می کند؟ آیا برای فرزندان خود حدودی را مشخص کرده ام که از آنها در برابر نیروهای شریری که در جهان امروز در کارند، محافظت کند؟

جواب شما به این سوالات چیست؟ آیا اعتراف می کنید که عملاً «گناه کرده اید و از جلال خدا قاصر شده اید؟» این امر دلیل نمی شود که شما دلسرد یا تسلیم بشوید. خدا ما را به خاطر گناهانمان ملزم می سازد نه به این منظور که ما را محکوم کند بلکه به این هدف که ما را به سوی راه درمانی که او از طریق قربانی عیسی مسیح بر روی صلیب مهیا ساخت، هدایت نماید.

دو قدم ساده

شرط ساده ای که خدا قرار می دهد در اوّلا یوحنا ۱ : ۹ بیان شده است:

«اگر به گناهان خود اعتراف کنیم، او امین و عادل است تا گناهان ما را بپامزد و ما را از هر ناراستی پاک سازد.»

فصل سیزدهم

« شاید شما هم شکست خورده اید؟ »

حال که تا اینجای کتاب را خوانده اید، وقت آن رسیده که کمی مکث کرده و تأملی در کار خود داشته باشید. شاید این اولین باری است که با تصویری از کتاب مقدس آنچه خدا انتظار دارد که یک پدر باشد و عمل کند، مواجه میشوید و از این امر شوکه شده اید! لازم نیست که سریع عکس العمل نشان دهید. وقتی اختصاص دهید و در مورد این موضوع فکر کنید، از خدا بخواهید که این تصویر را برای شما واضح تر بسازد. شاید اگر یک بار دیگر پنج فصل پیشین این کتاب را مطالعه نمایید به شما کمک کند.

و تعریفی را که پولس در رومیان ۳: ۲۳ از گناه ارائه کرده است، به یاد داشته باشید:

« همه گناه کرده اند و از جلال خدا قاصر می باشند »

گناه صرفاً انجام کاری شریانه نیست. بلکه اساساً عمل نمودن و کار کردن به گونه ای است که خدا در زندگی ما آنطور که شایسته اوست، جلال نییابد. همچنین به یاد داشته باشید که مردها اغلب متهم به گناه سهل انگاری هستند یعنی ارتکاب گناه در انجام کاری که در به عمل آوردنش شکست می خوریم.

لحظاتی در زندگی وجود دارند که لازم است خود را داوری کنیم. اگر این کار را انجام دهیم، می توانیم مدعی فیضی باشیم که ذکر آن در اول قرنتیان ۱۱: ۳۱ رفته است:

« اما اگر بر خود حکم می کردیم، حکم بر ما نمی شد. »

سه خدمت مهم یک پدر به خانواده خود را مورد ملاحظه قرار دهید یعنی کهنات، نبوت و پادشاهی. عملکرد خود را در هر یکی از این سه خدمت چک کنید و بعد چند سؤال در رابطه با آنها از خود بپرسید:

۱۰۵

می زند و کلیسایی را در جایش بنا می کند که شایسته است تا عروس وی باشد. این روزها صحبت و دعا در مورد موضوع بیداری زیاد است. یکی از نشانه های بیداری این خواهد بود که کل کلیسا مسؤولیتهای خود را جهت انجام وظایفی که امروزه اغلب بر عهده سازمانها وابسته به کلیساها است، بپذیرد و آنها را انجام دهد. یک چیز مسلم است و آن اینکه؛ عیسی برای بردن سازمان های وابسته به کلیسا نمی آید، بلکه برای بردن عروسی می آید که « خود را حاضر ساخته » و « به کتان پاک و روشن (پوشیده شده) ... که عدالتهای مقدسین است. » (مکاشفه ۱۹:۷-۸) مسیحیان با تجربه ای که « اعمال عادلانه » ای را که به آنها محوّل شده است انجام نمی دهند، پارچه ای برای لباس عروسی خود نخواهند داشت و بنابراین اجازه ندارند وارد جشن عروسی بشوند.

همین که کلیسای امروزه جهان غرب را از نظر می گذرانم، سخنان عیسی را که امتهای « بز » را به گمگشتگی ابدی می فرستاد، به یاد می آورم: « آنچه نکردید... » لازم است به یاد داشته باشیم که آنها لعنت شدند ولی نه به خاطر کارهایی که انجام دادند، بلکه به خاطر اعمالی که انجام ندادند.

۱۰۴

جواب من بر اساس تجربهٔ وسیع و طولانی ای است که در کشورهای زیادی کسب کرده ام. من تبعهٔ هر دو کشور بریتانیا و ایالات متحده بوده ام. در بیش از پنجاه کشور، از جمله، همهٔ کشورهای اروپایی غیر از فنلاند و بلغارستان و در کل در کشورهای مهم انگلیسی زبان دنیا خدمت کرده ام. نتیجه گیری صادقانهٔ شخصی من این است که کلیسای امروزی قاصر است. خدا را شکر می کنم که استثنائات جالبی هم وجود دارند اما در کل، کلیسا محبت خدا را چه در روابط اساسی خانوادگی خود و چه در رسیدگی به یتیمان و بیوه زنان نشان نداده است.

سازمانهای مسیحی متعددی در تلاشند تا با شکست مردان امروزی در رهبری خانواده هایشان و نتیجتاً از هم پاشیدن این خانواده، مقابله کنند- سازمانهایی همچون « تمرکز بر خانواده^۱ » به رهبری دکتر جیمز دابسون^۲ و اخیراً سازمان « وفادارن به عهد^۳ ». باید از خود پرسیم که چرا تعداد این سازمانها و دیگر گروههای وابسته به کلیسا در نیمهٔ دوّم قرن بیستم تا این حد افزایش یافته است، جواب اکثر موارد این است که آنها سعی در انجام وظایفی دارند که عیسی در اصل به کلیسا محوّل نمود.

با اینکه باید این گروههای وابسته به کلیسا را تحسین کرد و آنها را مورد حمایت قرار داد، اما به اعتقاد من این انتقال مسؤولیت نهایتاً برای عیسی که سرکلیسا است، قابل قبول نیست. او هنوز هم کلیسا را مستلزم می دارد که وظایف خود را بپذیرد و منتظر است که وی آنها را انجام دهد. ظاهراً با طرز عملکرد کنونی کلیسا، وقوع یک دگرگونی اساسی در آن ضروری است. به اعتقاد من، اگر کلیسای امروزی در انجام وظیفهٔ خود شکست بخورد، عیسی آن را کنار

^۱ Focus on the family -

^۲ James Dobson -

^۳ Promise keepers -

۱۰۳

دوم، پدران می باید خانواده های خود را به گونه ای بنا کنند که محبت خدا را به عنوان یک پدر نسبت به قوم ایماندار خود به تصویر می کشد. همچنین کتاب مقدس کار نیک اصلی ای را مشخص می کند که خدا از قوم خود انتظار انجام آن را دارد. یعنی رسیدگی به یتیمان و بیوه زنان. این کار مهم در بسیاری قسمتهای عهد عتیق بیان شده و در عهد جدید نیز مورد تأکید قرار گرفته است.

خلاصه مطلب در یک کلمه

تمامی شروط خدا را می توان در یک کلمه با عمق معنایی بی انتها خلاصه نمود: محبت. این محبت در سه بعد مهم ظاهر می شود:

- ۱- محبت صمیمانه بین زن و شوهر
- ۲- محبت حمایت کننده والدین نسبت به فرزندان
- ۳- بذل محبت ایمانداران به افرادی که کسی را ندارند تا دوستشان داشته باشد مثل یتیمان و بیوه زنان.

اگر کلیسای غرب امروز «شهری (است) که بر کوهی بنا شده که نمی توان (آن را) پنهان کرد»، لازم است از خود پرسیم: کلیسا از دید همه غیر مسیحیان اطراف آن چگونه به نظر می رسد؟ آیا مردم دنیا به طور خاص می بینند که کلیسا وظیفه خود را در نشان دادن محبت الهی بین مسیح و کلیسایش و محبت پدرانه خدا برای خانواده اش انجام می دهد؟ همچنین باید پرسیم: آیا در نظر مردم دنیا، کلیسا در رسیدگی به یتیمان و بیوه زنان الگویی از خود به جا گذاشته است؟ اینها سوالاتی هستند که باید جواب داده شوند. نمی توانیم در برابر آنها بی تفاوت باشیم و غفلت کنیم. شاید هر کسی مجبور باشد جواب خاص خودش را به این سؤال بدهد.

۱۰۲

ورزید که در تعلیم انضباط الهی به آنها کوتاهی کرد. حالا خدا دارد به وسیله فرزندانمان ما را داوری می کند.

افرادی هستند که فریاد می زنند که کلیسای امروز نیاز دارد که با جامعه ارتباط داشته باشد. کلیسا در هیچ جامعه ای بیشتر از زندگی خانوادگی نمیتواند فرصت پیدا کند تا از لحاظ اجتماعی مرتبط شود. بدینوسیله می توانیم پاسخگوی مهمترین بحران زمان خود باشیم.

امروزه کلیسا باید تصویر واضحی از خانواده مسیحی مورد نظر خدا را ارائه کند - پیغامی که نقش شوهران، همسران و فرزندان را تعریف می کند. اما این پیغام می باید نسبت به اصول بزرگ و تغییر ناپذیر کتاب مقدس از کتاب پیدایش گرفته تا آخر وفادار باشد. نباید با نیروهای انسانی که طی سه یا چهار نسل اخیر در کلیسا رسوخ کرده اند، سازش کرد.

عیسی در موعظه سرکوه به شاگردان خود هشدار داد که تعهد آنها در متابعت از او نظر مردم را به سوی ایشان جلب خواهد کرد:

« شما نور عالمید، شهری که بر کوهی بنا شود، نتوان پنهان کرد.» (متی ۵: ۱۴)

سپس ادامه داد:

« همچنین بگذارید نور شما بر مردم بتابد تا اعمال نیکوی شما را دیده، پدر شما را که در آسمان است تمجید کنند.» (متی ۵: ۱۶)

عیسی نه تنها داشت به شاگردان خود می گفت که از آنها انتظار دارد تا نوری در جهان غرق در تاریکی باشند بلکه به آنها گفت که چگونه باید نور خود را بتابانند: از طریق اعمال نیکویی که برای همه قابل رؤیت باشد.

در فصلهای پیشین دیدیم که خدا می خواهد که خانواده مسیحی به دو صورت منبع نوری برای جهان غرق در تاریکی باشد. نخست از طریق زن و شوهر، به وسیله رابطه آنها با همه که در واقع ترسیم کننده رابطه بین مسیح و کلیسا است.

۱۰۱

میدهد: « زیرا یهوه خدای اسرائیل می گوید که از طلاق نفرت دارم.» (ملاکی ۲:۱۶)

پاسخ شما چیست؟

در هر سازمان دولتی بریتانیا که ازدواجها را در آن ثبت می کنند، این تعریف ازدواج به طرز چشمگیری دیده می شود: « مطابق قانون این کشور، ازدواج عبارتست از اتحاد یک مرد با یک زن در طول مدت عمرشان بدون اینکه پای شخص دیگری در میان باشد.» در طول دوره ای که مردم بریتانیا هرچه بیشتر و بیشتر از این معیار فاصله گرفته اند، کشورشان با تنزل مداومی روبه رو بود که تقریباً هر زمینه از زندگی مواجه گردیده است. امروزه کمتر کسانی هستند که به خود زحمت بدهند و کلمه « کبیر » را در کنار « بریتانیا » ذکر کنند!

کلام خدا نه فقط بریتانیا بلکه کل تمدن غربی ما را با دو انتخاب مواجه میسازد:

ما باید با روابط خانوادگی خود را احیا کنیم و زنده بمانیم و یا اجازه دهیم که این روابط همچنان رو به فساد بروند و همان مسیری را طی کنند که در طول چند دهه قبل طی کرده اند که اگر این کار را بکنیم در زیر لعنت خدا هلاک خواهیم شد. نتیجه نهایی این بحران توسط پاسخی که پدران می دهند، مشخص میگردد. آنها کسانی هستند که خدا در این مورد مسؤول می داند. او در پیغام خود به ملاکی نبی ابتدا می خواهد که دلهای پدران به سوی پسران برگردد. تنها بعد از این است که دلهای فرزندان به سوی پدران بر خواهد گشت.

کسانی در بین ما که به نسلهای قدیمی تر تعلق دارند، می توانند از نسل ایکس یا نسل بعدی و یا هر اسمی که می خواهیم رویشان بگذاریم شکایت کنند. میتوانیم به تمام خطاها و شکستهایشان اشاره کنیم. اما بحران کنونی به وسیله آنها نبود که آغاز شد. این نسلهای قدیمی تراند که باید سرزنش شوند. این نسل ما است که به آنها خیانت کرد، که در نشان دادن حقیقت به آنها قصور

۱۰۰

داشتند جواب نمی دهد. خدا در پاسخ به شکست آنان در انجام وظایف خود به عنوان شوهران و پدران اشاره نمود:

« و این را نیز بار دیگر به عمل آورده اید که مذبح خداوند را با اشک ها و گریه و ناله پوشانیده اید و از این جهت هدیه را باز منظور نمی دارد و آن را از دست شما مقبول نمی فرماید. اما شما می گوئید سبب این چیست؟ سبب این است که خداوند در میان تو و زوجه جوانیت شاهد بوده است و تو به وی خیانت ورزیده ای با آن که او یار تو و زوجه هم عهد تو می بود.» (ملاکی ۲: ۱۳-۱۴)

خدا در ظاهر مذهبی آنها قسمتهای عمل نشده ازدواج و شوهرانی را میدید که با همسران خود بدرفتاری می کردند. پیغام ملاکی را به زبان امروزی میتوان اینطور خلاصه کرد: « هر خدمتی که در کلیسا انجام می دهید، نمی تواند جبران کننده کارهایی باشد که آنها را در خانه خود انجام نمی دهید.»

خدا در ادامه، هدف اصلی ازدواج تک همسری را که خود آن را مقرر فرمود، توضیح می دهد:

« و آیا او یکی را نیافرید با آن که بقیه روح را می داشت و از چه سبب یک را فقط آفرید؟ از این جهت که ذریت الهی را طلب می کرد.» (ملاکی ۲: ۱۵)

وقتی که زن و شوهر مطابق اصول کتاب مقدس در وفاق با هم زندگی میکنند واجد شرایط تربیت فرزندان عادل و خداترس می شوند و هنگامی که یک ازدواج شکست می خورد، این فرزندان خانواده اند که بیش از همه آسیب می بینند.

خدا با هشدار به همه پدران اینطور ادامه می دهد: // *-

« ... پس از زوجهای خود با حذر باشید و زنهار، احدی به زوجه جوانی خود خیانت نوزد.» (ملاکی ۲: ۱۵)

او این هشدار را با بیان احساس سازش ناپذیری خود نسبت به طلاق ادامه

عهده ندارد و این در حالی است که زن در تقلا برای تربیت یک یا چند فرزند تنها می باشد. در بسیاری موارد عاقبت زن بدتر از قبل می شود.

من قلباً با مادران مجرد همدردی می کنم. به نظر می رسد که در بسیاری از موارد کلیسای امروزی آنطور که باید به این مادران و فرزندان‌شان رسیدگی نمی نماید. کتاب مقدس در رسالهٔ یعقوب ۱: ۲۷ تعریفی از آنچه از دیدگاه خدا پرستش واقعی محسوب می گردد ارائه می دهد:

« پرستش صاف و بی عیب نزد خدا و پدر این است که یتیمان و بیوه زنان را در مصیبت ایشان تفقد کنند و خود را از آلائش دنیا نگاه دارند.»

بعضی اوقات، از خود می پرسم که اگر هر خانوادهٔ مسیحی که اطاعت از کتاب مقدس را جدی می گیرد، مسؤولیت فقط یک کودک را که نه اسماً بلکه در عمل یتیم است، بر عهده می گرفت چه اتفاقی می افتاد؟ این امر هر کودکی را که از مراقبت صحیح والدین و تأمین آتیه برخوردار نیست، در بر می گیرد. مسلماً چنین عملی مستلزم سلب حدودی از آسایش و راحتی خانواده ها خواهد بود. شاید بهای مالی نیز در این میان لازم به پرداخت باشد. اما اگر این کار در روح محبت مسیحی انجام شود موجب تسکین رنجهای زیادی خواهد شد که بسیاری از ما سعی داریم حتی به آن فکر نکنیم.

متأسفانه امتناع ما از فکر کردن به این موضوع چیزی از واقعیت و ضرورت آن کم نمی کند. در واقع بر خلاف میل قلبی ام، سخنان عیسی در باب ۲۵ انجیل متی را به یاد می آورم که خطاب به امت « بز » ایراد فرمود: « آنچه نکردید... » (آیهٔ ۴۵). ما به عنوان مسیحیان جهان غرب نه به خاطر کارهایی که انجام داده ایم بلکه بیشتر برای کارهایی که انجام نداده ایم داوری خواهیم شد.

پیغام ملاکی خطاب به قومی بود که در انجام اعمال دینی خود شدیداً غیرت داشتند و با این وجود گله مند بودند که خداوند به دعاهايشان آنطور که انتظار

پدر برای خانواده اش دعایی بی نظیر است. هیچ کس دیگری نمی تواند جای او را کاملاً پر کند. امتیازات بی نظیر پدران، وظایف بی نظیری را به همراه دارد.

تشخیص ملاکی

از نظر ترتیب زمانی، کتاب ملاکی نبی آخرین کتاب عهد عتیق است. علاوه بر این، این کتاب با یک لعنت تمام می شود. اگر خدا بعد از عهد عتیق حرف دیگری با بشریت نداشت، آخرین حرف یک لعنت می بود. خدا را شکر برای وجود عهد جدید که راه نجات را از لعنت نشان می دهد!

این چیزی است که خدا در دو آیه آخر عهد عتیق می فرماید:

« اینک من ایلیای نبی را قبل از رسیدن روز عظیم و مهیب خداوند نزد شما خواهم فرستاد و او دل پدران را به سوی پسران و دل پسران را به سوی پدران خواهد برگردانید مبدا بیایم و زمین را به لعنت بزنم. » (ملاکی ۴: ۵-۶)

خدا دو هزار سال قبل از طریق آینده نگری نبوتی ملاکی، بزرگترین و ضروری ترین مشکل زمان ما را آشکار نمود یعنی پدران قاصر و فرزندان بی پدر.

اقتصاد دانان و قانونگذاران اجتماعی انواع تشخیصها و راه حل ها را به ما ارائه کرده اند. با این وجود، ریشه اصلی مشکل در خانواده وجود دارد. پدران به وظایف خود نسبت به فرزندان شان عمل نمی کنند. اغلب پدر و مادر هر دو مقصرند، اما مسؤلیت اصلی متوجه پدران است.

باید اعتراف کنیم که نهضت آزادی زنان به طرقي نتیجه عکس داده است. جدای از پیشرفت آنها در مسیر پرداخت مساوی حقوق در قبال کار یکسان، زنان تعهد خود را نسبت به اطاعت و احترام به شوهران زیر پا گذاشته اند. شوهر نیز از تعهد خود نسبت به وفادار بودن به یک زن، شانه خالی کرده است. در نتیجه شوهر از زن خود دلزده می شود و او را ترک می کند. او دیگر مسؤلیتی بر

شریعت خدای خود را فراموش کرده ، من نیز فرزندان تو را فراموش خواهم نمود»
(هوشع ۴: ۶)

چه کلام کوبنده ای ! خدا در این آیه به قوم اسرائیل می گوید: « انتظار داشتم که شما کاهن باشید، اما شما معرفتی را که به آن نیاز داشتید، ترک کردید.» معرفتی که آنها ترک کردند، معرفتی دنیوی نبود بلکه معرفت راه و کلام خدا بود. در نتیجه، خدا دیگر آنها را به عنوان کاهن نمی پذیرد و حتی قسم می خورد که فرزندان ایشان را فراموش کند.

هر پدری، در مقام کاهن خانواده خویش این امتیاز را دارد که کاری را انجام دهد که ایوب انجام داد- که فرزندان خود را پیوسته در دعا به حضور خدا بیاورد. این امر موجب می شود که آنها دائماً تحت نظر و حمایت خدای قادر مطلق قرار داشته باشند. اما وقتی یک پدر در انجام خدمت شفاعت کاهنانه خود شکست می خورد، خدا می گوید: « من فرزندان تو را فراموش خواهم کرد.» در ترجمه NIV کتاب مقدس این آیه چنین ترجمه شده است: « من نیز از فرزندان تو غافل خواهم شد. » (تأکید روی کلمه توسط خود من صورت گرفته است.) به این معنا که : « فرزندان شما دیگر تحت حفاظت مخصوص و مراقبت من نخواهند بود.»

این هشدار جدی خدا در این روزها برای من بسیار زنده جلوه می کنند. گاهی اوقات که تعداد زیادی از جوانان را می بینم که در خیابانهای شهر جمع میشوند از خود می پرسم چند نفر از آنها به این دلیل که پدرانی نداشته اند که برایشان شفاعت کنند، از سوی خدا فراموش شدند- خدا از آنها غافل شده است.

این وضعیّت، لشکری از شفاعت کنندگان متعهد را می طلبد که در شکاف موجود بایستند و برای چنین خانواده هایی شفاعت کنند. اما دعای شفاعتی یک

چرا میلیونها نفر از بچه ها به اسارت برده می شوند؟ پاسخ این سؤال را در تثنیه ۲۸ می بینیم: امتناع مداوم از پذیرش شروط عادلانه خدا به خصوص در خانه و خانواده. همانطور که در فصل نهم گفتم، افعال و ضمائر زبان عبری برای بیان جنس مذکر و مؤنث با هم فرق می کنند. در تثنیه ۲۸، تمامی افعال به شکل مذکر به کار رفته اند. به عبارت دیگر، خدا وظیفه اصلی را بر عهده مردان قرار داده است. البته این به آن معنی نیست که زنان سهمی در این وظیفه ندارند. مطمئناً سهم دارند. ولی شکست مرد در رهبری خانواده است که راه را برای شرارتهای بعدی باز می کند.

و این همان نمونه شرارتهای انجام شده در باغ عدن می باشد که در تاریخ بشر به دفعات بی شمار تکرار شده است. آدم در انجام وظیفه خود در محافظت از باغ عدن قصور ورزید و همین امر راه را برای وسوسه و اغوای حوا توسط شیطان باز کرد که همین طور، قصور مردان راه را برای سیل شرارتی که تمدن غرب را فرو گرفته، باز کرده است. در کتاب ملاکی ۲: ۷، نبی خدا به یک وظیفه اصلی پدر در مقام کاهن نسبت به خانواده اش اشاره می کند:

« زیرا که لبهای کاهن می باید معرفت را حفظ نماید تا شریعت را از دهانش بطلبند چون که او رسول یهوه صباپوت می باشد.»

کاهن موظف است که از قانون خداوند آگاهی داشته باشد و آن را برای قوم او تفسیر کند. این امر در خصوص پدر در مقام یک کاهن نیز صدق می کند. فرزندان و خانواده وی می باید کلام خداوند را از دهان او بطلبند:

اگر کاهنان در انجام وظیفه خود شکست بخورند چه اتفاقی می افتد؟ خدا اینطور جواب می دهد: « قوم من از عدم معرفت هلاک شده اند. چونکه تو معرفت را ترک نمودی، من نیز تو را ترک نمودم که برای من کاهن نشوی و چونکه

« پسران و دختران خواهی آورد لیکن از آن تو نخواهند بود چونکه به اسیری خواهند رفت. » (تثنیه ۲۸:۴۱)

از متن عبری این آیه مشخص می شود که روی صحبت موسی با مردان است. کلمه « خواهی آورد » اساساً به سهمی که پدر در تولید فرزندان دارد، دلالت می کند. بنابراین، خطاب این آیه اساساً (ولی نه منحصرأً) به پدران می باشد.

یک روز در حالی که شوکه شده بودم، دریافتم که لذت نبردن ما از وجود فرزندانمان خود یک لعنت است. شروع کردم به پرسیدن این سؤال از خودم که امروز چه تعداد از پدران از وجود فرزندان خود لذت نمی برند؟ به این نتیجه رسیدم که تعدادشان چندان زیاد نیست. دلیل این امر چیست؟ به اعتقاد من، دلیلش لعنت حاصل از ناطاعتی است. خدا فرزندان را بزرگترین برکتی قرار داد که می توانست به مردان و زنان عطا کند. وقتی پدران و مادران- مخصوصاً پدران- در طریق خداوند گام بر نمی دارند، پسران و دخترانشان دیگر نه برکت، بلکه لعنت محسوب می گردند.

در ترجمه تفسیری تثنیه ۲۸: ۴۱ آمده که : « پسران و دختران خواهید داشت اما آنها را از دست شما خواهند ربود و به اسارت خواهند برد. » این امر نیز امروزه مصداق پیدا کرده است. در تعداد بی شماری از خانواده های از هم پاشیده، فرزندان دیگر متعلق به والدین خود نیستند. والدین و فرزندان نسبت به یکدیگر غریبه اند. این هم نتیجه یک لعنت است.

موسی هشدار داد که فرزندان « به اسیری خواهند رفت » (آیه ۴۱). از سال ۱۹۶۰ تاکنون میلیونها نفر از فرزندان خانواده ها در دنیای غرب دیده ایم که به سمت کارهای مختلف شیطانی مثل مواد مخدر، رابطه جنسی نامشروع، جادوگری و انواع متعددی از آئینها جذب می شوند. کسانی که گرفتار این چیزها هستند، درست مثل اینکه یک ارتش بیگانه به کشور یورش ببرد و آن را اشغال کند و بچه ها را به عنوان زندانی به اسارت ببرد، اسیر می باشند.

فصل دوازدهم

« وقتی پدرها شکست می خورند »

من در فصلهای گذشته، سه وظیفه ای را که خدا بر عهده هر پدری در قبال خانواده اش قرار داده به اختصار شرح دادم یعنی پدر: در مقام کاهن تا برای آنها شفاعت کند، در مقام نبی تا نماینده خدا برای آنها باشد و در مقام پادشاه تا مطابق معیارهای عدالت خدا بر آنها حاکم باشد.

در فصل قبل دیدیم که شکست لوط در انجام وظایف خود به عنوان یک پدر، کل خانواده او را دچار مصیبت کرد. در مقابل، دیدیم که خدا ابراهیم را انتخاب کرد چون می توانست به او اعتماد داشته باشد که نسبت به انجام وظایف خود به عنوان یک پدر امین خواهد بود که بر همین اساس نیز خدا به وی وعده داد که او رئیس ملتی بزرگ و قوی خواهد گردید.

این موضوع، سؤال مهمی را مطرح می کند: اگر پدر امین بودن، یک ملت مبارک و کامروا را ایجاد میکند پس وقتی پدران یک ملت در انجام وظایف اولیه خود شکست بخورند چه اتفاقی خواهد افتاد؟ موسی در کتاب تثنیه باب ۲۸ تصویری واضح از آنچه انتظار می رود، ارائه می دهد.

باب ۲۸ کتاب تثنیه، خود شامل دو بخش است. موسی در چهارده آیه اول باب تمام برکاتی را که در صورت اطاعت قوم از خدا نصیبشان می شود، بیان می کند و در ۵۴ آیه بعدی، تمام لعنتهایی را که در نتیجه ناطاعتی قوم نصیبشان خواهد گردید، ذکر می نماید.

در بخش دوم این باب، آیه ای وجود دارد که منحصرأ یکی از لعنتهایی را توصیف می کند که وقتی پدران قوم وظایف خود را نسبت به خانواده هایشان انجام نمی دهند، بر سر قوم می آید:

حال، با گذشت قرن‌ها، این اصل هنوز هم واقعیت دارد که: یک پدر همان دیدی را به خانواده خود منتقل می‌کند که در مسیر زندگی آن را دنبال کرده است. بنابراین، لازم است که هر پدری سؤالات ذیل را از خود پرسد:

- من در حال انتقال چه دیدگاهی به خانواده خود هستم؟
- آیا دارم ارزشهای ابدی را تلقین می‌کنم که زندگی آنها را به سوی خدمت به عیسی مسیح هدایت می‌کند؟ یا اینکه
- توجه اصلی من بر موفقیت دنیایی مثل شغل، رفاه مادی، استقلال مالی یا وضعیت خوب اجتماعی متمرکز است؟

یکبار مطلب (جالبی) از رئیس یکی از دانشکده های معروف الهیات شنیدم. اکثر والدینی که فرزندان خود را به آن دانشکده می فرستند خود مسیحیان با تجربه ای هستند. اما رئیس دانشکده اینطور گفت:

« من معمولاً از هر یک از دانشجویانم این سؤال را می پرسم که وقتی پدر و مادرتان شما را به این دانشکده فرستادند، به شما گفتند که مهمترین چیز در آینده تان چیست؟ آیا این است که شما یک خادم امین عیسی مسیح بشوید؟»

او ادامه داد: « تا به این لحظه، هیچ یک از دانشجویان من به این سؤال پاسخ مثبت نداده اند.» اگر قرار بود که پسر یا دختر شما هم در آن دانشکده ثبت نام کنند، پاسخ او به این سؤال چه می بود؟

بعد لوط را در حالتی تصوّر می‌کنم که از جای امن کوهستانی ای که به آن پناه برد به پایین نگاه می‌کند و خرابه‌های در حال سوختنی را می‌بیند که زمانی شهر سدون بود و به ستون نمکی می‌نگرد که زمانی همسرش بود. شاید در این حالت لوط با خود گفته باشد: «من خانواده‌ام را به آن شهر بردم و حالا تنها کسانی که با من از آنجا بیرون آمده‌اند همین دو دخترم هستند.» (باید توجه داشته باشیم که این دو دختر هم بعداً با پدر خود زنا کردند)

آیا وقتی لوط فهمید که در انجام وظیفه خود نسبت به خانواده‌اش شکست خورده، در زیر بار احساس گناه خرد شد؟ کتاب مقدس هیچ پاسخی در این رابطه به ما نمی‌دهد. اما شما یک پدر هستید، اجازه دهید پیشنهاد کنم که چند لحظه خود را در جای لوط قرار دهید. می‌توانید تصور کنید که با خود اینطور فکر می‌کردید که: ای کاش جای دیگری را انتخاب می‌کردم! ای کاش از ابراهیم دور نمی‌شدم!

حال چند سؤال اساسی از خود پرسید:

- من چطور الگویی برای خانواده‌ام بوده‌ام؟
- آیا اهداف و معیارهای ابدی را برای زندگی کردن در اختیارشان گذاشته‌ام؟ یا اینکه
- دارم معیارها و تعهدات خود را به خاطر کامیابی مادی و موفقیت این جهانی به مخاطره می‌اندازم؟

هر یک از این دو مرد، یعنی ابراهیم و لوط، دید خاص خود را داشتند. دید ابراهیم بر شهر ابدی و پرجلالی متمرکز بود که خدا برای خادمین خود که او را به طور کامل متابعت می‌کنند، آماده کرده است و دید لوط بر کامیابی مادی یک شهر زمینی متمرکز بود و این دید او را نسبت به گناهان ساکنان آن شهر نابینا ساخت. دید هر یک از این دو مرد نه فقط مسیر زندگی وی، بلکه سرنوشت خانواده او را نیز تعیین کرد.

« ابرام در زمین کنعان ماند و لوط در بلاد وادی ساکن شد و خیمه خود را تا سدوم نقل کرد.» (پیدایش ۱۳: ۱۰-۱۲)

نویسنده کتاب، در آیه بعد با لحنی معترضانه اضافه می کند:
« لکن مردمان سدوم بسیار شریر و به خداوند خطاکار بودند.»

(پیدایش ۱۳: ۱۳)

دید لوط تعیین کننده مسیری بود که او انتخاب کرد. او شدیداً جذب ثروت و حاصلخیزی سدوم شد و چشمان او نهایت گناهکاری و فساد ساکنان این شهر را نمی دید.

چند سال بعد خدا دو فرشته به سدوم فرستاد تا داوری قریب الوقوع خدا بر شهر را اعلام کنند. اما این بار لوط دیگر مثل دفعه قبل چشم به سدوم ندوخت. چرا که درست درون این شهر زندگی می کرد و در واقع « به دروازه سدوم نشسته بود.» (پیدایش ۱۹: ۱). این آیه نشان می دهد که لوط در شهر، فردی صاحب مقام بود. اگر چه از اعمال گناه آلود مردم شهر متابعت نمی کرد ولی خود را با آنها یکی نساخته بود.

آن دو فرشته مصرّاً به لوط هشدار دادند که همه اعضای خانواده خود را جمع کند - « دامادان و پسران و دختران خود و هر که را در شهر داری» (پیدایش ۱۹: ۱۲) - و قبل از اینکه شهر نابود شود، همراه آنها فرار کند:

« پس لوط بیرون رفته با دامادان خود که دختران او را گرفتند مکالمه کرده، گفت برخیزید و از این مکان بیرون شوید زیرا خداوند این شهر را هلاک می کند اما به نظر دامادان مسخره آمد.» (پیدایش ۱۹: ۱۴)

از آنجا که ایده داوری خدا به نظر دامادهای لوط مسخره آمد، نهایتاً او فقط توانست همسر و دو دختر مجرد خود را از شهر بیرون ببرد. حتی بعد از این موضوع، بیرون از شهر، همسر او برای آخرین بار نگاه تأسف باری به همه آنچه که در شهر ترک کرده بود انداخت و به ستونی از نمک تبدیل شد.

فصل یازدهم « تصویر از دو پدر »

در زندگی ابراهیم یک مرد نقش مهمی ایفا کرد. این مرد، لوط، برادر زاده ابراهیم بود. آن دو سالهای زیادی را با هم سپری کردند. بدون شک، لوط کارهای خدا را در زندگی ابراهیم دیده بود. این باعث شد تا او خود رابطه ای شخصی با خداوند برقرار کند. اما زمانی رسید که این دو مرد باید از هم جدا می شدند چرا که: « زمین گنجایش ایشان را نداشت که در یک جا ساکن شوند زیرا که اندوخته های ایشان بسیار بود و نتوانستند در یک جا سکونت کنند.»

(پیدایش ۱۳ : ۶)

ابراهیم به لوط اجازه داد تا انتخاب کند به کجا می خواهد برود. این جدایی تفاوت مهمی را که در آن دو وجود داشت نمایان کرد یعنی تفاوت در دیدگاه. گستره دید ابراهیم فراتر از زمان بود یعنی محدوده ای خارج از دنیا و آینده ابدی را شامل می شد:

« زانو که مترقب شدی با بنیاد بود که معمار و سازنده آن خدا است.»

(عبرانیان ۱۱ : ۱۰)

ابراهیم تصمیمات زندگی خود را با نگاه به یک مقصد ابدی می گرفت. از سوی دیگر، لوط محدوده ای گسترده تر از آنچه که در اطرافش بود، نمی دید: « آنگاه لوط چشمان خود را بر افراشت و تمام وادی اردن را بدید که همه اش مانند باغ خداوند و زمین مصر به طرف صوغر سیراب بود قبل از آن که خداوند سدوم و عموره را خراب سازد. پس لوط تمام وادی اردن را برای خود اختیار کرد و لوط به طرف شرقی کوچ کرد و از یکدیگر جدا شدند:

انتظار داشتم جسیکا ناراحت شود. اما در چشمه‌هایش دیدم که او از اینکه حدی برایش قرار داده بودم، احساس راحتی کرد. او خود قادر نبود حدّ خاص خودش را قرار دهد اما ممنون بود که من اینکار را برایش انجام دادم.

رها کردن فرزندان به حال خودشان - خصوصاً در دنیای امروز - که هیچ حد و مرزی در آن وجود ندارد، عادلانه نیست. حدودی که قرار می‌دهیم باید ساده و عملی باشند و معمولاً لازم است که آنها را برای فرزندان خود توضیح دهیم:

« چرا فلان برنامه تلویزیونی را تماشا نمی‌کنیم؟ »

« چون آن برنامه الگوی بدی برایت می‌شود و تو را تشویق می‌کند تا کارهایی انجام بدهی که به تو آسیب می‌رسانند.»

از سوی دیگر، موارد انگشت شماری هم هستند که پاسخ سؤال «چرا؟» فقط این است، « چون بابا { یا ماما } اینطور می‌گوید.» چرا که ممکن است فهم دلیل بعضی قوانین برای یک بچه کوچک بیش از حد پیچیده باشد. از این گذشته، پدر ما خدا گاهی قوانینی برای قوم خود قرار می‌دهد بدون اینکه همه دلایل خود را برای وضع آنها شرح دهد. به طور مثال، شک دارم که اکثر قوم اسرائیل، همه دلایل خدا برای وضع قوانین رژیم غذایی باب ۱۱ سفر لاویان را درک کرده باشند. با این وجود، خدا انتظار داشت که قوم از آن قوانین اطاعت کنند!

وقتی که فرزندانمان بزرگ می‌شدند، من و لیدیا از آنها خواستیم که اول سموئیل ۱۵: ۲۲ را حفظ کنند:

« اینک اطاعت، از قربانی‌ها و گوش گرفتن، از پیه قوچها نیکوتر است.»

سالها بعد، از اینکه فهمیدم بعضی از آنها همین آیه را به فرزندان خود یاد میدهند، لذت بردم.

در فصل بعدی بررسی موضوع پدر بودن را با مقایسه دو پدر که ذکر آنها در سفر پیدایش آمده است، ادامه می‌دهیم.

اگر می خواهید فرزندان خود را با موفقیت تربیت کنید، می باید که محبت را با انضباط با هم به کار ببرید. از سوی دیگر، اگر می خواهید فرزندان غمگین و ناموفق داشته باشید، آنها را لوس کنید، هرچه می خواهند به آنها بدهید، هرکاری که می خواهند برایشان انجام دهید و تسلیم خواسته هایشان بشوید. فرزندان که اینطور تربیت شوند، وقتی بزرگ می شوند انتظار دارند زندگی هم مثل پدر و مادرشان با آنها رفتار کند. اما زندگی چنین بازی ای با انسان نمی کند! زندگی سخت است و سختتر هم می شود. من شاهد زندگی افرادی بوده ام که والدینشان نسبت به آنها به گونه ای غیر کتاب مقدسی مساهله کردند و باید بگویم که چنین اشخاصی با درجاتی متفاوت، همگی زندگیهای سختی داشته اند.

لوس کردن بچه ها، مهربانی محسوب نمی شود، بلکه در واقع، اغلب، حاکی از تنبلی والدین است. چرا که لوس کردن بچه ها، نسبت به انضباط دادن آنها زحمت کمتری دارد.

غمگین ترین بچه ها آنهایی هستند که در زندگی هیچ وقت با موضوع انضباط سر و کار نداشته اند. همچنین این بچه ها بیشتر از بقیه احساس ناامنی می کنند چرا که کودک به حدودی نیاز دارد که به وی امنیت می بخشند.

به یاد دارم که وقتی جسیکا^۱، دختر آفریقایی ام، حدود شانزده سال داشت، با برخی از مشکلاتی که نوجوانان با آنها مواجه اند، روبرو شد. اگر چه او مسیحی خوبی بود اما در یک مقطع زمانی، خواست کاری انجام دهد که نه درست بود و نه عاقلانه.

او پرسید: «می توانم این کار را انجام دهم؟ چنین اجازه ای به من می دهید؟»
جواب دادم: «نه، اجازه نمی دهم چون عاقبت خوبی برای تو نخواهد داشت.»

^۱ -Jesika

می شد که اتاق بالاخانه را ترک کند و با شرایطی مواجه گردد که منجر به محاکمه و اعدام او می شد، فرمود:

« لیکن تا جهان بداند که پدر را محبت می نمایم چنانکه پدر به من حکم کرد، همانطور می کنم. برخیزید از اینجا برویم.»
به این ترتیب، عیسی در متابعت از حکم پدر خود، بر صلیب رفت و این، آخرین آزمایش اطاعت او بود!

در عبرانیان ۵: ۸، نویسنده رساله همه این مطالب را در یک جمله ساده خلاصه می کند: « هر چند { او (عیسی) } پسر بود، به مصیبت‌های که کشید اطاعت را آموخت.»
بنابراین، الگویی از دو شخصیت الهی در اختیار ما است - خدای پدر و پسر. پدر دستور داد و پسر با اطاعت کردن از آنها، اصل اطاعت را آموخت. اطاعت او به قیمت جان‌ش تمام شد. در کتاب مقدس، الگویی از بی نظمی، یا نافرمانی و یا بی توجهی وجود ندارد. خدا، خدای دقیقی است. او دقیقاً می گوید که از ما چه می‌خواهد و (نیز) انتظار دارد آنچه را که گفته، انجام دهیم.

همین الگو را می باید در خانواده انسانی به کار بست. ما اجازه نداریم در الگوی آسمانی ای که در اختیارمان قرار داده شده، تغییری ایجاد کنیم.

انضباط در خانه

با توجه به عبرانیان ۵: ۸ متوجه شدیم که عیسی باید اطاعت کردن را یاد میگرفت. این موضوع نشان می دهد که اطاعت موضوعی است که باید تعلیم داده شود و آموختن اطاعت، همان چیزی است که به آن انضباط می گوییم. اگر لازم بود که حتی عیسی هم انضباط را یاد بگیرد، چقدر بیشتر ما و فرزندان عزیز - اما پرنقص - ما به آن نیازمندیم!

۸۶

پدر می باشد. او کسی است که می باید برای خانواده خود به خدا جواب پس دهد. در رساله به رومیان ۴: ۱۱-۱۲ به ما گفته شده که ابراهیم پدر همه کسانی است که در اثر قدمهای او گام بر می دارند. این یعنی من نمی توانم فقط بگویم: «من تولد تازه یافته ام و بنابراین، ابراهیم پدر من است.» بلکه باید در راهی گام بردارم که ابراهیم در آن قدم گذاشت و اهمیتی که این موضوع در کانون خانواده دارد، در هیچ جای دیگری دیده نمی شود.

ترتیب خانواده آسمانی

برای بدست آوردن الگوی کاملی از اقتدار در خانواده، لازم است که به خانواده الهی در آسمان نگاهی بیندازیم. در رابطه بین خدای پدر و خدای پسر، عنصر اقتدار چگونه عمل می کند؟

طرز صحبت عیسی در مورد رابطه خود با پدر آسمانیش، برخی نظریه های امروزی مربوط به تربیت فرزندان را به چالش می طلبد:

« و از این سبب پدر مرا دوست می دارد که من جان خود را می نهم تا آن را بازگیرم. کسی آن را از من نمی گیرد بلکه من خود آن را می نهم. قدرت دارم که آن را بنهم و قدرت دارم آن را باز بگیرم. این حکم را از پدر خود یافتم.»

(یوحنا ۱۰: ۱۷-۱۸)

این آیه واضحاً می گوید که خدای پدر دستوراتی داد و عیسی پسر آنها را به انجام رساند. عیسی در یوحنا ۱۲: ۴۹-۵۰ نیز فرمود:

« زانرو که من از خود نگفتم لکن پدری که مرا فرستاد به من فرمان داد که چه بگویم و به چه چیز تکلم کنم. و می دانم که فرمان او حیات جاودان است پس آنچه می گویم، چنانکه پدر به من گفته است، تکلم می کنم.»

بنابراین، عیسی در تمام تعالیم خود داشت از تعلیمی که از خدای پدر دریافت کرده بود، اطاعت می نمود. کمی جلوتر، در یوحنا ۱۴: ۳۱، عیسی همچنانکه آماده

او برکت خواهند یافت؟ زیرا او را می شناسم که فرزندان و اهل خانه خود را بعد از خود امر خواهد فرمود تا طریق خداوند را حفظ نمایند و عدالت و انصاف را به جا آورند تا خداوند آنچه به ابراهیم گفته است، به وی رساند.

(پیدایش ۱۸: ۱۷-۱۹)

در ترجمه NIV این طور آمده است که: « من او را انتخاب کرده ام تا فرزندان و اهل خانه خود را ... » (آیه ۱۹). کلمه ای که در اینجا « امر خواهد فرمود » ترجمه شده در واقع لغت استاندارد زبان عبری به معنای « دستور دادن » می باشد. این کلمه به کرات با همین مفهوم در احکام موسی به کار رفته است. در کل، هر یک از این ترجمه ها را که قبول کنیم، اصل مطلب در اینجا است: ابراهیم شایسته انتخاب شدن از سوی خدا بود چونکه خدا می توانست اعتماد داشته باشد که او فرزندان و اهل خانه خود را در خصوص وی امر خواهد نمود.

لغت « دستور دادن »، واژه ای قوی است و تقریباً از جمله واژه های نظامی محسوب می شود. شاید برخی همسران و مادران بگویند: « آیا منظور شما دیکتاتور بودن مرد است؟ ». خیر، با این وجود مواقعی هستند که مرد به منظور خشنود ساختن خدا و یافتن برکت از او، وظیفه دارد بگوید: « ما کارها را در خانه به فلان صورت انجام خواهیم داد. به فلان شکل عمل نخواهیم کرد، بلکه به این شکل کار خود را انجام خواهیم داد. به اعتقاد من، پدر این حق را دارد که برخی قوانین اساسی را در خانه خود وضع کند. قوانینی همچون اینکه چه موقع خانواده غذا بخورند، تا چه وقت بچه ها اجازه دارند بیرون از خانه باشند، بچه از چه نوع سرگرمیهایی میتوانند استفاده کنند، چه برنامه های تلویزیونی تماشا کنند و غیره. این امر نه امتیاز پدر، بلکه وظیفه او است که باید انجام دهد.

البته پدر نباید چنین تصمیماتی را بدون هماهنگی با همسر خود و کسب اطمینان از موافقت او بگیرد. با این وجود، وظیفه برقراری نظم در خانه بر عهده

۸۴

- ۲- همسر، که خلق شد تا به شوهر خود کمک کند، درست همانطور که یک شماس به شبان کلیسا کمک می کند.
- ۳- فرزندان، که همان جماعت کلیسا یا گله هستند.

به این ترتیب، خدا همه آن اصولی را که برای تشکیل یک کلیسای درست در عهد جدید لازمند، در خانواده ساخته است. در عمل، خدا به پدر خانواده میگوید: «موجبات موفقیت کلیسای کوچک خود را یعنی همان کلیسایی که در خانه به تو سپردم، فراهم کن و آن وقت واجد شرایط داشتن مقام در کلیسای خدا خواهی بود.»

در پی ابراهیم

حال به عنوان تصویر پدری که وظیفه حاکم و پادشاه خانواده خود را پذیرفت و به انجام رساند، به سراغ ابراهیم می رویم.

آیا تا بحال فکر کرده اید که چرا خدا از میان صدها هزار مرد آن زمان، ابراهیم را انتخاب کرد؟ چرا امتیاز رهبری نژادی جدید که موجب نجات همه بشریت می شد، نصیب ابراهیم گردید؟

اول، به معنی اسم ابراهیم توجه کنید. این اسم، در ابتدا ابرام بود که «پدر والامقام» معنی می داد. سپس، وقتی خدا عهد دوم و جاودانی خود را با این مرد بست، نام او را به ابراهیم تغییر داد که معنی این بود: «پدر انبوهی کثیر». مشاهده می کنید که در هر دو شکل این اسم، یک حقیقت اولیه وجود دارد و آن اینکه او یک پدر بود. این مسأله بسیار مهم است. خدا ابراهیم را به عنوان یک پدر انتخاب فرمود.

دوم بیابید به مطلب مهمی که خدا درباره ابراهیم گفت، توجه کنیم:

«و خداوند گفت: آیا آنچه من می کنم، از ابراهیم مخفی دارم؟ و حال آنکه از ابراهیم هر آینه امتی بزرگ و زور آور پدید خواهد آمد و جمیع امتهای جهان از

باشد، نمی تواند انتظار داشته باشد که از رهبران موقّک کلیسا محسوب گردد. در مقطع مشخصی از زمان، فرصت آشنایی کوتاهی با لوی پطرس^۱ را پیدا کردم. مردی سوئدی که در دوران جنگ جهانی دوّم شبانی بزرگترین کلیسای پنطیکاستی را در اروپا بر عهده داشت. او مردی بود که شرایط لازم کتاب مقدسی مربوط به امر شبانی را بسیار جدّی گرفته بود.

زمانی رسید که او در مقابل جماعت کلیسای خود ایستاد و به آنها گفت که قصد دارد از سمت شبانی استعفا دهد. او این طور توضیح داد: « کتاب مقدس میگوید که ما باید فرزندان مطیع داشته باشیم، اما پسران من با خداوند زندگی نمی کنند. بنابراین باید استعفا بدهم.»

جماعت در جواب او گفتند: « اینکار را نکن! ما برای پسران دعا می کنیم تا آنها نجات پیدا کنند.» جماعت دعا کردند و پسران او نجات یافتند و پطرس شبان از خدمت خود استعفا نداد.

متأسفانه امروزه خادمین بسیاری هستند که شروط لازم کتاب مقدس را (در این زمینه) جدّی نمی گیرند. برای در نظر گرفتن موفقیت یک پدر به عنوان شرط لازم وی جهت انجام خدمت شبانی دلایل منطقی وجود دارد. چرا که خانه در حقیقت جلوّه کوچکی از کلیسا است.

در کلیسای عهد جدید سه عنصر اصلی وجود داشت:

۱- شبان (که معمولاً به صورت جمع - مشایخ خوانده می شود).

۲- شماسان یا کسانی که در امر خدمت کمک می کنند.

۳- جماعت کلیسا یا گله

این عناصر با سه عنصر موجود در خانواده مطابقت دارند که عبارتند از:

۱- پدر، که وظیفه شبانی را بر عهده دارد.

فصل دهم

« پدر در مقام پادشاه »

بیائید سه وظیفه اصلی یک پدر را با هم مرور کنیم. او در مقام یک کاهن، نماینده خانواده خود در حضور خدا، می باشد. در مقام یک نبی، نماینده خدا برای خانواده خویش است و بالاخره در مقام یک پادشاه، به نیابت از خدا بر آنها حاکم است.

اما پادشاه بودن یک پدر به چه معنا است؟

پولس رسول در اول تیموتاوس ۳:۴-۵ خصوصیات مردی را که می خواهد یکی از رهبران کلیسا باشد، مورد بررسی قرار می دهد. در آنچه پولس می نویسد، مهمترین قسمت، شرایط خانه این شخص است.

چنین شخصی می باید « مدبر اهل خانه خود به نیکویی (باشد) و فرزندان خویش را در کمال وقار مطیع گرداند، (اول تیموتاوس ۳:۴). از او انتظار می رود که اقتدار داشته باشد و فرزندانش مؤدب، مطیع و تحت کنترل وی باشند.

معنی تحت اللفظی لغت یونانی ای که در این جا « مدبر » ترجمه شده، « ایستادن در جلوی » یا « ایستادن در اول » می باشد، که ایده های مرتبط متعددی مثل « حاکمیت کردن، » « حمایت کردن » و « کنترل نمودن » را شامل می گردد. این لغات اساساً به این معنی است که پدر در رأس خانواده قرار دارد. او خود را در میان خانواده و تمامی فشارها و مخاطرات زندگی قرار می دهد. همچنین در برابر آنها می ایستد و نمونه ای از زندگی عادلانه را ارائه می دهد.

پولس در ادامه صحبت های خود می گوید که یک رهبر موفق در خانواده از اصول اساسی رهبری در کلیسا به شمار می رود. او می پرسد: « زیرا هرگاه کسی نداند که اهل خانه خود را تدبیر کند، چگونه کلیسای خدا را نگاهبانی مینماید؟ » (آیه ۵). به عبارت دیگر، اگر مردی نتواند رهبر موفق در خانواده خود

همینکه ماشین از زیر یک پل هوایی رد می شد، شخصی یک تکه بتون را روی ماشین انداخت. شیشه جلوی صندلی کنار راننده متلاشی شد و خرده شیشه ها به سر و روی سرنشینان پاشید. اما هیچ یک از آنها حتی کمترین آسیبی ندیدند. در آن لحظه بود که پدر و مادر فهمیدند چرا به آنها گفته شده بود کسی را در صندلی کنار راننده نشانند. اگر کسی روی آن صندلی می نشست، نتیجه چیز دیگری می شد.

حادثه دوّم مربوط به یکی از دوستانم می شود که او را با نام مالکوم^۱ خواهیم شناخت. یک شب دلش شور افتاد که خطر جان یکی از اعضای خانواده او را تهدید می کند. صبح روز بعد وقتی دخترش آماده می شد طبق عادت هر روز با ماشین مادر خود به سر کار برود، مالکوم به او گفت: «احساس می کنم که امروز بهتر است به جای ماشین مادر با ماشین من بروی.»

سوار بر ماشین پدر خود، دختر به قسمتی از جاده رسید که روی آن روغن ریخته شده بود. ماشین از کنترل خارج شد و تصادف کرد، اما از آنجا که کیسه هوا فعال شده بود، آسیب جدی ای به دختر وارد نشد. اگر آن دختر با ماشین مادر خود که کیسه هوا نداشت رانندگی می کرد، احتمالاً تصادف مرگباری صورت می گرفت.

دوره ای که ما در آن زندگی می کنیم به پدرانی با روحیه نبوتی ای همچون نوح نیاز دارد - پدرانی که نسبت به احساس خطری که خانواده هایشان را تهدید میکند حساسند و جهت حفاظت از آنها کاری انجام می دهند.

۸۰

« و چنانکه در ایام آخر نوح واقع شد، همانطور در زمان پسر انسان نیز خواهد بود.»

(لوقا ۱۷: ۲۶)

همیشه گفته ام که شرارتهای زمان نوح، امروزه در جلوی چشمان ما در حال انجام شدن هستند. اما یک روز متوجه پیغام مثبت داستان زندگی نوح شدم:

« به ایمان، نوح چون دربارهٔ اموری که تا آن وقت دیده نشده الهام یافته بود، خداترس شده، کشتی ای به جهت اهل خانهٔ خود بساخت... » (عبرانیان ۱۱: ۷)

نوح مرد خدا، از خود خدا شنید که چه بلایی قرار بود نازل شود، بنابراین اقدامات لازم را انجام داد و خانوادهٔ خود را نجات بخشید.

روزهایی که ما در آنها زندگی می کنیم، دارند هر چه بیشتر به شباهت زمان نوح در می آیند. یک مشخصه ویژهٔ زمان نوح این بود که: « زمین پر از ظلم (خشونت) شده بود. » (پیدایش ۶: ۱۳). این امر در خصوص وضع زمین امروزی ما کاملاً مصداق دارد! جنایات مربوط به خشونت به حدّ روز افزونی شایع شده اند. من در فاصلهٔ دو جنگ جهانی در انگلستان بزرگ شدم و میتوانم به یاد بیاورم که موضوع سرقت کیف دستی یک خانم از درون ماشینش چطور تیترا خبر روزنامه ها می شد. امروزه جنایات عمدهٔ مربوط به خشونت چنان شایع شده اند که به ندرت خبر آنها گزارش می شود. همچنین شاید به یاد داشته باشید که در گذشته بدون تفتیش امنیتی سوار هواپیما می شدید ولی حالا اینطور نیست!

اجازه دهید به طور خلاصه دو حادثه تعریف کنم که در آنها چطور حساسیت یک پدر موجب شد جان یک یا چند نفر از اعضای خانواده از مرگ احتمالی نجات پیدا کند.

یکی از نوه های من در حالی که همسر و سه فرزند کوچکش در ماشین با او بودند، داشت رانندگی می کرد. همسر او معمولاً در صندلی بغل راننده در کنار وی می نشست، اما این بار بنا به دلایلی، او می باید در صندلی عقب ماشین کنار بچه ها می نشست.

ارتباط نوشته شده و معلّمین زیادی در این باره تعلیم داده اند ولی من می خواهم برخی از مشاهدات خود را با شما در میان بگذارم.

اول اینکه، مؤثرترین رابطه بین پدر و فرزندش معمولاً در یک زمینه غیر مذهبی برقرار می شود. اگر فرزندان چیزی را در چارچوب سخت، رسمی و مذهبی بخواهند یاد بگیرند در آخر هم قید ایمان را می زنند و هم آموزش را.

اصل مهم دیگر در برقراری ارتباط با فرزندان این نیست که فقط شما با آنها صحبت کنید، بلکه اجازه دهید آنها هم فرصت صحبت کردن با شما را داشته باشند. اکثر افرادی که با کودکان نافرمان یا بزهکار سر و کار دارند متفق القول می گویند که تقریباً همه این کودکان از یک چیز شکایت می کنند و آن اینکه؛ پدر و مادرها هیچ وقت به حرفهایمان گوش نمی دهند. کودکان را تشویق کنید که از خودشان بگویند و مشکلاتی را که دارند، بیان کنند. جو موجود را خیلی مذهبی نکنید و در برخورد با بعضی چیزهایی که با شما در میان می گذارند، نشان ندهید که شوکه شده اید!

بالاخره اینکه، مهمترین چیزهایی که شما با فرزند خود در میان می گذارید، اغلب به صورت اتفاقی یا فی البداهه و در زمانی که اصلاً انتظارش را ندارید مثل باغبانی کردن، چمنزنی، هنگام ماهیگیری، تمیز کردن گاراژ یا زمانی که میخواهید ببینید چرا ماشینتان از کار افتاده، مطرح می کنید. ممکن است این، همان موقعی باشد که شما می توانید اصول عمیق کلام خدا را با پسر یا دخترتان در میان بگذارید. داشتن فقط یک « مذهب خانوادگی» برای این امر کافی نیست. بلکه موضوع بیشتر به این امر برمی گردد که شما باقی وقت خود را چگونه با خانواده می گذرانید. موقعیتهایی که هر روز به وجود می آیند، فرصتهای عملی ای را برای برقراری ارتباط به دست می آورید.

۴- حفظ خانواده خود در ایام آخر

من به دفعات درباره این آیه صحبت کرده ام:

او جواب می داد: « خب، واعظ برای من دعا کرد. مگر نه؟ »
 بعدها نتیجه تست بینایی الیزابت نشان داد که دید چشمهای او کامل است و او بدون استفاده از عینک توانست از دانشکده پرستاری فارغ التحصیل شود!
 دخترمان الیزابت همان آزمایشاتی را در زندگی پشت سر گذاشت که همه مسیحیان با آنها روبرو هستند. اما یک چیز بود که او هرگز راجع به آن شک نکرد: خدا واقعیت دارد! دلیلی که برای این موضوع داشت چه بود؟ دید چشمهایش!
 تجربه دعای جواب داده شده حکم لنگری را دارد که وقتی مردم در خطر روبرو شده شدن توسط مدّ جریانات این دنیا هستند، آنها را محکم نگه می دارد. پس اجازه دهید به یاد داشته باشند که وقتی با آنها دعا کردید، چه اتفاقی می افتد.
 یکی از دوستان نزدیک من، خادم خدایی است که چهار دختر دارد. آنها مثل دختران فیلیپس بودند، چون وقتی هنوز کوچک بودند، هر یک نبوت می کردند (ر.ک. اعمال ۸: ۲۱-۹) و مسؤولیت دعای بخصوصی را بر عهده داشتند. یکی از آنها برای امور مالی دعا می کرد، دوّمی برای شفا، سوّمین دختر برای مشکلات مدرسه دعا می کرد و چهارمی برای نیازهای دیگر. از آنجا که این دختران در حیات روحانی خانواده خود سهیم بودند، در مسیح ریشه دواندند. در نتیجه اعضای خانواده آنها حتی بعد از ازدواج این دخترها رابطه نزدیکی با هم داشتند.
 شما با سلب هر نوع مسؤولیتی از کودکان خود به آنها لطف نمی کنید. بلکه بر عکس، هر چه تعهدات بیشتری را از آنها بخواهید، قویتر خواهند شد. اما توجه داشته باشید که این کار را به تدریج و با حکمت انجام دهید.
 ۳- ارتباط متقابل
 برای اینکه بتوانید به خانواده خود در مورد خدا تعلیم دهید می باید که حدود روابط مشخصی داشته باشید. کتابهای بسیاری در خصوص چگونگی برقراری

انجام داد این بود که از آنها خواست تا با او دعا کنند. او به بچه ها می گفت: « بچه ها، ما برای صبحانه چیزی نداریم. بهتر است دعا کنیم. » همه دعا می کردند و غذا مهیا می شد. مشاهده این امر که خدا به دعاهای آنها جواب می داد، چند برابر درسهای کانون شادی، به بچه ها راجع به خدا می آموخت!

هیچ وقت بچه ها را دور از زندگی روحانی خود نگاه ندارید. بلکه آنها را وارد این زندگی کنید. اگر قصد دارید به تعطیلات بروید با هم درباره محل مسافرت و کارهایی که قرار است انجام دهید، دعا کنید. اگر کودکی مشکل مدرسه ای دارد فوراً راه حل صحیح را پیش پای او نگذارید. در عوض به وی بگویید: « بیا با هم درباره این موضوع دعا کنیم.»

وقتی بچه ها یاد می گیرند که دعا کنند، ایماندار بار می آیند. این را از روی تجربه می گویم. هیچ یک از دختران خانواده ما بدون وسوسه نبودند. همگی آنها تجربیات و مشکلات خاص خود را داشتند. اما همگی شان اوقاتی را به یاد می آورند که خدا به دعاهایشان جواب داده بود.

وقتی من و لیدیا به عنوان مبرشران آموزشی در کنیا خدمت می کردیم، دخترمان الیزابت^۱ را که در آن موقع هجده سال داشت، با خود به یک کنفرانس مسیحی در مومباسا^۲ بردیم. الیزابت نزدیک بین بود و دید چشمهایش داشت کم می شد. هر سال مجبور بودیم شماره عینک بالاتری برایش بگیریم. بنابراین، از واعظ آن جلسه خواستیم: « ممکن است برای چشمهای الیزابت دعا کنید؟ » او دعا کرد و الیزابت، عینکش را از

چشم برداشت. البته ما به او چیزی در این مورد نگفته بودیم!

ما تا چند روز بعد، حرکات الیزابت را زیر نظر داشتیم.

از او می پرسیدیم: « وضع چشمهایت چطور است؟ »

^۱ Elisabeth -
^۲ Mombasa -

۷۶

شد، همه کلمات به صورت مذکر به کار رفته اند. به عبارت دیگر، موسی این سخنان را در وهلهٔ اول و نه منحصراً - خطاب به پدران ایراد کرد. البته این به آن معنی نیست که مادران هیچ نقشی در تعلیم فرزندان خود ندارند. بلکه مفهوم آنچه گفته شد این است که پدر هر خانواده می باید به عنوان شخص صاحب اختیاری تلقی شود که تعلیم توسط او آغاز می گردد.

موسی در تثنیه ۱۱: ۱۹ ادامه می دهد:

« و آنها را به پسران خود تعلیم دهید و حین نشستنت در خانه خود و رفتنت به راه و وقت خوابیدن و برخاستنت از آنها گفتگو نمایید.»

هر موقعیت در زندگی خانوادگی می تواند مناسبتی برای تعلیم کلام خدا به کوچکترها باشد. این موضوع را به نشست مذهبی یک روز در هفته (خانواده) محدود نکنید.

من در طول سالها، دفعات زیادی به کودکان خدمت کردم. مذهب برای این بچه ها اغلب لباس موقر مخصوصی بود که روزهای یکشنبه جهت رفتن به کلیسا می پوشیدند. بعد از برگشتن از کلیسا، آن را از تن در آورده، در کمد می گذاشتند و تا یکشنبه هفته آینده دیگر آن را به تن نمی کردند. این همان اشتباهی بود که پدر و مادرها مرتکب شدند - چونکه ایمان، اگر قرار است ارزشی داشته باشد، می باید به عنوان بخشی از زندگی روزمره خانواده در نظر گرفته شود.

در فصل اول گفتم که قبل از ازدواج من با لیدیا، او مادر خواندهٔ هشت دختر بود که آنها را به تنهایی تربیت می کرد. آنها به عنوان یک خانواده با مشکل مالی مواجه بودند و اغلب تضمینی برای غذای روز بعد خود نداشتند. کاری که لیدیا

مطابق این آیه چه کسی در وهلهٔ اوّل وظیفهٔ تعلیم حقیقت کلام خدا را به فرزندان بر عهده دارد؟ پدر. اما معمولاً چه کسی این کار را انجام می دهد؟ مادر. آیا این ترتیبی است که خدا در نظر دارد؟ خیر. اما اگر کلام خدا به این صورت به کودک تعلیم داده می شود، وقتی جانی^۱ کوچولو دوازده ساله شود ممکن است بگوید: « می خواهم مثل پدر باشم. اوبه کلیسا نمی رود و کتاب مقدس نمی خواند. پس من هم مجبور نیستم این کارها را انجام بدهم.» این یکی از دلایلی است که تعداد زنان در برخی جماعت‌های کلیسایی دو برابر مردان می باشد!

خدا به آن دسته از زنانی که به دلیل ناکامی پدر در تعلیم خانواده، خودشان این کار را انجام می دهند، برکت دهد! مشکل اینجاست که معمولاً پسرها فکر می کنند مسیحیت به درد زنها می خورد. زنانی که وظیفهٔ تعلیم پسران خود را بر عهده دارند، می باید اطمینان حاصل کنند که در زندگی پسرانشان یک رهبر روحانی مذکر وجود دارد. موسی خطاب به پدران در خصوص تعلیم روحانی که باید در خانه های خود داشته باشند نصیحت حکیمانهٔ شگفت انگیزی می کرد:

« پس { شما پدران } این سخنان مرا در دل و جان خود جا دهید و آنها را بر دستهای خود برای عدالت ببندید و در میان چشمان شما عصا به باشد.» (تثنیه ۱۱ : ۱۸)

به عبارت دیگر، کلام خدا می باید در زندگی شما آشکار باشد!

من در این آیه از کتاب تثنیه باب ۱۱ عبارت شما پدران را در گروه قرار داده ام. هدف این بود تا موضوعی را که در متن اصل یونانی وجود داشته اما در ترجمهٔ انگلیسی آن مشخص نیست، آشکار کنم. افعال و ضمایر زبان عبری بسته به اینکه شخص گوینده یا مخاطب مذکر است یا مونث، اشکال مختلفی به خود می گیرند. در متنی که ذکر

^۱ - Johnny

« و ای پدران، فرزندان خود را به خشم میاورید.» (افسسیان ۶: ۴)

من به افراد بسیاری خدمت کرده ام که مشکلات احساسی شدیدی داشتند. نمی توانم بگویم که چند مورد از موارد احساس خود، کم بینی یا شکست به واقعه ای در دوران کودکی شخص برمی گشت که او در آن رفتاری منفی از پدر یا مادر خود دیده بود. این رفتار می تواند انتقادی در مورد تمسخر واقع شدن یا به گونه ای ناعادلانه در برابر دیگران سرزنش شدن و یا بدتر از اینها باشد. آن رفتار در روح کودک چنان زخمی ایجاد نمود که پس از گذشت شاید بیست یا سی سال التیام پیدا نکرد.

بنابراین، شما به عنوان پدر می باید از یک سو کودک خود را تنبیه کنید و از سوی دیگر نباید او را با توقعات بیش از حد و ناعادلانه خود دلسرد کنید.

۲- به وسیله تعلیمات خود نماینده خدا باشد.

به کارگیری تنبیه در خانواده راه را برای بعد دوّم خدمت شما در مقام یک نبی فراهم می کند و آن عبارت است از: « آموزش فرزندان بر حسب راهها و کلام خدا.» یکی از چیزهایی که در دانشکده تربیت معلّم کنیا^۱ برای من به عنوان مدیر این دانشکده روشن شده این بود که اگر نتوانید دانشجویان را تنبیه کنید، قادر به آموزش آنها نخواهید بود. به همین دلیل است که در فرهنگ امروزی ما تعداد کودکان آموزش ندیده بسیار زیاد می باشد. اگر تنبیه در برنامه کاری شما باشد، در این صورت می توانید آموزش هم بدهید.

پولس رسول می گوید:

« و ای پدران فرزندان خود را به خشم میاورید بلکه ایشان را به تأدیب و نصیحت

خداوند تربیت نمایید.» (افسسیان ۶: ۴)

^۱ Kenya-

۷۳

« کسی که چوب را بازدارد، از پسر خویش نفرت میکند. اما کسی که او را دوست می دارد، او را به سعی تمام تأدیب می نماید. » (امثال ۱۳: ۲۴)
و در جای دیگر:

« پسر خود را تأدیب نما که تو را راحت خواهد رسانید و به جان تو لذات خواهد بخشید. » (امثال ۲۹: ۱۷)

معقول بودن تجربه سلیمان به تجربه ثابت شده است. در خانواده ای که فرزندان آن تنبیه نمی شوند، معمولاً آرامشی وجود ندارد.

از آنجا که پدر سر خانواده است هر تنبیهی می باید توسط او صورت گیرد. با این وجود، گاهی اوقات ممکن است مادر کسی باشد که بچه ها را تنبیه می کند. این مسأله که تنبیه والدین امری مداوم باشد اهمیت زیادی دارد. والدین می باید تنبیهی را انتخاب کنند که هر دو در مورد آن توافق دارند. در غیر این صورت، احتمال دارد که بچه ها یکی از والدین را به مخالفت دیگری برانگیزند.

هنگام تنبیه فرزندان، مراقب وجود دو خطر باشید. خطر اول، نافرمانی کودک است. جهت اجتناب از این نافرمانی اطمینان حاصل کنید که تنبیه شما سخت و مداوم می باشد. اجازه ندهید که بچه ها نافرمان یا بی بند و بار شوند و یا با گستاخی به شما جواب دهند. از آنها بخواهید تا کاری را که از ایشان خواسته میشود فوری ولی با آرامش انجام دهند. با این وجود باید نسبت به یک خطر دیگر نیز هشیار باشید که همان دلسرد شدن است. اگر پدر بیش از حد تند خو، عیبجو و پرتوقع باشد، کودک دلسرد میشود و با خود خواهد گفت: فایده ندارد. هرکاری بکنم پدر خوشحال نمی شود. شاید بهتر است که اصلاً کاری نکنم.»

« ای پدران، فرزندان خود را خشمگین مسازید مبادا شکسته دل شوند.»

(کولسیان ۳: ۲۱)

۷۲

علائم این زخم می تواند منفعل یا فعال باشند. در حالت انفعال، این علائم می‌توانند شامل یکی یا همه این اشکال باشند: افسردگی، بدگمانی، نداشتن انگیزه، ناامیدی و نهایتاً تمایل به خودکشی. در حالت فعال می‌توانند شامل اشکالی همچون: ناکامی، خشم، نافرمانی از مقام بالاتر، خشونت، جنایت و در نهایت، قتل بشود. به عقیده من، علت تشخیص داده نشده بیشتر جنایات و خشونت‌های موجود در جامعه غربی بسیار ساده ولی اساسی است یعنی: ناکامی پدران در محبت کردن فرزندان خود.

گاهی اوقات مشکل این نیست که پدران، فرزندان خود را دوست ندارند بلکه این است که آنها نمی‌دانند چگونه محبت خود را ابراز کنند. محبتی که وجود داشته باشد ولی ابراز نشود. نیاز کودک را بر آورده نمی‌سازد.

هنگامی که در سنین رشد بودم، در بسیاری موارد به خوبی مورد توجه قرار می‌گرفتم. اما اعضای خانواده من جزو آن گروه از جامعه انگلیسی‌هایی بودند که در سخت‌ترین شرایط نیز ناراحتی خود را نشان نمی‌دادند. آنها به ندرت از خود احساسات گرم و صمیمانه بروز می‌دادند. البته این به آن معنی نبود که آنها فاقد چنین احساسی بودند بلکه قوانین نانوشته جامعه مانع می‌شد که این احساس را بروز دهند. به طور مثال، به یاد دارم که پدرم هیچ وقت مرا روی پای خود نشانده باشد. این موضوع شکافی در شخصیت من ایجاد کرد که به تدریج در اثر برقراری رابطه عمیق‌تری با خدا به عنوان پدرم پر شد. با این حال، من دریافته‌ام که محبت پدران خدا نه ضعیف است و نه احساساتی. او حالات یا خیالات فرزندان خود را خیلی آزاد نمی‌گذارد. بلکه برعکس، محبت او با انضباطی سخت بیان می‌گردد.

« زیرا هر که را خداوند دوست می‌دارد، توبیخ می‌فرماید و هر فرزند مقبول خود را به تازیانه می‌زند. » (عبرانیان ۱۲: ۶)

سلیمان، در سراسر کتاب امثال بر اهمیت و ضرورت تنبیه پدر تأکید می‌نماید. به عنوان مثال:

یک پدر چگونه می تواند در مقام نبی خانواده خود به درستی عمل کند و مرتکب اشتباهی در این مورد نشود؟ اولین و مهمترین عامل محبت است. هر کودکی با احساس اشتیاقی درونی برای محبت شدن به این دنیا قدم می گذارد. محبت مادر زیبا و غیر قابل جایگزین است، اما این محبت کافی نیست. محبت پدر، کیفیتی متفاوت از محبت مادر دارد. این محبت حتی به یک نوزاد نیز نوعی حس قدرت، امنیت، مهم بودن و با ارزش بودن را منتقل می کند.

وقتی این نوع محبت در زندگی کودک وجود نداشته باشد، نتیجه آن، زخم درونی عمیقی است که شاید بهترین کلمه ای که این حالت را توصیف می کند، طرد شدگی باشد یعنی حس بی اهمیتی و ناخواسته بودن. این زخم، آخرین زخمی بود که باعث مرگ عیسی بر روی صلیب شد یعنی زخم طرد شدگی از سوی پدر. او فریاد زد: « الهی، الهی، چرا مرا وا گذارده ای؟ » (مرقس ۱۵: ۳۴)، اما جوابی به او داده نشد. بعد از این بود که عیسی سرش را خم کرد و جان داد.

این آخرین و وحشتناک ترین تنبیهی بود که عیسی متحمل شد چرا که گناهان تمامی بشریت را بر خود گرفته بود. زشتی گناه آنقدر وحشتناک است که حتی خدای پدر مجبور شد گوشهای خود را به سوی فریاد پسر محبوب خویش ببندد، اما به خاطر داشته باشید که عیسی طرد شدگی ما را متحمل شد تا ما مقبولیت او را حاصل کنیم. در جامعه امروزی ما میلیونها نفر هستند که زخمهای درونی طرد شدگی را در خود دارند. برخی از آنها هرگز محبت پدر یا مادر را نچشیده اند. بعضی دیگر محبت مادر را تجربه کرده اند ولی از محبت پدر بی بهره بوده اند. در اکثر موارد، این زخم طرد شدگی هرگز واقعاً تشخیص داده نشده است. کسانی که چنین زخمی در خود دارند، در حالتی به زندگی خود ادامه می دهند که گویا نقصانی در آنها است اما هیچ وقت درک نمی کنند که چه چیزی را در زندگی کم دارند.

فصل نهم

« پدر در مقام نبی »

حال اجازه دهید که به وظیفه پدر در مقام نبی خانواده خود نگاه کنیم. تفاوت بنی نقش کاهن و نبی در این است که: شما در مقام کاهن نماینده خانواده خود در حضور خدا هستید و در مقام نبی نماینده خدا در خانواده خود. همچنین به خاطر داشته باشید که نه فقط به وسیله آنچه می گوئید بلکه نیز با نحوه رفتار خود می توانید کار یک نبی را انجام دهید. ما پدران به چهار طریق ویژه می توانیم به این وظیفه خود عمل کنیم.

۱ - نمونه ای از خدا باشید

یک پدر، نمونه خدا در خانواده خود می باشد و این مهمترین عمل خدا گونه ای است که یک مرد می تواند انجام دهد. با این وجود، جنبه دیگری هم در این مطلب وجود دارد: ممکن است که یک پدر نماینده درستی از خدا برای خانواده خود باشد و نیز ممکن است اینطور نباشد.

آیا پدر، شخصی دوست داشتنی، قابل دسترسی، مهربان و قوی است؟ تصور کردن خدا برای کودکی که پدر او چنین شخصی می باشد، کار آسانی است. اما اگر پدر وی شخصی تلخ، عصبانی، عیبجو یا فردی است که هیچ وقت در خانه نیست و مسؤولیتی به عهده نمی گیرد، کودک زندگی خود را با نظری منفی در مورد خدا آغاز می کند. اغلب بر طرف ساختن این سوء تفاهم اولیه کار زیادی می برد.

پیش از این راجع به مرد جوانی صحبت کردم که می گفت: « پدر من شخصی است که از او بیشتر از هر کس دیگری متنفرم. » ظاهراً پدر او نماینده کاملاً نادرستی از خدا برای وی بوده است.

۶۹

والدین از سوی خدا موظفند که از جانب فرزندان خود ایمان داشته باشند.
اجازه دهید چهار وظیفه اصلی یک پدر را در مقام کاهن خانواده خود خلاصه کنم:

- ۱- شکرگزاری
- ۲- شفاعت کردن
- ۳- مهیا ساختن راه جهت نجات
- ۴- ارائه الگوی عملی ایمان به فرزندان

در فصل بعدی به وظیفه دوم پدر یعنی خدمت او در مقام نبی خانواده، خواهیم پرداخت.

۶۸

دهند. بنابراین پدرش وی را نزد عیسی آورد. عیسی پس از شنیدن سخنان پدر در مورد همه رنجهایی که پسرش متحمل می شد، جواب داد:

« اگر می توانی ایمان آری مؤمن را همه چیز ممکن است. در ساعت پدر طفل فریاد برآورده گریه کنان گفت: ایمان می آورم ای خداوند! بی ایمانی مرا امداد فرما. »
(مرقس ۹:۲۳-۲۴)

چیزی که در این داستان مرا تحت تأثیر قرار می دهد این است که پسر خودش نمی توانست ایمان داشته باشد اما خداوند پدر او را موظف فرمود که به جای پسر خود ایمان بیاورد. به عقیده من این یک اصل است که: « خدا پدران را موظف می سازد که به خاطر فرزندان خود ایمان داشته باشند. »

هنگامی که خدا مرا وارد خدمت نجات مردم نمود، یکی از اصول خدمت عیسی برایم بسیار واقعی جلوه کرد. اغلب در جلسات من، مردم به همراه یکی از فرزندان خود به جلو می آمدند و می گفتند: « برایش دعا کنید. » در این موارد یاد گرفتم که پیرسم: « آیا شما والدین این کودک هستید؟ » و جوابی که اغلب می شنیدم این بود: « خیر، والدین او ایماندار نیستند ولی ما می خواهیم که برای این کودک دعا شود. »

شما را به چالشی دعوت می کنم که در خدمت عیسی کنکاش کنید. او هرگز مگر بر اساس ایمان یکی از والدین یا هر دوی آنها برای هیچ فرزندی دعا نکرد. بنابراین، در خدمت وی سابقه ندارد که عیسی برای یک کودک بدون حضور حداقل یکی از والدین دعا کرده باشد. والدین وظیفه ای خیلی بزرگتر از آنچه اکثر ما قادر به بیانش هستیم، دارند.

اما اگر کودکی والدین بی ایمان داشته باشد چگونه؟ خدا در حاکمیت خود قادر است به کسانی که هیچ رابطه خونی با آن کودک ندارند ایمانی خاص عطا کند. در واقع، می توانم مواردی را در خدمت خود به یاد بیاورم که خدا چنین کاری را انجام داده است. اما نکته ای که می خواهم بر آن تأکید کنم، نکته ای مثبت است و نه منفی که:

۶۷

حکم فصح به پدر بستگی داشت. هیچ کس جز او نمی توانست کاری را که پدر باید انجام می داد، عملی کند. هر پدری در قوم موظف بود، مطابق آنچه خداوند به موسی گفته بود قربانی ای برای اهل خانه خود بگذراند.

« تمامی جماعت اسرائیل را خطاب کرده، گویند که در دهم این ماه هر یکی از ایشان برّه ای به حسب خانه های پدران خود بگیرند یعنی برای هر خانه، یک برّه.» (خروج ۱۲: ۳)

به منظور مؤثر واقع شدن قربانی، هر پدر لازم بود که یک کار دیگر نیز انجام دهد. موسی به قوم گفت:

« و {شما (یعنی هر پدری)} دسته ای از زوفا گرفته درخونی که در طشت است فرو برید و بر سر در و دو قایمه آن از خونی که در طشت است، بزنید و کسی از شما از در خانه خود تا صبح بیرون نرود. زیرا خداوند عبور خواهد کرد تا مصریان را بزند و چون خود را بر سر در و دو قایمه اش بیند، همانا خداوند از در گذرد و نگذارد که هلاک کننده به خانه های شما در آید تا شما را بزند» (خروج ۱۲: ۲۲-۲۳)

چه کسی مسؤول انتخاب برّه بود؟ پدر هر خانواده. چه کسی مسؤول ذبح برّه بود؟ پدر. چه کسی مسؤول پاشیدن خون بر سر در خانه بود؟ پدر.

به عبارت دیگر، پدر در مقام کاهن خانواده خود، باید خدمتی را انجام می داد که خود خدا به او محوّل کرده بود. این وظیفه او بود که اطمینان حاصل کند که تدارک خدا برای نجات در خانواده او مؤثر واقع می شود.

امروزه، قربانی ای که ما داریم، متفاوت می باشد، اما وظیفه پدر تغییری نکرده است.

۴- ارائه الگوی عملی ایمان به فرزندان

واقعه برجسته مربوط به سر مصروع مذکور در انجیل مرقس باب ۹ درسهای بسیاری از ایمان به ما می آموزد. شاگردان نتوانستند آن پسر را شفا

۶۶

بنابراین وقتی خدا به ایوب ده فرزند دیگر داد، در واقع تعداد آنها را نیز دو برابر کرده بود چرا که ده فرزند اوّل ایوب پیشاپیش (به آسمان) رفته و منتظر پدر خود بودند تا او نیز روزی به ابدیت منتقل شود.

بنابراین شفاعت ایوب عملاً به نتیجه رسید! در واقع این ماجرا نشان می دهد که چقدر دعا کردن برای خانواده ایوب مهم بود. آن مرد خدا هیچ نمی دانست که مصیبتی در راه است و به موجب آن همه فرزندانش او در یک لحظه از وی گرفته خواهند شد. اگر او بعد از مصیبت دعا می کرد، آن وقت خیلی دیر بود. اما ایوب پیش از آن دعا نمود.

هر پدری در مقام کفالت خانواده خود لازم است که درسی را از زندگی ایوب یاد بگیرد. هیچ یک از ما این تضمین را نداریم که تراژدی یا مصیبت غیر قابل پیش بینی ای، یک یا چند نفر از اعضای خانواده ما را در یک لحظه کوتاه به آسمان منتقل نکند. بنابراین، هر پدری در حضور خدا مسؤول است که هر روز برای کل اهل خانواده خود شفاعت کند. همچنین باید مراقب باشیم که انتظار یافتن جواب دعاها را فقط بر روی زمین و در عصر حاضر نداشته باشیم. تنها در ابدیت است که به نتیجه کامل دعاها پی می بریم.

۳- مهتّا ساختن راه جهت نجات

در حکم عید فصح، نمونه بارزی از خدمت یک پدر در مقام یک کاهن را مشاهده می کنیم. به یاد دارید که از طریق قربانی کردن برّه فصح بود که قوم اسرائیل از اسارت در مصر نجات یافتند و بیرون آورده شدند تا امتی جدید بشوند. مصریانی که قربانی نگذرانند، بهای داوری خدا را با از دست دادن نخست زادگان خود پرداختند.

۶۵

این تصویری از شفاعت کردن است که در آن، مزایای یک قربانی را به نیابت از کسانی که برایشان دعا می کنید، اعلام می نمایید.

البته، قربانی ما در این خصوص، در تاریخ، همان قربانی عیسی بر روی صلیب است. بنابراین، شفاعت برای فرزندان، اعلام مزایای مرگ مسیح برای آنها را شامل می شود. شاید در این مورد، یک شخص بدگمان اینطور اظهار نظر کند که: «خوب، اما قربانی فایده زیادی برای ایوب نداشت!» درست است که در طی یک حادثه همه فرزندان او از بین رفتند. اما اینجا است که باید کل کتاب ایوب را مطالعه کنیم تا ببینیم کتاب مقدس در این باره چه می گوید.

پس از آنکه ایوب درسهای سخت خود را یاد گرفت، به طرزی پرجلال احیا شد- اما این اتفاق وقتی افتاد که او برای سرزنش کنندگان خود دعا نمود (ایوب ۴۲: ۸-۱۰ را ملاحظه نمایید). در این قسمت درسی وجود دارد که همه باید آن را یاد بگیریم: نباید اجازه دهیم که منتقدان ما را نا امید کنند. بلکه برعکس باید از اتهامات آنها نسبت به خودمان به عنوان نردبانی جهت صعود، استفاده کنیم. وقتی برای آنها دعا می کنیم، خدا فیض خود را به ما عطا می فرماید.

به جزئیات احیای ایوب در این آیات توجه فرمایید:

« و خداوند آخر ایوب را بیشتر از اوّل او مبارک فرمود چنانکه او را چهارده هزار گوسفند و شش هزار شتر و هزار جفت گاو و هزار الاغ ماده بود و او را هفت پسر و سه دختر بود. (ایوب ۴۲: ۱۲-۱۳)

تعداد دامهایی که ایوب قبلاً داشت دقیقاً دو برابر شد، اما تعداد پسران و دختران او هیچ تغییری نکرد. چرا خدا تعداد آنها را نیز دو برابر نکرد؟ درک من از این مطلب این است که خدا به دعاهای ایوب جواب داد. اگرچه فرزندان اولیه او به ابدیت منتقل شده بودند، اما آنها در جایگاهی که خدا برای مردگان در عدالت تعیین کرده بود، منتظر نجاتی بودند که توسط عیسی مسیح مهیا می شد.

۶۴

وجود او شکر نمود. در عرض چند ماه، آن مرد به طرز چشمگیری در خدمت خود به عنوان مبشر موفق شد.

چه چیزی موجب تغییر او شد؟ البته نه متهم کردن او در دعا، بلکه شکرگزاری به خاطر وی.

به شوهران و پدران می گویم که: « هر چقدر می توانید، خدا را به خاطر وجود خانواده تان شکر کنید چرا که با این کار، جوئی را در اطراف آنها ایجاد می کنید که شرایط را برای موفق شدن آنها آسان می سازد.»

در ایالات متحده، برچسب شیشه اتوموبیل معروفی وجود دارد که می گوید: «آیا امروز فرزند خود را بغل کرده اید؟» سؤال بسیار مهمی است ولی مهمتر اینکه: آیا امروز خدا را برای وجود فرزند خود شکر کردید؟

خدا این اصل را به من یاد داده که؛ اگر نمی توانم او را برای وجود یک سری اشخاص شکر کنم، حق ندارم برای آنها دعا کنم. در این صورت بهتر است که اصلاً دعا نکنم چون دعای من بیشتر از آنکه به نفع آنها باشد، به آنها ضرر خواهد رساند.

۲- شفاعت کردن

بیاید به تصویر ایوب توجه کنیم- مردی در عهد عتیق که نمونه یک کاهن برای خانواده خود بود. در آغاز کتاب ایوب می خوانیم که او در حضور خدا مردی کامل و راست بود. هفته ای یک روز هفت پسر و سه دختر او در منزل یکی از پسرهایش برای مهمانی و مشارکت جمع می شدند. در آخر هر هفته ایوب صبح زود بر می خاست و برای همه فرزندان خود قربانی می گذرانید و می گفت: « ممکن است که آنها قصور کرده و به خدا خطا ورزیده باشند. پس من برایشان قربانی می گذرانم.»

هنگامی که ایوب قربانی را برای فرزندان خود تقدیم می کرد، مزایای آن را به جای آنها اعلام می نمود.

۶۳

(NIV). اوج برکت کاهنانه ای که به هارون و نسل وی دستور داده شده بود که به قوم اسرائیل اعلام کنند، در این کلمات دیده میشود:

« و نام مرا بر بنی اسرائیل بگذارند و من ایشان را برکت خواهم داد.»

(اعداد ۶:۲۷)

اغلب مؤثرترین دعاهایی که می توانیم به نیابت از دیگران بکنیم، دعاهاى ستایش و شکرگزاری است که در آنها نام عیسی را می خوانیم. وقتی که نام عیسی را بر آنانی که برایشان دعا می کنیم، می خوانیم، در واقع برکت خدا را برای ایشان می طلبیم. عده کمی از ما می دانیم که وقتی خدا را به سادگی برای وجود مردم شکر می کنیم در واقع چقدر به روح آنها تعلق می بخشیم. این بخش اصلی خدمت ما به عنوان شفاعت کننده است.

ممکن است راجع به مردی که به « هاید نیایشگر^۱ » معروف بود شنیده باشید. او در قرن گذشته، زمانی که هندوستان هنوز تحت حاکمیت بریتانیا قرار داشت، مبشر برجسته ای بود که در ایالت پنجاب^۲ خدمت می کرد. خدمت هاید، این بود که دعا کند و بقیه چیزها برای او در مرحله دوم قرار داشت.

او خیلی زود، به مبشر هندی ای برخورد که از نظر وی، خادمی نامؤثر و سرد بود. همینکه شروع به دعا نمودن برای این مرد کرد، گفت: « خداوندا، تو می دانی چقدر-»

می خواست بگوید: « - برادر فلانی سرد است.» اما روح القدس با یادآوری او به آیه

امثال ۳۰:۱۰، اجازه نداد که وی ادامه بدهد: « بنده را نزد آقای متهم مساز...»

به این ترتیب برادر هاید دیدگاه خود را تغییر داد. او شروع کرد به فکر کردن به همه چیزهای خوبی که در زندگی آن مرد وجود داشت و خدا را به خاطر

^۱ Praying Hyde -
^۲ Punjab -

۶۲

به عقیده من، مسیح سه خدمت اصلی دارد که یک پدر می باید از طریق انجام آنها او را به خانواده خود نشان دهد. این خدمات عبارتند از: کاهن، نبی و پادشاه. ما در این فصل و دو فصل بعدی به بررسی این خدمات خواهیم پرداخت.

موفقیت یک پدر در مقام یک کاهن، تعیین کننده موفقیت وی در مقام یک نبی و پادشاه خواهد بود. اما اگر او نداند که چگونه باید کاهن خانواده خود باشد، نبی یا پادشاه بودن برایش کار آسانی نخواهد بود.

اول از همه اجازه دهید مشخص کنیم که لغت بی نظیری که معمولاً به کهنات متصل است، لغت « قربانی » می باشد. مطابق الگوی کتاب مقدسی تنها یک کاهن می تواند، قربانی را تقدیم کند. بنابراین، پدر به عنوان کاهن، وظیفه مقدس تقدیم قربانی به نیابت خانواده خود را بر عهده دارد.

در ذیل، چهار راهی که پدر می تواند از طریق آنها به نیابت از خانواده خویش قربانی تقدیم کند، ذکر شده اند:

۱- شکرگزاری

۲- شفاعت کردن

۳- مهیا ساختن راه جهت نجات

۴- ارائه الگوی عملی ایمان به فرزندان

۱- شکرگزاری

خدمت اولیه ما در مقام کاهنان عهد جدید در عبرانیان ۱۵:۱۳ توصیف شده است:

« پس به وسیله او {عیسی} قربانی تسبیح را به خدا بگذرانیم یعنی ثمره لبهایی

را که به اسم او معترف باشند.»

ترجمه دیگر ثمره لبها در این آیه « شکرگزاری در نام او » است که به همان ثمره لبها

یعنی « معترف بودن به اسم او » اشاره می نماید (ر.ک. به کتاب مقدس

۶۱

بزرگترین لعنتی که عصر ما به آن دچار است، پدرانی هستند که نمایندگان درستی از خدا نمی باشند. به یاد دارم که راجع به مردی شنیدم که در خیابان با مردان و زنان جوان دربارهٔ مسیح صحبت می کرد. او به یک مرد جوان گفت: «خدا می خواهد پدر تو باشد.» جوان پاسخ داد: «پدر من شخصی است که از او بیشتر از هر کسی در زندگی متنفرم.» پدر آن جوان به جای اینکه به او کمک کند، مانعی بر سر راه او شده بود! همهٔ ما چنین پدرانی را می شناسیم.

اجازه دهید در تصویر آنچه که یک پدر باید باشد، یک قدم جلوتر برویم:
 «اما می خواهم شما بدانید که سر هر مرد مسیح است و سر زن {یا همسر}، مرد {یا شوهر} و سر مسیح، خدا.» (اول قرنیتیان ۱۱:۳)
 این زنجیرهٔ نزولی اقتدار را شاید بتوان با نمودار ذیل نشان داد:

خدای پدر

مسیح

شوهر

همسر او (زن)

در این زنجیره دو شخص را می بینیم که هم بالا و هم با پائین ارتباط دارند. مسیح از بالا با پدر مرتبط است و از پائین با شوهر. مرد هم از بالا با مسیح مرتبط است و از پائین با زن - و به عبارتی با خانوادهٔ خود.

به همان صورت که مسیح نشان دهندهٔ خدا به انسان است، مرد نیز مسئول می باشد که مسیح را به خانوادهٔ خود نشان دهد. این، توصیف وظیفهٔ یک پدر است!

فصل هشتم « پدر در مقام کاهن »

خدا فقط حقایق صحیح را بر صفحات کتاب مقدس نمی نویسد بلکه حقیقت را درون اشخاص قرار می دهد. ما کتاب مقدس را در اختیار داریم و خدا را برای وجود کلام مکتوب او شکر می کنیم. اما عیسی فرمود: « من راستی هستم! » بسیاری از ما باید اذعان کنیم که این حقیقت انتزاعی صرف هرگز ما را ارضا نمی کند. آنچه که ما را ارضا می کند، حقیقت موجود در شخصی است که ما نه فقط به حقیقت انتزاعی بلکه به خود شخص هم نیاز داریم.

زمانی که یک فیلسوف حرفه ای بودم خود را سرگرم انواع نظریات شگفت انگیز در خصوص زندگی و هدف آن و نظر ایده آلی افلاطون در این مورد کرده بودم. مشکل اینجا بود که نمی توانستم تمام مدت در چنان جو بسته ای زندگی کنم. نصف هفته با « نظریه ایده ها » در آن بالاها سیر می کردم و نصف دیگر هفته به طریقی بسیار جسمانی روی زمین بودم. هیچ وقت ارضا نمی شدم چرا که حقیقت انتزاعی صرف هرگز ما را کاملاً ارضا نمی کند. اما وقتی با عیسی ملاقات کردم، دانستم که با حقیقت موجود در شخص آشنا شدم و این امر چنان ارضایم کرد که هیچ حقیقت انتزاعی ای قادر به انجام این کار نبود. خدا به گونه ای خاص این مسؤولیت را به هر پدری سپرده تا به عنوان یک شخص، مکاشفه نهایی کتاب مقدس یعنی پدر بودن را آشکار سازد. یک پدر واقعی بودن کاملترین تصویری از خدا است که هر مردی می تواند ترسیم کند چرا که این امر، مکاشفه نهایی خود خدا می باشد. در واقع، هر پدری، نماینده خدا در خانواده خویش است. این مسأله یک انتخاب نیست! سؤال این است که آیا شما به عنوان یک پدر نماینده درستی از خدا هستید یا خیر؟

اگر انگیزه ما به عنوان خادمین مسیح صرفاً تمایل به خشنود کردن پدرمان باشد، دیگر با هم بر سر خدمت چشم و هم چشمی نمی‌کنیم. در این صورت، هماهنگی و توجه متقابل، جای کشمکش و توجه به خود را می‌گیرد.

همه اینها و بسیار موارد دیگر، بیشتر از طریق شناخت خدا به عنوان پدرمان در اختیار ما قرار می‌گیرند. اگر مسیح راه زندگی ما است، پس باید شاد باشیم. اما اینطور نباشد که به طی این راه بدون رسیدن به مقصد یعنی شناخت خدا به عنوان پدر قانع شویم. چرا که در این صورت، هدف خدا را از فرستادن عیسی نادیده می‌گیریم.

مکاشفه خدا به عنوان پدر آسمانیمان، طبیعتاً ما را به موضوع بعدی رهنمون می‌کند که؛ پدران جسمانی چگونه می‌توانند پدر بودن خدا را در خانواده- هایشان نشان دهند؟

۵- انگیزه برای خدمت

پولس رسول در فیلیپیان ۳:۲ به ما به عنوان خادمان خدا اینطور هشدار میدهد: « و هیچ چیز را از راه تعصب و عجب نکنید ... »

در گذر سالها دیده ام که یکی از مشکلات همیشگی و غالب در کلیسا جاه طلبی خادمین آن است که در رقابت بین آنها خود را ظاهر می سازد. اجازه دهید همینجا اضافه کنم که نخستین و مهمترین نمونه این مشکل را در زندگی خودم مشاهده کردم.

ما اغلب امنیت را با موفقیت اشتباه می گیریم. یعنی اینکه اگر من بزرگترین کلیسا را بسازم، بزرگترین جلسه بشارتی را تشکیل دهم و یا اینکه چون بسیاری با من نامه نگاری می کنند، پس ایمن هستیم. این درست نیست. واقعیت این است که هر چه بیشتر به دنبال رسیدن به هدف موفقیت شخصی باشیم، از ایمنی کمتری برخوردار خواهیم بود. چون مدام با این تهدید مواجهیم که ممکن است شخص دیگری کلیسای بزرگتری بسازد، جلسه بشارتی بزرگتری تشکیل دهد و یا تعداد افرادی که با او نامه نگاری می کنند، بیشتر از من باشد.

خود من بالشخصه الگوی کاملم را در عیسی یافتم که فرمود:

« ... پدر مرا تنها نگذارده است زیرا که من همیشه کارهای پسندیده او را به جا می آورم، » (یوحنا ۸:۲۹- تأکید این قسمت از آیه توسط خود من صورت گرفته است).

جاه طلبی شخصی به من چندان انگیزه ای برای خدمت نمی دهد. چونکه انگیزه شیرین تر و پاک تری را کشف کرده ام یعنی: « خشنود ساختن پدر آسمانیم. به خودم یاد می دهم که در هر موقعیت و تصمیمی این سؤال ساده را از خود بپرسم؛ چطور در این مورد نمی توانم پدر آسمانیم را خشنود کنم؟ در مواقع ناامیدی یا زمانی که به نظر می آید شکست خورده ام سعی می کنم تمرکز خود را از حل مشکل به داشتن رفتاری تغییر دهم که خداوند را خشنود می سازد.

لحظه ای که به این واقعیت که در پس کل زندگی، پدر بودن خدا نهفته است، فکر می کنید شخص متفاوتی خواهید شد.

یک بار یکی از دوستانم در دیر هنگام شب در خیابانهای خلوت شهر و در میان باد شدیدی که می وزید، احساس کرد که گمشده و تنها است. او از آدرس راه برگشت به مکانی که قرار بود شب را در آنجا باشد، مطمئن نبود. همین که در گوشه یکی از خیابانها ایستاده بود، مدام تکرار می کرد: « پدر ... پدر ... پدر ... پدر ... »

وقتی این کار را کرد، احساس امنیت بر او حاکم شد. اگر چه محیط اطراف وی سرد و ناامید کننده بود، او می دانست که وی فرزند خدا و در جهانی است که وی برای فرزندان خود خلق کرده است و به این ترتیب به سلامت به محل اقامت خود بازگشت.

کودکی را تصور کنید که در آغوش امن پدر خود می باشد در حالی که صورت کوچکش بر شانه او قرار دارد. شاید در اطراف کودک آشفتگی و اضطراب وجود داشته باشد و به نظر برسد که دنیا دارد از هم می پاشد. اما او آرام است و به آنچه در اطرافش اتفاق می افتد، اهمیتی نمی دهد. او در آغوش پدر ایمن است.

ما هم در آغوش پدرمان ایمن هستیم. عیسی به ما اطمینان بخشید که پدر از همه آنچه در اطراف خود می بینیم بزرگتر است و اینکه هیچکس نمی تواند ما را از دست او برباید.

عیسی این اطمینان را نیز به شاگردان خود داد که:

« ترسان مباشید ای گله کوچک زیرا که مرضی پدر شما است که ملکوت را به شما

عطا فرماید.» (لوقا ۱۲:۳۲)

ممکن است گله کوچکی باشیم که همه نوع حیوان وحشی ما را احاطه کرده اند. اما اگر پدر متعهد شده که ملکوت را به ما بدهد، هیچ قدرتی در جهان نمی تواند آن را از ما دریغ کند!

۵۶

همچنین باشد. خداوند یک گروه از فرشتگان را برای بردن هر یک از ما به خانه ابدیمان آماده دارد.

در یک مقطع از زمان، افتخار آشنایی با یک خواهر اهل هاوایی* (که مری^۱ صدایش می‌کنیم) که سالهای متمادی خداوند را وفادارانه خدمت کرده بود، نصیب من و روت شد. او معمولاً به دوستان خود می‌گفت: « من هیچ وقت یک فرشته ندیدم. خیلی دوست دارم یکی از آنها را ببینم!»

وقتی مری در اثر ابتلا به سرطان به بستر مرگ افتاد، کلیسایش ترتیبی داد تا یک خواهر ایماندار در کنار تختش باشد. یک روز صورت مری از جلال درخشان شد. او دستهایش را دراز کرد و گفت: « آنها را می‌بینم - من فرشتگان را می‌بینم!»

سپس خوابید. اسکورت فرشتگان او را به خانه آسمانش بردند.

یکبار به جان وسلی^۲ خبر رسید که یک خواهر متدیست^۳ فوت شده است. او در پاسخ به این خبر گفت « آیا با جلال رفت یا فقط در آرامش خوابید؟» من فکر می‌کنم که خدا اسکورتی از فرشتگان دارد که آماده اند هر یک از فرزندان او را در جلال به نزد وی در آسمان ببرند.

۴- امنیت کامل

نظر ما در مورد سر منشا، جهان چیست؟ یک انفجار بزرگ؟ خب اگر نظر شما این است، معلوم نیست. چه نوع انفجار بزرگ دیگری ممکن است همه ما را از صحنه روزگار محو کند! آیا این « انفجار» نیروی بی جانی است که بی رحمانه و بدون هدف یا هیچگونه احساسی عمل می‌کند؟ یا اینکه او یک پدر است؟

* - Hawaii

۱ - Mary

۲ - John Wesley

۳ - Methodist یکی از فرقه های پنطیکاستی که جان و چارلز وسلی بنیانگذاران آن بودند- مترجم

۵۵

را به دنبال داشته است. قسمتی از کتاب مقدس را که در مشاوره هایم توجه این نوع افراد را به آن جلب می کنم اول یوحنا ۳: ۱ است:

« ملاحظه کنید چه نوع محبت پدر به ما داده است تا فرزندان خدا خوانده شویم و

چنین هستیم.»

هنگامی که حقیقتاً درک می کنیم که ما فرزندان خدا هستیم، که خدا شخص ما را صمیمانه دوست دارد، که به ما علاقمند است، که هرگز آنقدر مشغول نیست تا وقتی برایمان نداشته باشد و اینکه او خواهان رابطه ای مستقیم و شخصی با ما است، آن وقت است که به ارزش خودمان پی می بریم. من شاهد وقوع چنین تغییری در زندگی عده بسیاری از مردم بوده ام.

۳- آگاهی از داشتن خانه ای در آسمان

از زمانی که نجات پیدا کردم، اعتقاد بر این بود که اگر نسبت به خدا وفادار بمانم، هنگامی که بمیرم به بهشت خواهم رفت. اما هیچ وقت به آسمان به عنوان خانه ام فکر نمی کردم. تا اینکه در سال ۱۹۹۶، رؤیای عظیمی از خدا یافتم که طی آن به گونه ای مستقیم و شخصی او را همچون پدر خود شناختم. از آن زمان به بعد، تفکر به آسمان به عنوان خانه ام برای من طبیعی شده است. کمی پس از آن به روت گفتم: « هر وقت من مردم و تو خواستی سنگ قبری برایم تهیه کنی، فقط یک عبارت بر رویش بنویس: « او به خانه رفت.»

من شروع کردم به فکر کردن درباره آن گدای فقیری که دم در خانه آن مرد ثروتمند می خوابید. هنگامی که او مرد، « فرشتگان او را به آغوش ابراهیم بردند» (لوقا ۱۶: ۲۲). مطمئناً یک فرشته برای بردن آن مرد نحیف کافی بود اما خدا یک گروه از فرشتگان را فرستاد! آن گدا با استقبالی شاهانه به آغوش ابراهیم رفت. عقیده من این است که وضع برای هریک از فرزندان خدا باید به

۵۴

فواید شناختن پدر

دستیابی به مکاشفه خدا به عنوان پدر پنج فایده دارد که اکثر مردم، از جمله خیلی از مسیحیان عملاً از آن بی بهره اند.

۱- هویت

انسان امروزی واقعاً با مشکل هویت روبرو می باشد. جالب است که یکی از موفق ترین کتابها و سریالهای تلویزیونی ایالات متحده در دهه ۷۰، سریال «اصلها و نسبها»^۱ بود که داستان یک شخصیت دو رگه آفریقایی-آمریکایی را که به دنبال زادبوم خود بود، در بر می گرفت.

کتاب مقدس و روانشناسی هر دو بر این عقیده اند که انسان قادر نیست بدون شناخت پدر خویش، به سؤال «من کیستم؟» کاملاً پاسخ بدهد. از آنجا که روابط بین والدین و فرزندان دو نسل گذشته از بین رفته اند، جامعه معاصر ما با بحران هویت مواجه شده است، عده زیادی از مردم هستند که اصل و ریشه ای نداشته و حس تعلقی ندارند. پاسخ مسیحیت به بحران هویت این است که مردان و زنان را وارد رابطه ای مستقیم و شخصی با خدا از طریق پسرش عیسی مسیح بکند. افرادی که خدا را حقیقتاً به عنوان پدر خود می شناسند، دیگر مشکل هویتی ندارند. آنها می دانند که هستند: آنها فرزندان خدا هستند. پدر آنها جهان را خلق کرد، او دوستشان دارد و به فکر آنها است. این افراد به بهترین خانواده دنیا، متعلقند!

۲- برای خود ارزش قائل بودن

تعداد کسانی که مشکل بزرگشان این است که به قدرکافی برای خود ارزش قائل نیستند، آنقدر زیاد است که نمی توانم دقیقاً بگویم آنها چند نفرند. آنها چنان خود را پست می انگارند که این امر برایشان رنجهای روحانی و عاطفی بسیاری

^۱ Roots -

داشته باشد.

عیسی در یوحنا ۱۴:۶ در مورد هدف آمدن خود به زمین گفت ، « من راه و راستی و حیات هستم...». این کلمات سؤالی را در ذهن شکل می دهند که: اگر عیسی راه است، این راه به کجا ختم می شود؟ یک راه هرگز به خودی خود کامل نیست بلکه بر وجود یک مقصد دلالت می کند. بنابراین، مقصد کجا است؟ کلمات پایانی این آیه پاسخ ما را می دهند: «... هیچ کس نزد پدر جز به وسیله من نمی آید.»

ما درباره خداوند عیسی مسیح به عنوان نجات دهنده، شفاعت کننده و منجی خود و غیره بسیار سخن می گوئیم. همه اینها عالی است اما این مسأله هدف نهایی عیسی را جا انداخته است یعنی: آوردن ما نزد پدر.

در این رابطه، بین مکاشفه خدا از طریق انبیاء عهد عتیق و مکاشفه او توسط عیسی در عهد جدید تفاوت مهمی وجود دارد. نویسنده رساله به عبرانیان در باب اول این رساله آیات یک تا دو می گوید:

« خدا که در زمان سلف به اقسام متعدّد و طریقه‌های مختلف به وساطت انبیاء به پدران ما تکلم نمود در این ایام آخر به ما به وساطت پسر خود متکلم شد...»

منظور نویسنده در اینجا این است که خدا صرفاً توسط خدمت عیسی چیزی را به پیغام انبیاء عهد عتیق اضافه نکرد- بلکه علاوه بر آن، نویسنده این مسأله را آشکار می سازد که عیسی پیغام رسانی متفاوت بود. او فقط یک نبی نبود بلکه پسر هم بود. بنابراین، وی مکاشفه ای آورد که هرگز آورده نشده بود- مکاشفه ای که فقط انجام آن از عهده پسر بر می آمد یعنی مکاشفه پدر.

در متی ۲۷:۱۱، عیسی خود تأکید می کند که تنها شخصی که می تواند خدا را همچون پدر ظاهر سازد، خود او است:

« پدر همه چیز را به من سپرده است و کسی پسر را نمی شناسد به جز پدر و نه پدر را هیچ کس می شناسد غیر از پسر و کسی که پسر بخواهد به او مکشوف سازد.»

در بسیاری از قسمت‌های (تعلیمی) کلیسا تأکید اصلی بر هدف اول آمدن عیسی قرار دارد. یعنی: کفاره کردن گناهان و آشتی دادن ما با خدا. البته تأکید بر این هدف کار درستی است چونکه نخستین گام انسانی ایمان می باشد. اما نباید این تأکید به بهای از یاد بردن خدا به عنوان پدر و آشکار ساختن ما به عنوان عضو تمام شود.

عیسی در انجیل یوحنا باب ۱۷ دعایی کرد که به دعای در مقام کهنات اعظمی او برای شاگردانش نامیده شد. این دعا، در واقع آخرین رابطه شخصی او با آنها پیش از دستگیری، محاکمه و مصلوب شدن وی بود، عیسی هم در آغاز و هم در انتهای این دعا در مورد شناساندن نام خدا به شاگردان سخن می گوید:

« اسم تو را به آن مردمانی که از جهان به من عطا کردی ظاهر ساختم.»

(یوحنا ۱۷:۶)

« و اسم تو را به ایشان شناسانیدم و خواهم شناسانید تا آن محبتی که به من نموده ای در ایشان باشد و من نیز در ایشان باشم.» (یوحنا ۱۷:۲۶)

اسمی که عیسی آن را به شاگردان خود شناسانید، چه بود؟ این اسم، نام مقدس یهوه (یا «یاه وه» نبود. چرا که قوم یهود آن نام را چهارده قرن بود که می شناختند. این اسم، نامی جدید بود- اسمی که در عهد عتیق به آن اشاره شده اما هرگز واضحاً آشکار نگردید. این اسم جدید، «پدر» بود. عیسی شش بار در این دعا خدا را به عنوان پدر توصیف کرد و گفت « نام تو را ظاهر ساخته ام...»

فرهنگ لغت وبستر^۱، واژه « ظاهر ساختن» را اینطور تعریف می کند: « آشکار یا مسلم ساختن چیزی از طریق نشان دادن یا نمایش آن.» عیسی به شاگردان خود صرفاً یک تعریف الهیاتی از خدا را ارائه نداد بلکه خدا را از طریق زندگی ای که خود در نظر آنها می کرد- یعنی زندگی حاکی از مشارکت مداوم و وابستگی کامل به او - ظاهر ساخت. آنها هرگز کسی را ندیده بودند که چنان زندگی ای

^۱ Webster -

۵۱

« آن روز صبح را به یاد می آورم که بعد از ایمان آوردن به مسیح برای نخستین بار از اتاق خود خارج شدم. به نظرم می آمد که خورشید خانم قدیمی ما خیلی درخشانتر از قبل می تابید- فکر می کردم که دارد به من لبخند می زند، و همینکه از چمنزارهای بوستون^۱ بیرون آمدم و صدای آواز پرندگان را از میان درختان می شنیدم، به نظر می آمد که آنها دارند همگی برای من سرود می خوانند.. می دانید، من عاشق پرنده ها شدم. من قبلاً هرگز اهمیتی به آنها نمی دادم. به نظر می آمد که عاشق تمام خلقت شده بودم.»

خالق بزرگ جهان پدر مودی شده بود و ذره ای از طرز نگرش خود نسبت به دنیایی را که آفریده بود، به این پسر تازه متولد شده اش بخشیده بود. همانطور که مودی مشاهده می کرد، تمامی خلقت در محبت بی انتهای خالق خود غرق شده بود. تنها دو گروه از مخلوقات خدا وجود دارند که نسبت به محبت او بیگانه اند و هیچ پاسخی نمی دهند: شیطان و فرشتگان طغیان گرا و انسانیت سقوط کرده گناهکار. طغیان شیطان و فرشتگانش به حدی بود که امکان هیچگونه مصالحه ای وجود نداشت. اما به خاطر مصالحه دادن انسان سقوط کرده با خودش بود که خدا عیسی را فرستاد.

عیسی چگونه پدر را آشکار ساخت

عیسی از سوی پدر فرستاده شد تا دو هدف را عملی کند؛ هدف اول معنی بود و دومی، هدف اول این بود که او می بایست جریمه گناهان ما را می پرداخت تا اینکه ما بخشیده شویم و با خدا آشتی کنیم. هدف دوم او این بود که خدا را به عنوان پدرمان بر ما آشکار کند و ما را اعضای خانواده او بسازد.

۵۰

و نویسندهٔ مزامیر چنین وصف می کند:

« و آن دریای بزرگ و وسیع الاطراف نیز که در آن حشرات از حدّ شماره زیاده اند و حیوانات خورد و بزرگ ... جمیع اینها از تو انتظار می کشند تا خوراک آنها را در وقتش برسانی.» (مزمور ۱۰۴: ۲۵ و ۲۷)
در خصوص پرندگان، عیسی به ما می گوید:
«... پدر آسمانی شما آنها را می پروراند.» (متی ۶: ۲۶)

او در متی ۱۰: ۲۹ می گوید:

« آیا دو گنجشک به یک فلس فروخته نمی شود و حال آنکه یکی از آنها جز به حکم پدر شما { یا جدای از پدر شما } به زمین نمی افتد؟»
و در لوقا ۱۲: ۶ نیز:

« آیا پنج گنجشک به دو فلس فروخته نمی شود و حال آنکه یکی از آنها نزد خدا فراموش نمی شود؟»

بنابراین دو گنجشک به یک فلس فروخته می شوند اما پنج عدد از آنها به دو فلس. به عبارت دیگر، اگر شما چهار گنجشک بخرید گنجشک پنجم رایگان خواهد بود. با این وجود، خدا حتی به فکر گنجشک پنجم نیز هست.

در واقع، مخلوقی در جهان وجود ندارد که خدا صمیمانه به فکرش نباشد. گسترهٔ محبت پدران او هر مخلوقی را در بر می گیرد- هر چیزی را که او خلق کرده است. آنچه در ذیل مشاهده می کنید، توضیحی است که دوایت مودی^۲، مبشر قرن هفدهم میلادی، در مورد اینکه پس از پذیرفتن مسیح به عنوان نجات دهندهٔ خود، جهان را چگونه دیده است:

^۲ - Dwaight Moody -

این واقعیت چیزی بی نظیر و ویژه ای را در خصوص ماهیت خدا آشکار می سازد. در وجود خدا نه فقط می توان پدر بودن او را یافت بلکه همچنین رابطه پدرانه را. اول یوحنا ۴:۱۶ واقعیت دیگری را در خصوص ماهیت ابدی خدا آشکار میکند: «خدا محبت است.» اگر این واقعیت را با حقیقت پدر بودن خدا کنار هم قرار دهیم به شگفت انگیزترین نتیجه موجود می رسیم یعنی؛ خدا به عنوان یک پدر جهان را در محبت خلق نمود. جهانی که او آفرید به نحوی بی شمار نشانه و نتیجه بارز محبت پدرانه اوست. تمامی خلقت به محبت پدر پاسخ می گوید

هر چیزی که خدا خلق کرد، به طریق مناسب خاص خود به محبت او پاسخ می دهد. به عنوان مثال، اجرام آسمانی در هماهنگی با خالق خود گردش می کنند:

« ماه را برای موسم ها ساخت و آفتاب مغرب خود را می داند.»

(مزمور ۱۰۴:۱۹)

ستارگان نیز وقتی خدا آنها را به نام می خواند به او پاسخ می گویند:

« عدد ستارگان را می شمارد و جمیع آنها را به نام می خواند.»

(مزمور ۱۴۷:۴)

آیا شگفت انگیز نیست که خدا هر یک از میلیاردها ستاره ای را که در جهان وجود دارند به نام می شناسد؟ مهم نیست که چقدر عناصر موجود در جهان گهگاه آشفته به نظر برسند، آنها همیشه از خالق خود اطاعت می نمایند- « ای آتش و تگرگ و برف و مه و باد تند که فرمان او را بجا می آورید.» (مزمور ۱۴۸:۸) همین حقیقت در مورد حیوانات نیز وجود دارد:

« شیر بچگان برای شکار خود غرس می کنند و خوراک خویش را از خدا می

جویند.» (مزمور ۱۰۴:۲۱)

فصل هفتم

« مکاشفه نهایی خدا »

حقیقت موجود در پس همه دیگر حقایق این است که خدا جهان را همچون یک پدر خلق کرد. او نشان پدری خود را بر هر جنبه از خلقت نهاد.

پولس رسول در این باره می نویسد:

« از این سبب زانو می زخم نزد آن پدر که از او هر خانواده ای در آسمان و بر زمین مسّی شود. » (افسسیان ۳: ۱۴-۱۵)

کلمه ای که در اینجا « خانواده » ترجمه شده، در اصل patria می باشد که از لغت یونانی pater به معنی « پدر » مشتق شده است. بنابراین مستقیم ترین ترجمه این آیات چنین خواهد بود « از این سبب زانو می زخم نزد آن پدر که از هر رابطه پدرانه ای در آسمان و بر زمین مسّی می شود. »

چه حقیقت قابل توجهی! همه روابط پدرانه موجود در جهان نه از زمین شروع شدند و نه با گذر زمان یا تاریخ بشری. این رابطه در آسمان آغاز شد و نهایتاً به پدر بودن خود خدا باز می گردد.

از لحاظ ابدی، خدا پدر خداوند ما عیسی مسیح می باشد و به همین صورت در بسیاری از قسمتهای کتاب مقدس توصیف شده است. رابطه شخصی و صمیمانه بین پدر و پسرش عیسی پیش از اینکه خلقت آغاز شود، وجود داشت.

یوحنا ۱: ۱ می گوید:

« در ابتدا {پیش از آغاز زمان} کلمه {عیسی} بود و کلمه نزد خدا بود. »

۴۷

با او مصلوب شد.» و در آیه ۱۱ ادامه می دهد که ما اکنون باید « خود را برای گناه مرده انگاریم اما برای خدا در مسیح عیسی زنده.»

تصمیم از آن شما است

ضرورت مرگ انسانیت کهنه هر یک از ما را با تصمیمی شخصی مواجه می سازد: که آیا می خواهیم برای خودم بمیرم؟ آیا حاضریم به جایی برسیم که بتوانم حقیقتاً سخنان پولس رسول در غلاطیان ۲:۲۰ را به خودم استناد بدهم؟

« با مسیح مصلوب شده ام ولی زندگی می کنم لیکن نه من بعد از این بلکه مسیح در من زندگی می کند و زندگانی ای که الحال در جسم می کنم به ایمان بر پسر خدا می کنم که مرا محبت نمود و خود را برای من داد.»

به این ترتیب، صلیب دری می شود که زندگی همراه با هماهنگی بین زن و شوهر را امکان پذیر می سازد. تازه، مسیحی که در وجود شوهر ساکن است هرگز نمی تواند با همان مسیح که در وجود زن ساکن است متحد نباشد.

به علاوه، صلیب راه را به سوی قلمرویی از اقتدار روحانی در دعا باز می کند که بدون آن، دستیابی به چنین اقتداری کلاً غیر ممکن می نماید:

« هرگاه دو نفر از شما در زمین درباره هرچه که بخواهند متفق شوند، هر آینه از جانب پدر من که در آسمان است، برای ایشان کرده خواهد شد.»

خدا هرگز دعایی را که در نتیجه اتحاد حقیقی صورت گرفته است، رد نمی کند.

اما تنها یک در به سوی چنین اتحادی چه در ازدواج و چه در هر نوع رابطه شخصی دیگری وجود دارد و آن، در صلیب است!

۴۶

این واقعیت که دو نفر می توانند به چنین هماهنگی ای دست یابند، خود نشان از این دارد که آنها کاملاً تسلیم روح القدس اند. این به آن معنی است که آن دو نه فقط با هم بلکه با خدا نیز در هماهنگی دعا می کنند. بر همین اساس، خدا دعاهای آنها را متعهدانه می شنود و پاسخ می دهد.

البته دستیابی به هماهنگی واقعی کار آسانی نیست. می دانید که دو خواننده وقتی که با هم - حدوداً و نه کاملاً - هماهنگ باشند، صدایشان چقدر ناخوشایند است. صدایی که آنها تولید می کنند، گوش را می آزارد. در مورد زوجی که با هم نه کاملاً بلکه فقط تا حدودی هماهنگ هستند و بعد با هم دعا می کنند چه فکر می کنید؟ صدای آنها در گوش خدا چگونه خواهد بود؟ خدا صبورانه چنین دعاهایی را تحمّل می کند اما به آنها پاسخ نمی دهد. رمز اقتدار روحانی در دعا، وجود هماهنگی بین کسانی است که دعا می کنند. شاید تعداد این افراد بیش از دو نفر باشد، یا شاید آنها دو ایماندار باشند که ازدواج نکرده اند. با این وجود، چالش دعای هماهنگ، چیزی است که زوجهای مسیحی به طرز منحصر به فردی با آن مواجه اند.

در یک مقطع زمانی که من و روت تحت فشار شدیدی قرار داشتیم، یک برادر ارشد که خادم با تجربه خدا بود به ما گفت: «به عقیده من رمز موفقیت خدمت شما، هماهنگی شما است. اجازه ندهید که چیزی آن را خراب کند.»

دستیابی به چنین هماهنگی ای هرگز کار آسانی نیست. باید برایش بهایی پرداخت. این هماهنگی فقط برای کسانی قابل دستیابی است که حاضرند جان خود را در راه خداوند و برای یکدیگر بدهند.

انسانیت کهنه ما هرگز نمی تواند به هماهنگی واقعی حتی در درون خود دست یابد. تنها یک راه چاره وجود دارد: این انسانیت کهنه باید کشته شود. اما خدا را شکر که این امر دو هزار سال قبل، وقتی که عیسی بر روی صلیب جان داد، صورت گرفت! پولس در رومیان ۶:۶ در این باره می نویسد: «... انسانیت کهنه ما

۴۵

این داستان اگر چه بر اساس تجربیات بیش از یک زوج مسیحی ساخته شده ولی تأثیر دعای متحد را نشان می دهد. اما لازم به ذکر است که نخست باید شروط خاصی را رعایت کرد. این شروط دوگانه هستند.

اول اینکه، تمرکز ما باید بر خود عیسی باشد. در اصل یونانی متی ۱۸: ۲۰ به طور تحت اللفظی آمده است: «هرجا دو یا سه نفر در من جمع شوند...» خود عیسی می باید کانون توجه ما باشد. اساس اتحاد ما نمی تواند یک آموزه یا صرفاً خواندن یک نام باشد. بلکه باید شخص و عملکرد خود عیسی باشد.

مجدداً لغت یونانی ای که در متی ۱۸: ۱۹ بصورت «باهم» ترجمه شده، Sumphoneo می باشد که لغت انگلیسی سمفونی از آن مشتق شده است. منظور عیسی در اینجا توافقی آموزه ای و یا اندیشمندانه نیست. آنچه او در مد نظر دارد، چیزی به مراتب عمیق تر و والاتر است یعنی هماهنگی روحانی. این هماهنگی مستلزم آن است که دو نفر یا بیشتر چنان در روح متحد باشند که مثل یک شخص فکر کنند، صحبت کنند و دعا نمایند.

همانطور که دیدیم وعده های مسیح به دو یا بیشتر اشخاصی که به چنین هماهنگی دست پیدا می کنند، شگفت انگیز است: «آنچه را که بر زمین ببندید، در آسمان بسته می شود» و باز هم: «هرگاه دو نفر از شما در زمین درباره هرچه که بخواهند متفق شوند، هر آینه از جانب پدر من که در آسمان است برای ایشان کرده خواهد شد.» اینها وعده های واقعاً شگفت انگیزی هستند و همانطور که گفتم، نشان می دهند که آنچه ما بر زمین می گوئیم، در حقیقت تعیین کننده اتفاقی است که در آسمان می افتد.

ممکن است پرسید: «چطور چنین چیزی ممکن است؟» اجازه دهید آنچه را که من از این موضوع فهمیدم خدمت شما عرض کنم. تنها شخصی که می تواند دو نفر را در هماهنگی کامل قرار دهد، روح القدس است و او این کار را فقط برای افرادی می تواند انجام دهد که خود را کاملاً تسلیم وی کرده اند. در نتیجه

چیز در همان لحظه در آسمان بسته می شود. یا اگر بگوییم (باز شو) آن چیز درست در همان لحظه در آسمان باز می گردد.

به طور مثال، فرض کنید یک زوج مسیحی بر این باورند که خدا آنها را دعوت کرده تا به او در کشوری که درهایش به روی انجیل و هر شکل خدمت مسیحی بسته است، خدمت کنند. در همین مسیر، همه درخواستهای آن دو جهت گرفتن ویزا رد می شود و هیچ راهی برای درخواست مجدد آن هم وجود ندارد. سپس روح القدس عیسایی را بر ایشان به تصویر می کشد که « کلید داود را دارد که می گشاید و هیچکس نخواهد بست و می بندد و هیچکس نخواهد گشود» (مکاشفه ۳:۷) آنها خود را به دعا می سپارند و با هم در دعا نیروهای روحانی ای را که با خدمات مسیحی در آن کشور مخالفت می ورزند، «می بندند» و راه را برای دریافت ویزاهای مورد نیاز خود « باز می کنند».

در طی ماههای آتی هر یک از آنها به نحوی بهای لازم را می پردازد. شوهر از پذیرش ارتقاء یک موقعیت کاری چشمگیر امتناع می ورزد چرا که قبول آن مستلزم دادن تعهدی است که سفر او به خارج از کشور را غیر ممکن می سازد. زن نیز با نقل مکان به خانه ای کوچکتر و با امکانات کمتر موافقت می کند تا بتواند مبلغی را برای هزینه های سفر به کشوری که جهت رفتن به آن دعوت دارند، پس انداز کنند. پس از گذشت ماههای طولانی با اینکه امیدی به پاسخ خدا باقی نمانده بود، آن دو همچنان، مثل ابراهیم که « در ناامیدی به امید ایمان آورد» (رومیان ۴:۱۸) به دعای خود ادامه می دادند.

سپس به طوری کاملاً ناگهانی، پیشنهاد مدیریت یک واحد تجاری در همان کشوری که برای رفتن به آن از سوی خدا دعوت داشتند، به شوهر داده شد! دری که به روی او بعنوان یک خادم مسیحی بسته بود، حال برایش بعنوان نماینده تجارتي که موجب رشد اقتصادی آن کشور مورد نظر می گردید، کاملاً باز شده بود..

۴۳

سپس در افسسیان ۱۸:۶ ، آشکار می سازد که کشتی ما در عرصه دعا صورت می گیرد: « و با دعا و التماس تمام در هر وقت در روح دعا کنید.» وقتی که زن و شوهر چنین شرط اساسی را به جا می آورند، در این عرصه شکست ناپذیر می گردند.

دعای متحد

عیسی خداوند در متی ۱۸: ۱۸-۲۰ توضیح می دهد که ما به عنوان مسیحیان چگونه می توانیم در زندگی دعایی خود شکست ناپذیر باشیم..

« هر آینه به شما می گویم آنچه بر زمین بندید در آسمان بسته شده باشد و آنچه بر زمین گشائید در آسمان گشوده شده باشد. باز به شما می گویم هرگاه دو نفر از شما در زمین درباره هر چه که بخواهند متفق شوند، هر آینه از جانب پدر من که در آسمان است برای ایشان کرده خواهد شد. زیرا جایی که دو یا سه نفر به اسم من جمع شوند، آنجا در میان ایشان حاضرم.»

حداقل تعداد افرادی که برای چنین دعایی لازم است، دو یا سه نفر می باشند. با همین حداقل افراد. هر آنچه را که بر زمین ببندیم یا باز کنیم، در آسمان بسته یا باز خواهد شد. در اصل زمان فعل یونانی این آیات، حال ساده و به صورت (بسته میشود) یا (باز می گردد) می باشد. بنابراین می توان گفت که هرچه را بر زمین ببندیم یا باز کنیم (در آسمان بسته یا باز می شود).

این خود امری مهیج است زیرا به این معنی می باشد که آنچه ما بر زمین میگوییم مشخص کننده اتفاقی است که در آسمان خواهد افتاد! شاید فکر کنیم که ما برای خدا انتظار می کشیم که وارد عمل شود. که اغلب موارد نیز همینطور است- اما بعضی اوقات این خداست که انتظار می کشد تا ما وارد عمل شویم. به عبارتی، شروع کار بر روی زمین با ما است. اگر شرایط مورد نظر را رعایت کنیم، هر آنچه که بر زمین اعلام می کنیم درست مثل حکمی که در آسمان صادر میگردد، مؤثر خواهد بود. اگر در خصوص چیزی بگوییم (بسته شد) آن

فصل ششم

« اقتدار روحانی یک ازدواج هماهنگ »

زندگی واقعاً هماهنگ مرد و همسرش از عالی ترین برکاتی است که خدا به انسانها عطا می فرماید. اما این همه قضیه نیست. این نوع زندگی دروازه ای به سوی قلمرو اقتدار روحانی است که مسیحیان کمتر به آن دست می یابند.

قبلاً دیدیم که هدف خدا از آفرینش یک همسر برای آدم چه بود. حال کمی بیشتر به عقب بر می گردیم تا ببینیم هدف اصلی خدا از خلقت بشر چه بود:

« پس خدا آدم را به صورت خود آفرید. او را به صورت خدا آفرید ایشان را نر و ماده آفرید خدا ایشان را برکت داد و خدا بدیشان گفت: « بارور و کثیر شوید و زمین را پر سازید و در آن تسلط نمایید و بر ماهیان دریا و پرندگان آسمان و همه حیواناتی که بر زمین می خزند حکومت کنید.» (پیدایش ۱: ۲۷-۲۸)

خدا حاکمیت بر زمین را تنها به آدم نسپرد. خدا با هر دوی ایشان یعنی آدم و حوا سخن می گفت: قصد او این بود که زن و مرد با هم به جای او بر زمین حکومت کنند.

می خواهم به شما بگویم که یکی از قویترین عناصر در جنگ روحانی و در کاربرد اقتدار، زن و شوهری است که با هم در اتحاد و هماهنگی هستند. هنوز هم راه خدا برای کاربرد قدرت حاکمیت همین است. نه شوهر و نه زن به تنهایی، بلکه زن و شوهر در اتحاد با هم و مطابق الگوی خدا در امر ازدواج. آنها این امتیاز را دارند که به جای خدا حاکم باشند. وقتی بعنوان مسیحیان در می یابیم که در کشمکش بین مرگ و زندگی با نیروهای نامرئی شرارتی که قصد نابودی ما را دارند، احاطه شده ایم، به اهمیت حیاتی این مسأله پی می بریم.. پولس رسول این نبرد را در افسسیان ۶:۱۲ اینطور توصیف می کند: « زیرا که ما را کشتی با خون و جسم نیست بلکه با ریاستها و قدرتها و جهانداران این ظلمت و با فوجهای روحانی شرارت در جایهای آسمانی.»

۴۱

حساب زندگی خود را به مسیح که آن هنگام بر تخت داوری خود خواهد نشست پس دهد. پولس رسول در دوّم قرن تیان ۵: ۱۰-۱۱ در این خصوص چنین نوشت:

« زیرا لازم است که همه ما پیش مسند مسیح حاضر شویم تا هر کس اعمال بدنی خود را بیابد به حسب آنچه کرده باشد چه نیک و چه بد. پس چون ترس خدا را دانسته ایم مردم را دعوت می کنیم اما به خدا ظاهر شده ایم و امیدوارم به ضمائر شما هم ظاهر خواهیم شد.»

این آگاهی پولس از شکوه پرهیبت مسیح بود که پیغام او را اینچنین مؤثر میساخت. وقتی مرد رابطه خود را با همسرش بر اساس ترس همه جانبه از خداوند قرار می دهد و هنگامی که همسر وی نیز در همین روح به او پاسخ می گوید ازدواج آنها نقشه ای را که خدا در کلام خود آن را آشکار ساخته، به کمال میرساند.

هریک از آن دو مسئولیت بزرگی را که بر عهده اش گذاشته شده به یاد می آورد. شوهر با رفتار خود در قبال همسرش، به تصویر کشیدن رفتار مسیح نسبت به عروس خود یعنی کلیسا را هدف خویش قرار می دهد. زن نیز به نوبه خود رفتاری نسبت به شوهر خویش خواهد داشت که کلیسا نسبت به داماد خود یعنی مسیح دارد. مسلماً هر دو طرف در این میان اشتباهات و قصوراتی خواهند داشت. اما این موارد با توبه و طلب بخشش طرفین از یکدیگر پوشیده خواهند شد.

ترس خداوند، همچون نسیم خنکی که در پایان یک روز گرم و پر گرد و خاک وزیدن می گیرد، ناکامی ها و ناهماهنگی هایی را که در هر ازدواجی اجتناب ناپذیر، فرو می نشاند و دور می سازد. در این صورت زن و شوهر، هر دو، نقشهای خدادادی خود را به درستی انجام می دهند و در همان نوع هماهنگی ای به هم می پیوندند که خدا در لحظه ای که فرمود: « آن دو یک تن خواهند شد.» در مدّ نظر داشت.

۴۰

شاید اینجا از خود پرسید همه این صحبتها در خصوص ترس خداوند چه ارتباطی به رابطه بین زنان و شوهران دارد؟ با یک عبارت پاسخ این سؤال را می‌دهم: همه نوع ارتباط! به دنبال تجربه شخصی خودم در خانواده مسیحی ام و همچنین مشاوره با مسیحیانی که در ازدواج خود با مشکلاتی مواجه بودند، به یک نتیجه ساده رسیدم و آن اینکه: « بدون وجود ترس خداوند در زن و شوهر، ازدواج مسیحی هرگز آن چیزی نخواهد شد که منظور نظر خدا است.»

این همان ماده اصلی ای است که طعم و مزه کیک به آن بستگی دارد. ممکن است زن و شوهر همیشه درست حرف بزنند، درست تصمیم بگیرند و حتی در بهترین جلسات مشاوره شرکت کنند، اما بدون وجود ترس خداوند به عنوان یک نیروی فعال در زندگی هر دوی آنها، ازدواجشان هرگز آن چیزی نخواهد بود که منظور نظر خدا است.

داشتن چنین رفتاری تنها به وجود یک پایگاه امن در زن و شوهر بستگی دارد. به عنوان آخرین راه چاره، همه چیز رابطه شخصی فرد با خداوند عیسی بستگی دارد. او مهربانانه ما را به داشتن رابطه ای صمیمانه با خود دعوت می‌کند، اما نه هرگز به بهای آگاهی ما از این مطلب که او مکاشفه شخصی، پر جلال و پرهیبت پدر است. ا

اگر چه او نجات دهنده ما است اما داور ما نیز هست، کسی که همه ما یک روز باید به او حساب پس بدهیم. این حقیقت در عهد جدید در نوشته های دو تن از نزدیک ترین شاگردان او یعنی یوحنا و پولس به وضوح شرح داده شده است.

درشام آخر، یوحنا چنان به عیسی نزدیک بود که می‌توانست بر سینه او تکیه دهد و در گوش وی زمزمه کند. اما بعدها، وقتی یوحنا ناگهان در یک رؤیا با مسیح به عنوان خدای پر جلال و صعود کرده روبرو شد، گفت: «... مثل مرده پیش پاهایش افتادم...» (مکاشفه ۱۷:۱)

بعدها پولس نیز از مشارکت صمیمانه و مداوم خود با خداوند لذت می‌برد. با این وجود هرگز فراموش نکرد که او نیز یک روز مثل هر مسیحی دیگری می‌باید

چرا باید از کلام خدا لرزان باشیم؟ چون خدای پدر و خدای پسر هر دو از این طریق وارد زندگی ما می شوند. عیسی خداوند در یوحنا ۱۴:۲۳ می فرماید:

« اگر کسی مرا محبت نماید، کلام مرا نگه خواهد داشت و پدرم او را محبت خواهد نمود و ما (پدر و پسر) به سوی او آمده، نزد وی مسکن خواهیم گرفت.»

رفتار ما نسبت به کلام خدا آشکار می سازد که چقدر واقعاً عیسی را دوست داریم و نیز راه را برای خدا باز می کند تا در پری خود وارد زندگیهای ما گردد. در هنگام خواندن یا شنیدن کتاب مقدس می باید طوری رفتار کنیم که گویا خدای پدر و خدای پسر شخصاً در برابر ما ایستاده اند.

راز شادی و مثمر ثمر بودن

جنین ترس آمیخته با احترام نسبت به خدا و کلام او درست بر خلاف آنچه ممکن است انتظارش را داشته باشیم، راز تجربه کردن شادی ای است که فقط خدا آن را عطا می نماید. نویسندهٔ مزمور ۱۱۲:۱۱ ما را ترغیب می کند که: «خداوند را با ترس عبادت کنید و بالرز شادی نمایید»

توازی زیبا در اینجا دیده می شود. ما در رحمت خدا شادی می کنیم و همزمان در برابر هیبت او به خود می لرزیم.

توازن بین ترس و تشویق در کلیسای عهد جدید مجدداً ایجاد گردید. اعمال ۹:۳۱ در خصوص کلیسای سراسر یهودیه، جلیل و سامره می گوید:

«... در ترس خداوند و به تسلی روح القدس رفتار کرده همی افزودند.»

از نظر یک ذهن واقع گرا، این موضوع یعنی ترس خداوند و تسلی روح القدس، ترکیبی عجیب به نظر می رسد.

چطور ترس و تسلی در کنار هم قرار می گیرند؟ با اینحال، همین ترکیب، راز زندگی پر شور و رشد کلیسای عهد جدید محسوب می گردید.

۳۸

مثل نقره بلکه به خود گرانها چون خون برّۀ بی عیب و بی داغ یعنی خون مسیح.»
درست بر خلاف این نظر که نجات ما جایی را برای ترس خداوند در زندگیمان به جا نمی
گذارد، پطرس تأکید می کند که ترس خداوند تنها پاسخ مناسبی است که می توانیم در
قبال این کار او بدهیم.

همچنانکه سعی می کنم در ذهن خود تصویری از تأثیری که ترس خداوند باید در
زندگیم داشته باشد، ترسیم کنم، خود را در بالای صخرۀ سنگی پر شیبی می بینم که به
درّۀ ای یا صخره ای با عمق صدها پا* مشرف است. یک نرده وجود دارد که به من اجازه
نمی دهد خیلی به لبۀ صخره نزدیک شوم. این نرده حکم هشدارها و دستوراتی را دارد
که در کتاب مقدس جهت پاک زندگی کردن به من داده شده است. سپس از خود می
پرسم که فرض کنیم من همین قدر گستاخ باشم که از نرده رد شوم و درست در لبۀ
صخره بایستم. آنوقت چه می شود؟ از این به بعد، فقط یک قدم عجولانه کافی است تا مرا
به بلایی نهایی و حیران ناپذیر دچار سازد!

با فکر به این موضوع، ماهیچه های معده ام خود بخود منقبض می شوند و لرزه ای در
ستون فقرات خود حس می کنم. نیز، هشدارهای نوشته شده خطاب به مسیحیان عبرانی
را به یاد می آورم که:

« افتادن به دستهای خدای زنده چیزی هولناک است » (عبرانیان ۱۰: ۳۱)

چنین ترس آمیخته با احترامی باید نه فقط بر رفتار ما نسبت به خدا بلکه نسبت به کلام او
نیز حکمفرما باشد. خداوند در اشعیا ۲: ۶۶ می گوید:

« ... اما به این شخص که مسکین و شکسته دل و از کلام منم لرزان باشد، نظر خواهم

کرد.»

* - واحد طول، معادل ۳۰/۴۸ سانتی متر - مترجم

۳۷

- روح قوّت
- روح معرفت و بالاخره (جهت آنکه این فهرست را به بهترین شکل خاتمه دهیم)
- روح ترس خداوند

شاید گمان کرده ایم که ترس خداوند در عیسی، پسر حبیب خدا، جایی ندارد. با این وجود، اشعیا ۱۱ : ۲ ترس خداوند را به عنوان مهر نهایی که عیسی را به عنوان مسیح و پسر خدا نشان می دهد، آشکار می سازد. بنابراین اگر عیسی توسط ترس خدا مهر شد، ما به عنوان شاگردان او چگونه می توانیم احساس کنیم که ترس خدا هیچ جایی در ما ندارد؟

درک بهای آزادیمان

گاهی اوقات، مسیحیان اینگونه برداشت می کنند که از آنجا که خدا ما را در محبت خود پذیرفته و فرزندان خود ساخته است، جایی برای ترس از او در زندگی ما باقی نمی ماند. در واقع، درست عکس این موضوع صحیح است. همین حقیقت که خدا ما را به بهای عظیم خون پسر گرانبهای خود نجات بخشید، الهام بخش احساس ترسی است که به موجب آن مسئولیم طوری زندگی کنیم که او را آنطور که شایسته است، جلال دهیم. پطرس رسول در اوّل پطرس ۱: ۱۷-۱۹ اعلام می کند که بهای پرداخته شده جهت آزادیمان می باید ترس مقدسی را در ما ایجاد کند که به موجب آن بترسییم مبادا در زندگی خود خدا را آنطور که شایسته است، جلال ندهیم.

« و چون او را پدر می خوانید که بدون ظاهر بینی بر حسب اعمال هر کس داوری می نماید، پس هنگام غربت خود با ترس صرف نمایید. زیرا می دانید که خریده شده یاد از سیرت باطلی که از پدران خود یافته اید نه به چیزهای فانی

۳۶

نخواهد آورد. چنین ازدواجی فاقد چاشنی خاصی خواهد بود که آن را از ازدواجهای غیر مسیحی متمایز می سازد.

احترام، تکریم، ترس

متأسفانه بسیاری از مسیحیان امروزی مفهوم غلطی را از آنچه کتاب مقدس «ترس خداوند» می نامد، استنباط می کنند. آنها به این ترس به چشم چیز قدیمی شده ای نگاه می کنند که خاص عهد عتیق است و در مسیحیت عهد جدید جایی ندارد که نظری کاملاً اشتباه است! واقعیت این است که ترس خداوند از نظر ملزومات عهد جدید از الویت بالاتری نسبت به عهد عتیق برخوردار می باشد.

بنابراین، لازم است از خود پیرسیم، منظور کتاب مقدس از «ترس خداوند» چیست؟ این مفهوم سه واژه «احترام» «تکریم» و «ترس» را در بر می گیرد. ترس خدا، رفتاری حقارت آمیز و برده وار نیست. این ترس، پاسخ مناسب مخلوق به خالق است - پاسخ به قدرت متعالی، شکوه، جلال و قدوسیّت او.

داود در مزمور ۹:۱۹ می گوید:

«ترس خداوند طاهر است تا ابد الآباد»

ترس خداوند هیچ وقت قدیمی نمی شود. این ترس چیزی است کاملاً پاک و نیز پاک کننده که خدا در همه دورانها آن را در قوم خود جستجو می کند.

در اشعیا ۲:۱۱، نبی خدا هفت مشخصه روح القدس را به نشانه عیسی به عنوان مسیح موعود که از سوی خدا مسح شده است، پیش بینی می کند. هفت جنبه متفاوت مسح عبارتند از:

- روح خداوند (روحی که به صورت اوّل شخص در مقام خدا سخن میگوید)
- روح حکمت
- روح فهم
- روح مشورت

رابطه ای که در آن هر دو جایگاهی را که خدا به هر یک از آنها اختصاص داده بود، پذیرفتند.

این صحنه در اتاق خواب، با چنین توصیف روشنی که همسر آن مبشر صورت داد، دائم به یاد می آمد. این توصیف به تدریج برای من حکم تشخیصی جهت درد موجود را داشت که توضیح می داد چرا بسیاری از ازدواجهای مسیحی هرگز به استاندارد یک واضحاً در عهد جدید در نظر گرفته شده، نمی رسند. اکثر خانواده های مسیحی یک عنصر اصلی را حذف کرده اند و آن عبارتست از: ترس خداوند.

لیدیا و روت هر دو آشپزهای عالی ای بودند و من خدا را برای این موضوع شکر می کنم! هر دوی آنها دستورات تهیه غذاهای مختلفی را جمع می کردند. به این ترتیب، متوجه شده ام که در تهیه چیزی مثل کیک یا پای اغلب یک ماده اصلی وجود دارد که طعم و مزه کلی کیک یا پای به آن وابسته است.

حتی اگر همه ترکیبات دیگر هم به کار بروند و به درستی با هم مخلوط شوند، بدون وجود آن ماده اصلی، کیک یا پای مورد نظر طعم و مزه ای را که باید داشته باشد، نخواهد داشت. به طور مثال دو مدل کیک کریسمس وجود دارد یکی مدل آمریکایی و دیگری انگلیسی. در مدل انگلیسی، مارزپین^۱ - که نوعی خمیر شیرین بادامی است - ماده اصلی کیک به شمار می رود حال آنکه در مدل آمریکایی، معمولاً مارزپین مورد استفاده قرار نمی گیرد. برای من با توجه به انگلیسی بودنم، کیک که مارزپین نداشته باشد، اصلاً کیک کریسمس محسوب نمی شود. این خمیر بادامی که تمایز مورد نظر را ایجاد می کند.

چطور می توان این موضوع را به ازدواج مسیحی ربط داد؟ خوب، مارزپین در اینجا همان ترس خداوند است. بدون وجود این عنصر متمایز کننده، ازدواج مسیحی همانند ازدواجهای غیر مسیحی خواهد بود و خواست خدا را به جا

^۱ - Marzipan

فصل پنجم « عنصر مفقود »

یکی از مبشران معروف و همسرش برخی کشمکش هایی را که در موفق ساختن ازدواجشان تجربه کرده بودند، صادقانه در میان گذاشتند. در یک مورد، همسر این مبشر، نقل می کرد که چطور یک روز تنشهای درونی آنها منجر به یک مشاجره شدید در اتاق خوابشان شد.

شوهر مدام بر دستور کتاب مقدس مبنی بر اطاعت زنان از شوهران خود تأکید می کرد- کاری که شوهرها اغلب انجام می دهند. زن هم بر این امر اصرار داشت که دلیلی برای اطاعت زنان از شوهران خود نمی دید- حرفی که اغلب زن ها می زنند. تازه، او به شوهرش گفت: « تو چنان سابقه درخشانی هم نداری. بعضی وقتها تصمیمات واقعاً احمقانه ای هم گرفته ای! »

در این لحظه، آنها هر دو فهمیدند که رفتار مسیحی ای از خود نشان نداده بودند. در نتیجه ناخود آگاه در کنار تختخواب درست در مقابل هم زانو زدند تا دعا کنند. زن با یاد آوری آن لحظه به من گفت: « همینکه اینکار را انجام دادیم، انگار که باد سردی در اتاق خوابمان وزید. گویی که این باد، افسسیان ۵: ۲۱ را یعنی « همدیگر را در خداترسی اطاعت کنید. » به یاد هر دوی ما آورد (تأکید روی کلمات مشخص شده توسط خود من صورت گرفته است. هر دو دریافتیم که در روابط ما با هم یک چیز کم بود- و آن ترس خدا بود. ما طوری رفتار می کردیم که گویی رابطه ما فقط در سطح روابط انسانی محدود می شد. ما خدا را این رابطه حذف کرده بودیم. »
وقتی که آن دو به این موضوع پی بردند، از قصور خود توبه کردند و از خداوند و یکدیگر طلب بخشش نمودند. این شروع رابطه ای جدید بین آنها بود-

۳۳

ازدواج من و روت آغاز شده بود به حداقل ۱۲ زبان من جمله روسی، اسپانیولی، عربی و چهار گویش چینی ترجمه می شد. دست کم بیش از بیست کتاب منتشر کرده بودم که بعضی از آنها به حداقل شصت زبان خارجی ترجمه شدند. من و روت در همهٔ قاره ها به جز قطب جنوب جلسه تشکیل دادیم. ما با هم چهار سفر دور دنیا جهت انجام خدمات داشتیم. دفاتر و خدمات درک پرینس، در حال حاضر در حداقل سی کشور خارج از ایالات متحده آمریکا دایر هستند.

هدف من از بیان همهٔ این چیزها، جدای از قدردانی ای هرچند مختصر از خاطرهٔ روت، تأکید بر یک واقعیت مسلم می باشد. این موارد بدون حمایت ایثارگرانه، مداوم و از صمیم قلب روت امکان پذیر نبودند.

تقریباً هر روز بر حسب عادت به او می گفتم: «تو عزیز من هستی و به نظر من تو فوق العاده ای!» و هنوز هم در خصوص او همین احساس را دارم.

وقتی به جلال آسمانی خود برسیم، روت هم سهم کامل خود را از آن جلال دریافت خواهد کرد. من مشتاقانه می خواهم آنجا باشم و این صحنه را ببینم!

شاید در این مقطع از خود پرسید اگر درک و روت از داشتن چنین ازدواج شاد و پر ثمری لذت می بردند چرا به نظر می رسد که امروزه فقط تعداد بسیار معدودی از ازدواجها، مثل ازدواج آن دو موفق هستند؟

خوب، یکی از دلایل منطقی موجود، این است که بسیاری از زوجها یک عنصر اساسی را در ازدواج خود جای نداده اند. این عنصر اصلی، موضوع فصل بعدی این کتاب خواهد بود.

مثمر ثمر و موقّی لذّت بردیم که البته دلایل بخصوصی برای این امر وجود داشت. اول اینکه، هر دوی ما مسیحیان متعهّدی بودیم. هدف اوّلیه و اصلی زندگی هر یک از ما خدمت کردن و جلال دادن خداوند عیسی مسیح بود. دوم اینکه، هر دوی ما ایمان داشتیم که پیوستن ما با هم به عنوان زن و شوهر نقشه خدا بود.

سوّم اینکه، هر دو متقاعد شده بودیم که الگوی ازدواج عهد جدیدی که کتاب مقدس امروزه هم کاربرد دارد. ما هرگز سعی نکردیم که صرفاً به دلیل «مسائل فرهنگی» یا «ظهور عصری جدید» مستلزمات این الگو را نادیده بگیریم.

چهارم اینکه، روت زنی فداکار بود. او زن توانا و با استعدادی بود که میتوانست به تنهایی نیز موقّق شود. اما معتقد بود که خدا این مسئولیت را به وی سپرده که به من به هر طریق ممکن کمک کند تا خدمتی را که خدا به من سپرده است به کمال برسانم. او حسادت می ورزید اما نه به خاطر موفقیت خودش بلکه به خاطر موفقیت من.

همچنین باید اضافه کنم که تعهّد روت نسبت به من و خدمتم هرگز موجب نشد که او متملّق شود و یا چاپلوسی کند. اگر فکر می کرد که دارم کار نادرستی انجام می دهم و یا این خطر وجود دارد که اشتباه کنم، همیشه موضوع را صادقانه با من در میان می گذاشت. او به طور خاص به این مسأله اهمیت می داد که همیشه لباسی متناسب با خدمتی که خدا به من سپرده بود، بپوشم. اگر می دید که خوب و مرتب لباس نپوشیده ام به من می گفت: «شبیّه مردی شدی که زن ندارد.»

در طول بیست سال زندگی مشترکمان، خدمت من به طور فوق العاده ای توسعه یافت. در زمان ازدواج، من معلّم کتاب مقدس بودم که مدام سفر می کردم و تعداد معدودی کتاب منتشر کرده بودم و در بدن مسیح ارتباطات محدودی داشتم. زمانی که روت به نزد خداوند رفت، سازمان «خدمات درک پرینس» سراسر دنیا را تحت تأثیر قرار داده بود.

برنامه تعلیم رادیویی کتاب مقدس که یکسال پس از

۳۱

بردم.» او با خود فکر می کند که « خوب، پس شاید امیدی باشد. ممکن است بتوانم بالاخره از پس این کار بر بیایم.»

پیش از این اشاره کردم که یکی از عناوین روح القدس « تسلی دهنده » میباشد اما می توان این کلمه را به « تشویق کننده » هم ترجمه نمود. هنگامی که زن شوهر خود را تشویق می کند، در واقع نقش روح القدس را در آن موقعیت انجام می دهد.

۵. او برای شوهر خود شفاعت می کند.

گاهی اوقات، زنان آنقدر گرفتار صرف وقت زیادی برای نگران شدن، انتقاد کردن و گوشزد کردن اشتباهات شوهران خود می شوند که از دعا کردن برای آنها باز می مانند. زنی که بر زانوان خود خدا را برای وجود شوهر خود شکر می کند، کسی است که در نهایت سود می برد.

من و روت در یک مقطع زمانی، با دو زوج که ازدواجشان با مشکل مواجه شده بود، کار می کردیم. در هر یک از این دو مورد، ضعفها و مشکلات جدی ای در زندگی شوهر وجود داشت. آن دو زن، تصمیم گرفتند که هر روز صبح با هم جمع شوند و برای شوهران خود شفاعت نمایند. آنها این کار را تا چندین سال وفادارانه انجام دادند. امروز، هریک از این دو شوهر، افرادی موفق محسوب می شود یکی به عنوان یک خادم مسیحی و دیگری به عنوان فردی در امور دنیا. این مردان هرگز بدون شفاعت مداوم و وفادارانه همسرانشان به جایی که امروز هستند، نمی رسیدند.

سود حاصل از شفاعت کردن، بیشتر از انتقاد و شکوه شکایت نمودن است.

تقدیر من از روت

وقتی که داشتم روی نوشتن این کتاب کار می کردم، خداوند همسر من را نزد خود فرا خواند. من و او به مدت بیست سال از زندگی مشترک شادمانه،

۳۰

او حتماً از بعضی کارهایی که انجام داده بودم، خیلی رنج برد! به خاطر داشته باشید که من برادر یا خواهری نداشتم و آن وقت یکباره خود را در مقام سر خانواده ای که هشت دختر داشت، می دیدم. این موضوع موجبات ناراحتی همه ما را تا حدودی فراهم آورده بود!

اگر لیدیا موقعیت خود را به عنوان سر خانواده حفظ می کرد، من در زندگی فقط « شوهر لیدیا» می بودم. اما خدا را شکر می کنم که لیدیا اجازه داد تا جایگاه خود را در خانواده داشته باشم.

۳- زن حمایت و پشتیبانی می کند.

خدا بدن انسان را طوری آفریده که سر نمی تواند خود را به تنهایی نگه دارد. اگر مرد سر خانه است، این بدن است که وی را راست نگه می دارد و شخصی که نخستین مسئولیت را در این خصوص بر عهده دارد، زن می باشد.

ما مردان در بسیاری موارد موجودات ضعیفی هستیم و به پشتیبانی نیاز داریم! ما می توانیم ظاهر مرد قلدری را بگیریم که به همه دستور می دهد، اما از درون اغلب مثل موش هستیم. یک همسر روحانی ضعفهای شوهر خود را می بیند اما به آنها توجه نمی کند. او از شوهر خود در حالی که سعی در غلبه بر ضعفهای خویش دارد با حکمت و ظرافت پشتیبانی می کند.

۴- تشویق می کند.

هیچ چیزی دردناکتر از این نیست که زن شوهر خود را سرزنش کند. واعظی را در نظر بگیرید که موعظه ضعیفی انجام داده و پاسخ جماعت به موعظه وی ناامید کننده بوده است. اگر در طول راه بازگشت به منزل همسرش به او بگوید: « موعظه ات وحشتناک بود! او کاملاً فرو می ریزد، چونکه او مثل یک کرم ضعیف است! اما اگر همسرش بگوید « موعظه عالی ای نبود ولی من از آن لذت

مسیح ترسیم می کند. در نظر به این دیدگاه، اطاعت نه تنها وظیفه ای نیست که بر زن تحمیل شده بلکه امتیاز ویژه ای است که به او اعطا گردیده است.

هم پطرس، به عنوان مردی متأهل و هم پولس که مجرد بود، تعلیم خود را در خصوص خانواده با مسئولیت زن در قبال اطاعت از شوهرش آغاز کردند که البته دلیل عملی ای برای این موضوع وجود دارد: اگر زن مسئولیت خود را انجام ندهد، تقریباً غیر ممکن است که شوهر او بتواند وظیفه خود را عملی کند. کلید در دست زن است یا می تواند در را برای شوهر خود جهت انجام وظیفه اش به عنوان سر خانواده باز کند و یا اینکه آن را به روی وی ببندد. اگر زن با میل و رغبت از شوهر خود به عنوان سر خانواده اطاعت نکند، یک راه بیشتر برای شوهر جهت بدست آوردن این موقعیت باقی نمی ماند یعنی تسلط خودکامه مرد که البته هیچ زن عاقلی خواهان چنین چیزی نیست.

حال اگر زن نخواهد مطیع شوهر خود باشد و شوهر او هم نخواهد سرخانواده باشد چه اتفاقی می افتد؟ چنین خانواده ای از نظر روحانی پشتوانه ای نخواهد داشت. این خانواده شبیه کشتی ای بی ناخدا در دریایی طوفانی است. چنین کشتی ای محکوم به غرق شدن می باشد.

وجود خانواده های بی پشتوانه در فرهنگ امروز ما علت اصلی ناپایداری و بی نظمی اجتماعی ای است که شاهد آن هستیم. تنها یک راه حل واقعاً مؤثر برای این معضل وجود دارد و آن عبارتست از باز گرداندن نظم الهی به خانواده هایمان.

هنگامی که من و همسر اولم ازدواج کردیم، او از من بزرگتر بود. وی که مبشری با تجربه بود، در زمینه کار خدمت نیز موقّق شد. او زنی تحصیلکرده و سخنوری با استعداد بود. اگر می خواست بر من مسلط شود، جهت انجام این کار با هیچ مشکلی مواجه نمی شد! اما آنقدر بزرگوار بود که اجازه داد مرد جوان بی تجربه ای چون من بیاید و سر خانه شود.

۲۸

پس عیسی روح القدس را به عنوان تسلّی دهنده توصیف می کند، اما آیا این موضوع به آن معنی است که روح القدس در موقعیت پائین تری قرار دارد؟ بالعکس، او خداست! به همین صورت، همسری که نقش خدادادی خویش را به عنوان یک معاون انجام می دهد، به هیچ عنوان در موقعیت پائینی قرار ندارد. از خداوند سپاسگزارم که هر یک از همسرانم معاون بی نظیری برای من بودند. هرگز نمی توانستم بدون کمک همسر اولم، لیدیا، و یا همسر دومم «روت»^۱ در کار خود موفق شوم.

۲. او مطیع شوهر خویش است.

این مفهوم در سالهای اخیر، موضوع جنجال بر انگیزی بوده است، اما پولس رسول آن را در افسسیان ۵:۲۲ به وضوح بیان می کند:

«ای زنان، شوهران خود را اطاعت کنید، چنانکه خداوند را،»

بیشتر جنجال مذکور از این واقعیت سرچشمه می گیرد که این آیه از متن کتاب مقدسی خود جدا شده است. (در واقع، در کتاب مقدسی که اکنون در پیش روی خود دارم، ویراستاران با اضافه کردن یک عنوان، آیات ۲۱ و ۲۲ را از هم جدا کرده اند.) آیه قبل همه مسیحیان را مورد خطاب قرار می دهد: «همدیگر را در خداترسی اطاعت کنید.» این اطاعت، اطاعت اولیّه موجود در درون بدن مسیح است یعنی اطاعت همه مسیحیان از یکدیگر. این امر می باید خصیصه متمایز کننده همه مسیحیان باشد یعنی رفتاری مطیعانه و آمیخته با فروتنی نسبت به دیگر ایمانداران.

در بطن چنین محیطی حاکی از اطاعت متقابلی، به زن امتیازی ویژه و بی نظیر عطا شده است: او با رفتار خود نسبت به شوهرش، رفتار کلیسا را نسبت به

^۱ Ruth -

فصل چهارم « نقش یک زن »

نخستین عنوان این کتاب به شوهران اختصاص داده شد اما هر گونه توصیفی از نقش شوهر بدون اینکه حداقل توصیف مختصری از نقش زن داده شود، ناقص خواهد بود. یک ازدواج فقط در صورتی درست پیش می رود که هر یک از طرفین آن به نقش کتاب مقدسی خود عمل نمایند. پس بیایید ببینیم که کتاب مقدس در مورد زن چه می گوید.

۱. او یک معاون است..

« و خداوند خدا گفت: « خوب نیست که آدم تنها باشد. پس برایش معاونی موافق وی بسازم. » (پیدایش ۲: ۱۸)

این آیه را می شد اینگونه ترجمه کرد: « من برای او معاونی می سازم که وی را کامل کند. » و در این حالت به نظر خواهد آمد که مطابق این آیه، مرد بدون همسر خود کامل نیست. بازگردانی زبان عبری به انگلیسی کار مشکلی است، اما بیایید بر موضوع اصلی متمرکز شویم یعنی خدا زن را قرارداد تا یک معاون باشد.

امروزه بسیاری از زنان اینطور فکر می کنند. « اگر من معاون هستم، پس در موقعیت پایین تری قرار دارم. » این طرز فکر اشتباه است.

در بدن مسیح هیچکس بالاتر یا پائین تر از دیگری قرار ندارد. به هریک از ما موقعیت و وظیفه خاصی داده شده است. آنچه که خدا از ما می خواهد وفاداری در موقعیت و وظیفه بخصوصی است که خدا آن را به ما محول نموده است.

در یوحنا ۱۴: ۱۶-۱۷ عیسی از آنچه که او برای شاگردان خود پس از ترک آنها مهیا کرده بود، سخن می گوید: « و من از پدر سؤال می کنم و تسلّی دهنده ای دیگر به شما عطا خواهد کرد ... یعنی روح راستی ... »

۲۶

اما اگر قسمتهای مشخصی در شخصیت همسر شما وجود دارند که مشکل دارند یا اگر او احساس فشار یا ناامنی می کند، باید در عملکرد خود به عنوان یک شوهر تجدید نظر کنید. شاید مرور مجدد فهرستی که ذکر آن شد، در خصوص مسئولیتهای خود به عنوان یک شوهر، مفید واقع گردد. بعد، اگر متوجه قصوری شدید در حضور خداوند توبه کنید و از او بخواهید تا فیضی را که برای بهتر شدن به آن نیاز دارید، به شما عطا کند.

بعضی از شوهران در استفاده از سخنان تحسین آمیز خساست به خرج می دهند. این کار درستی نیست! اگر آنها بدانند که یک زن چقدر مشتاق است ستوده شود و اینکه در پاسخ به تحسین او چه می کند، شگفت زده خواهند شد. ستودن همسران یکی از بهترین سرمایه گذاری هایی است که می توانید بکنید.

اگر مردی، همسری وفادار و متعهد دارد، او به هیچ طریقی نمی تواند ارزش وی را با پول بسنجد. درست همانطور که سلیمان در این قسمت می گوید: « زن صالحه را کیست که پیدا تواند کرد قیمت او از لعلها گرانقدر است. (آیه ۱۰). کمترین کاری که یک شوهر می تواند انجام دهد این است که همسر خود را با کلماتی حاکی از تحسین خالصانه بستاید.

یک چالش نهایی

از یک خادم با تجربه خدا در مورد شخصی پرسیدند، « آیا فلانی مسیحی خوبی است؟ » خادم جواب داد: « نمی دانم. فعلاً نمی توانم چیزی بگویم. چون هنوز با همسر او ملاقات نکرده ام. » جواب حکیمانه ای بود. موفقیت یک شوهر در همسر وی دیده می شود.

چرا این را در مورد خودتان آزمایش نمی کنید؟ شاید لازم باشد که کمتر بر خودتان متمرکز شوید و بیشتر به همسران پردازید. به منظور ارزیابی ارتباطتان، سؤالات ذیل را از خود و همچنین همسران پرسید.

- آیا او احساس امنیت و غنا می کند؟
- آیا به او افتخار می کنم؟

اگر پاسخ به این سؤالات « بلی » است، پس شما شوهر موقی هستید.

۲۴

با همسر خود طوری رفتار کند که با هیچ زن دیگری آنگونه رفتار ندارد. این موضوع فقط منحصر به رابطه جنسی آنها نیست بلکه باید شامل طرز فکر او نسبت به همسرش و طرز صحبت کردن او راجع به وی و نحوه رفتارش با او نیز باشد در افسسیان ۵: ۲۸-۲۹ پولس می گوید که مرد می باید به طور خاصی همسر خود را دوست داشته باشد و به وی توجه کند.»

« به همین طور باید مردان، زنان خویش را مثل بدن خود محبت نمایند، زیرا هر که زوجه خود را محبت نماید، خویشتن را محبت می نماید. زیرا هیچکس هرگز جسم خود را دشمن نداشته است بلکه آن را تربیت و نوازش می کند چنانکه خداوند نیز کلیسا را.» دو کلمه «ناز» و «نوازش»، رفتاری حاکی از توجه صمیمانه را می رسانند که توجه به مواردی را که بسیار ناچیز به نظر می رسند نیز شامل می گردد. شوهر می باید به سلامتی همسر خود، ظاهر او، طرز آرایش موهایش و عطری که وی استفاده می کند، توجه نماید. هر چیزی که به زن مربوط می شود می باید مورد توجه شوهر او قرار بگیرد. وی باید همیشه این اطمینان را داشته باشد که از نظر شوهر خود، مهمترین شخص در دنیا است. ای شوهران، اجازه دهید به شما اطمینان دهم که اگر به این طریق در مورد همسران خود بکارید، حصاد فراوانی درو خواهید کرد!

۵- تحسین کنید

آخرین قسمت باب آخر کتاب امثال سلیمان شخصیت همسر «پرهیزکار» یا عالی را توصیف می کند و او را می ستاید. در این قسمت به کارهای بسیاری که او انجام می دهد اشاره می شود و سپس با سخنان تحسین آمیز خاتمه می یابد:

« پسرانش برخاسته او را خوشحال می گویند و شوهرش نیز او را می ستاید. دختران بسیار اعمال صالحه نمودند اما تو بر جمیع ایشان برتری داری.»

(امثال ۳۱: ۲۸-۲۹)

۲۳

می گذارد، با کمال تعجب می شنود که او می گوید: « من در تمام این مدت از موضوع خبر داشتم.»

۲- تصمیم بگیرد.

وقتی رابطه ای باز و آمیخته با احترام بین زن و شوهر برقرار باشد، آن دو به مرحله ای می رسند که باید تصمیمی عملی بگیرند. در این قسمت، اتخاذ تصمیم نهایی بر عهده شوهر قرار دارد. در بسیاری از موارد، اگر رابطه خوبی بین زن و شوهر وجود داشته باشد، زن خوشحال می شود که شوهرش این مسئولیت را بر عهده بگیرد.

۳- اقدام به کار

عموماً این اقدام به عنوان نتیجه منطقی تصمیمی که ذکر آن رفت، صورت می گیرد، اما طبیعتاً شخصی که مسئولیت انجام قسمت‌های عملی یک تصمیم را بر عهده دارد، شوهر است.

ممکن است شوهر وظایف روزمره زیادی را به همسرش بسپارد اما باید مراقب باشد که مقدار قابل قبولی از مسئولیت‌های مشترک خود را به عنوان مرد بر عهده بگیرد، بخصوص اگر آنها پدر و مادر باشند و بخشی از تقسیم کار میتواند بر اساس عطای روحانی ای باشد که آن دو دارند. علاوه بر این، زن باید بتواند در موارد رویارویی با بحرانی که از عهده اش بر نمی آید روی شوهر خود به عنوان کسی که از وی پشتیبانی می نماید، حساب کند.

۴- ناز و نوازش

کلمه ای که در این قسمت باید رفتار هر شوهری را در قبال همسرش توصیف کند عبارتست از: « مخصوص». هر شوهری باید به خود بگوید که همسر من مخصوص است.

هیچ کس دیگری مثل او نیست. به همین دلیل او باید

در دوران کتاب مقدس، اکثر ازدواجها از قبل ترتیب داده می‌شوند. اینکه با چه کسی ازدواج کند، تصمیمی بود که توسط والدین گرفته می‌شد. هنوز هم امروزه در قسمتهای زیادی از جهان وضع به همین منوال است. با این وجود، این واقعیت که ازدواج از قبل ترتیب داده می‌شد، به آن معنی نبود که بین زن و شوهر محبتی گرم و عمیق وجود نداشت. در حقیقت، میزان موفقیت ازدواج از پیش ترتیب داده شده نسبت به غرب به اصطلاح آزادی که میزان طلاق در آن گاهی به مرز ۵۰٪ می‌رسد، بالاتر است. (البته) من قصد ندارم که با بیان این مطلب از ازدواجهای از قبل ترتیب داده شده طرفداری کنم. آنچه می‌خواهم بگویم این است که موفقیت در ازدواج تماماً به چگونه ازدواج کردن بستگی ندارد، بلکه به این امر که زن و شوهر پس از ازدواج نسبت به هم چگونه رفتار می‌کنند. اگر هر دو در انجام وظایف مربوط به خود همانطور که کتاب مقدس مشخص کرده، امین باشند، ازدواج موفقی خواهند داشت و محبت خالصی بین آنها برقرار خواهد شد.

شنونده حرفهای همسر خود باشد.

شوهر باید همیشه اجازه دهد که همسرش آزادانه فکرهای خود را بیان کند و نسبت به هر آنچه او فکر کرده یا احساس می‌نماید، حتی در زمانی که او فکر خود را به زبان نمی‌آورد، حساس باشد. احساسات ناگفته او اغلب عمیق‌ترین احساسات وی و دست همانهای هستند که شوهر می‌باید بیش از بقیه موارد نسبت به آنها واقف باشد. شاید شکست ارتباطی زن و شوهر شایع‌ترین عامل شکست در ازدواجها است. شوهر همچنین باید به یاد داشته باشد که همسرش حکمت ویژه خاص خود را دارد که اغلب «شم» نامیده می‌شود. ممکن است او با طی مراحل دشواری از فکر و تعقل به یک نتیجه ای برسد اما وقتی این موضوع را با همسرش در میان

۲۱

وظایف شوهر

اما یک شوهر در چه زمینه هایی می باید پیش قدم شود؟ عهد جدید شش مورد از این وظایف را بر می شمرد.

۱- زن خود را محبت کند.

این امر یک پیشنهاد یا توصیه نیست بلکه دستوری است که در افسسیان ۵:۲۵ به وضوح بیان شده است: «ای شوهران، زنان خود را محبت نمایید...» به زبان ساده تر اینکه: اگر همسر خود را دوست نداشته باشید، در واقع از کلام خدا سرپیچی کرده اید. درست همین آیه در ادامه به شما می گوید که چطور او را دوست داشته باشید: «... چنانکه مسیح هم کلیسا را محبت نمود و خویشتن را برای آن داد.» توجه داشته باشید که این نوع محبت گیرنده نیست بلکه دهنده است- دهنده جان خود برای دیگری. این شوهر است که باید پیش قدم شود و جان خود را در راه همسرش و به خاطر وی بدهد. خیلی ها در فرهنگ معاصر ما، فکر می کنند که عشق چیزی کاملاً احساسی است. چنین تصویری از عشق کامل نیست. عشق خالص در اثر عملی ارادی ابراز می شود. داود نبی در مزمور ۱:۱۸ می گوید: «ای خداوند، ای قوت من، تو را محبت می نمایم.» داود در آن مقطع تصمیم گرفت که به خدا عشق بورزد. عشق وی نسبت به خدا در اثر عمل ارادی او صورت گرفت.

علاوه بر این، کلمه ای که داود در اینجا برای محبت به کار می برد با واژه عبری ای که می توان آن را «روده ها» یا «رحم» ترجمه کرد، مرتبط است. این کلمه همان چیزی است که ما در صحبت های امروزی خود «احساس قند در دل آب شدن» می نامیم. آن محبت هر دوی اراده و احساسات داود را شامل میشد. این همان نوع محبتی است که یک شوهر می باید نسبت به همسرش داشته باشد.

۲۰

در حلهٔ اوّل راه را برای زنان باز می کند تا پا را از گلیم خود فراتر گذاشته و اعمالی را انجام دهند که وظیفهٔ مردان است. از نظر من، مشکل اصلی تمدن غرب، مردانی است که در انجام وظایف خود قصور می ورزند درست همانطور که مشکل اصلی کودکان متخلّف، والدین متخلّف آنها میباشد.

شکست آدم و حوا، آن رابطهٔ کاملی را که خدا برای آنها در قبال یکدیگر در نظر گرفته بود، خراب کرد. با این وجود، شکست آنها، اصل اساسی ای را که خدا برای بنای روابطشان در نظر گرفته بود، کنار نزد. من رابطهٔ آنها را رابطهٔ ابتکار عمل و پاسخ می نامم. مطابق این الگو، آدم به عنوان شوهر مسؤولیت داشت که از خود ابتکار عمل به خرج دهد و حوا به عنوان زن وی، وظیفه داشت که به ابتکار عمل او پاسخ دهد.

اجازه دهید که این مسأله را با یک مثال دنیوی یعنی رابطهٔ جنسی بین زن و شوهر روشن کنم. ممکن است که شوهر در این قسمت کند باشد و واکنشی نشان دهد در حالی که زن می تواند از تمام مهارتهای زنانهٔ خود استفاده کند. اما در نهایت این رابطه برقرار نمی گردد مگر اینکه مرد پیش قدم شود (این یکی از دلایلی است که بعضی از فمنیستها روش تمایل به جنس خود را در پیش میگیرند. چون نمی خواهند در این قسمت به پیش قدم بودن مرد وابسته باشند.) به عقیدهٔ من، هدف خالق جهان این بود که همین الگو در تمام زمینه های روابط زن و مرد وجود داشته باشد. در این الگو نقش مرد پیش قدم شدن است و نقش زن پاسخ دادن به آن.

با این حال، در فرهنگ معاصر ما، جنبه های بسیار دیگری از روابط بین زن و مرد وجود دارند که در آنها اصل ابتکار عمل و پاسخگویی کنار گذاشته شده است. به این ترتیب، مردها در انجام وظیفهٔ اساسی خود شکست خورده اند و زنان نقش آنها را به عهده گرفته اند. نتیجهٔ غیر قابل اجتناب این امر، چه در خانواده، یک ملت و یا یک تمدن را می توان در دو کلمه خلاصه کرد: هرج و مرج

قسمتی از میوه به شوهرش، وی را نیز درگیر کرد. گناه اولیۀ انسان، گناه سهل انگاری بود، او مقصّر بود. به این ترتیب، گناه سهل انگاری آدم راه را برای ارتکاب گناه اختیاری توسط حوّا باز کرد.

مردم معمولاً فکر می کنند که گناهان سهل انگاری نسبت به گناهان اختیاری از اهمیت کمتری برخوردارند. اما کتاب مقدس چنین نظری ندارد. عیسی خداوند در متی ۲۵: ۳۱-۴۶ مثل نبوتی ای در خصوص داوری امتهای «گوسفند» و «بز» در پایان دنیا ارائه میدهد. او در مورد امتهایی که به بز تشبیه شده اند، یکی از وحشتناک ترین داوریهای ممکن را حکم می کند:

« ای ملعونان از من دور شوید در آتش جاودانی که برای ابلیس و فرشتگان او مهیا شده است. » (متی ۲۵: ۴۱)

مگر این امتهای چه کرده بودند که باید متحمل چنین داوری هولناکی بشوند؟ پاسخ این سؤال یک کلمه است: هیچ کار. آنها نه به کسی خوراک دادند، نه نوشیدنی و نه به کسی که نیاز به لباس داشت کمک کردند، آنها هیچ محبت و عاطفه ای از خود نشان ندادند. با این حال، به خاطر ارتکاب همین گناهان سهل انگاری محکوم به عذاب جاودانی شدند.

شکست مضاعف آدم و حوّا الگویی بود که در نسلهای بعد از آنها تکرار شد. خصوصیت اصلی و اولیۀ گناه مردان، ناشی از سهل انگاری بودن آن است نه اختیاری بودنش. آنها اول در انجام مسؤلیت خود در قبال همسرانشان شکست می خوردند سپس در قبال کل خانواده شان. خصوصیت گناه زنان این است که آنها فراتر از حوزه اقتدار خود می روند و اعمال خاص مردان را انجام می دهند.

جنبش تهاجمی فمینیستی در مسیر طولانی عواقب ناخوشایند که حاصل تداوم شکست مردان و زنان در انجام وظایف خود می باشد، جدیدترین نوع این حرکت محسوب می گردد. اما توجه به این مسأله مهم است که شکست مردان

فصل سوم

« نقش یک شوهر »

خدا در آغاز تاریخ بشر به آدم - این اولین شوهر دنیا - مسئولیت خاصی محول کرد: « پس خداوند خدا آدم را گرفت و او را در باغ عدن گذاشت تا کار آن را بکند. آن را محافظت نماید. » پیدایش ۲: ۱۵

زبان انگلیسی مفهوم کامل کلمه ای را که « محافظت نماید » ترجمه شده، نمی رساند. این کلمه از واژه ای گرفته شده که در اصل « نگهبانی / حمایت کردن معنی می دهد. واژه عبری امروزی در مفهوم « نگهبان شب » از همین ریشه مشتق شده است. خدا مسئولیت « نگهبانی » از باغ را به آدم محول کرد. اما به چه دلیل می باید از آن نگهبانی میکرد؟ او باید از ورود « حیوانات صحرا » (پیدایش ۲: ۲۰) که جایی در باغ نداشتند، مانع می شد.

در فصل بعد معلوم می شود که آدم در انجام مسئولیت خود شکست خورد. مار که از « حیوانات صحرا » بود، به درون باغ راه یافته بود.

در نتیجه آدم در انجام وظیفه بعدی خود، یعنی محافظت از همسرش در مقابل جمله زیر کانه شیطان، نیز شکست خورد. کتاب مقدس به ما نمی گوید که آدم در آن لحظه کجا بود، اما این مسأله مشخص است که او حوا را به حال خود واگذاشته بود. حوا در آن لحظه گناه خود را بر گناه شوهرش افزود. او با مار صحبت کرد، تسلیم مکر او شد. و میوه ممنوعه را خورد. او قسمتی از میوه را به شوهر خود داد و او نیز آن را خورد.

این موضوع نشان میدهد که در گناه اولیه تاریخ بشر، گناهان ناشی از سهل انگاری بودند. آدم نه تنها در انجام آنچه وظیفه اش بود قصور ورزید، بلکه در مورد کاری هم که نباید انجام می داد، این کوتاهی را مرتکب شد.

به این ترتیب گناهان ناشی از سهل انگاری به گناهان اختیاری منجر شدند. حوا که توسط مار اغوا شده بود و میوه ممنوعه را خورد، گناه سوم را مرتکب شد. او با دادن

۱۷

شوهر مسیحی این امتیاز را دارد که نسبت به همسر خود همان نوع محبت قربانی و ایثاری را نشان دهد که مسیح نسبت به کلیسای خود دارد.
از سوی دیگر، پولس در افسسیان ۵:۲۴ می گوید:
« لیکن همچنانکه کلیسا مطیع مسیح است، همچنین زنان نیز شوهران خود را در هر امری باشند.»

یک زن مسیحی نیز این امتیاز را دارد که در ارتباط با شوهرش همان محبت احترام آمیز را نشان دهد که کلیسا نسبت به خداوند خود ابراز میکند.
در جامعه فعلی وقتی برای رفتارهایی اینچنینی که از فداکردن یک جان ناشی میگردد، وجود ندارد. اما بسیار مهم است که مسیحیان در ازدواج خود با امانت همان رابطه محبت آمیزی را داشته باشند که مسیح با کلیسای خود دارد. گاهی اوقات شهادت زندگی ما می تواند مؤثرتر از سخنان زبان ما باشد. ما می توانیم همچون انبیای عهد عتیق نه فقط با سخنان، بلکه با اعمال خود نیز نبوت کنیم.

عطا می کند که یک زن یا مرد جهت متحد شدن با شریک زندگی خود به آن نیاز دارد.

ماهیت نبوتی ازدواج

یک حقیقت شگفت انگیز در خصوص خدای کتاب مقدس این است که او خوشحال می شود که خود را به انسانها آشکار سازد. مکاشفه خدا یکی از با ارزشترین گنج‌هایی است که خدا به ما می دهد و مجرای اصلی این مکاشفه، کتاب مقدس می باشد. با این وجود، امتیاز بزرگتری که نصیبمان می گردد این است که خدا نه فقط خود را بر ما، بلکه از طریق ما به دیگران آشکار میکند.

خدا اغلب از طریق انبیاء عهد عتیق به این شیوه عمل می کرد. او برای آنکه به قوم یهودا در مورد اسارت قریب الوقوعشان هشدار دهد، به ارمیاء نبی گفت که بر گردن خود یوغ بگذارد (ر. ک. ارمیاء ۲:۲۷) خدا برای آنکه تسخیر قریب الوقوع شهر اورشلیم به دست لشکر بابل را به تصویر کشد، به حزقیال گفت که یک دیوار را سوراخ کند و طوری رفتار کند که گویا از یک شهر تحت محاصره دارد فرار می کند (ر. ک. حزقیال ۱۲: ۴-۵). او برای آنکه محبت بخشاینده خویش را نسبت به قوم اسرائیل نشان دهد، به هوشع گفت که با یک زن فاحشه ازدواج کند (ر. ک. هوشع ۱: ۲) و بسیار نمونه های دیگر که میتوان ذکر کرد.

بنابراین، علاوه بر بیان پیغام خدا، ما می توانیم از طریق اعمال خود نیز نبوت کنیم. با این دید، ازدواج مسیحی خصوصیت یک پیغام نبوتی زیبا را به خود می گیرد. اول از همه اینکه، رابطه شخصی بین یک مرد و زن نشان دهنده رشته اتحادی است که فقط یک ارتباط ناشی از عهد می تواند ایجاد کند.

اما یک ازدواج واقعی مسیحی یک پیغام جالبی را هم می رساند. پولس در افسسیان ۲۵:۵ میگوید: «از شوهران زنان خود را محبت نمایند چنانکه مسیح هم کلیسا را محبت نمود و خویشتن را برای آن داد» (افسسیان ۵:۲۵)

۱۵

می توانند متحد گردند و آن، اساس عهد است. کتاب مقدس ازدواج را اینچنین توصیف میکند:

« از این سبب، مرد پدر و مادر خود را ترک کرده، با زن خویش خواهد پیوست و یک تن خواهند بود. » (پیدایش ۲:۲۴)

کلید ازدواج، دو کلمه است: « ترک کردن » و « پیوستن ». اگر ترک نکنید، نمیتوانید بپیوندید. اگر مایل نیستید از محیط خانواده پدری خود خارج شوید و شروع جدیدی داشته باشید، هرگز نخواهید توانست با همسر خود واقعاً متحد گردید.

ازدواج اغلب در بعضی فرهنگها با شکست مواجه می شود چونکه فرهنگ آن جوامع به مرد می آموزد که باید به پدر و مادر خود بیش از همسر خویش بپیوندد. این وفاداری بین او و وفاداری نسبت به همسرش، مانع ایجاد می کند.

درک این موضوع که ازدواج توصیف شده در کتاب مقدس مسأله رسوم و فرهنگ اجتماعی نیست، از اهمیت زیادی برخوردار می باشد، رسوم اجتماعی بسیار مختلفی هستند که مشخص می کنند ازدواج چگونه باید صورت بگیرد و یا مراسم آن چگونه میباید برگزار گردد. به عنوان مثال، در سرزمین اسرائیل، یهودیان رسوم اجتماعی خاصی برای مراسم ازدواج دارند. اعراب بک نوع و آرامنه نوعی دیگر و این، موضوع معقولی است. اما ماهیت اصلی ازدواج، در ابتدای تاریخ بشر توسط خود خدا مشخص گردید. که مرد می باید پدر و مادر خود را ترک کند و به همسر خویش بپیوندد. این تنها پایه ای است که یک مرد و زن می توانند بر اساس آن به اتحادی حقیقی دست پیدا کنند.

امروزه یک سوء تفاهم دیگر نیز شایع شده است و آن اینکه بسیاری از مردم در مورد ازدواج طوری حرف می زنند و یا برخورد می کنند که گویا ازدواج یک تجربه است. این درست نیست. ازدواج، تعهد است، نه تجربه. در بحث مربوط به «تعهد تجربی، تضاد وجود دارد. تنها بوسیله تعهد متقابل است که خدا فیضی

حال همین مسئله را به عهد ازدواج ربط میدهم. وقتی یک زن و مرد مسیحی با هم ازدواج میکنند، با هم از میان قربانی عیسی بر روی صلیب می گذرند. هر یک از آنها همان چیزی را میگویند که پولس بیان میکند: «با مسیح مصلوب شده ام ولی زندگی می کنم لیکن نه من بعد از این، بلکه مسیح در من زندگی میکند.» (غلاطیان ۲: ۲۰)

پس از آنکه با هم عهد بستند، هر یک از آنها بر میگردند و به صلیب نگاه میکنند. شوهر میگوید: «وقتی از آن قربانی عبور کردم، مردم من زندگی خود را فدا کردم. حالا در همسر خود زندگی میکنم. او نشانه زندگی من است.» همسر نیز به همین صورت میگوید: «وقتی از قربانی عبور کردم، مردم من دیگر برای خودم زندگی نمیکنم. حالا برای کسی زندگی میکنم که با وی عهد بستم.» هر یک از آنها، زندگی خود را برای دیگری فدا میکند. این امر پایه ازدواج مسیحی و اساسی است که بر مبنای آن یک ازدواج می تواند واقعاً موفق شود. اما این نوع برخورد بر عکس برخوردی است که امروزه اکثر مردم نسبت به موضوع ازدواج دارند. به همین دلیل است که ازدواجهای بسیاری با شکست مواجه میشوند. امروزه اکثر مردم با این هدف ازدواج میکنند که چیزی در این بین نصیبشان گردد. این گونه ازدواج به نتیجه نمی رسند. برخورد کتاب مقدسی ازدواج این است که من چه چیزی را به دیگری خواهم داد؟ و این نوع ازدواج است که مثمر تر خواهد بود.

هدف از عهد ازدواج

آدم به ازدواج فکر نمیکرد. او حتی نمیدانست که به یک همسر احتیاج دارد. ایده ازدواج از ذهن خدا منشأ گرفت. تمام قوانین و همچنین هدف نهایی ازدواج توسط خود خدا بنیاد نهاده شد.

هدفی که خدا برای ازدواج در نظر دارد، اتحاد بین طرفین است. اما کتاب مقدس روشن می سازد که انسانها چه مرد باشند و چه زن، تنها در یک احساس

۱۳

است. من از این به بعد برای خود می میرم و برای کسی که برای او عهد می بندم زندگی خواهم کرد.»

ابراهیم زندگی خود را انکار کرد تا بتواند در عهد با خدا زندگی کند. اما به یاد داشته باشید که خدا نیز همین کار را در قبال ابراهیم انجام داد. هر یک از طرفین عهد می تواند نسبت به هرچه طرف مقابل دارد، ادعای مالکیت کند. پس به همین دلیل بود که خداوند بر اساس این عهد، عملاً به ابراهیم گفت: « من پسر تو، اسحاق را می خواهم. تنها پسرت که او را دوست می داری. او را در مکانی که به تو نشان میدهم برایم قربانی کن. (ر. ک پیدایش ۲:۲۲)».

ابراهیم شخصی بود که به عهد خود وفا میکرد. او نه بحث کرد و نه در عمل به عهد تأخیر نمود. وی در پاسخ گفت: « بسیار خوب خداوندا. لیبک . من به آنجا میروم و قربانی را تقدیم میکنم.» و صبح فردای آن روز به سمت محل مشخص شده رهسپار شد. درست در آخرین لحظه، وقتی ابراهیم دست خود را بلند کرد تا کارد را در بدن پسرش فرو کند، خداوند به وی گفت: « بسیار خوب، ابراهیم. لازم نیست که این کار را انجام دهی. حالا فهمیدم که تو از من می ترسی. چون تنها پسرت را از من دریغ نکردی.» این ، یعنی عهد ! اما داستان در همین جا تمام نمیشود. تقریباً دو هزار سال بعد خداوند گفت: « ابراهیم و فرزندانش به یک قربانی نیاز دارند و فقط یک شخص است که می تواند این قربانی را تقدیم کند - او پسر من است. ابراهیم پسر خود را به من تقدیم کرد و حالا من پسر را برای او فدا میکنم.» این مسئله نیمه دیگر عهدی بود که در کوه موریا بسته شد. خدای پدر در تکمیل تعهد به عهدی که در آن کوه بست، بعنوان آخرین قربانی گناه، پسر خود عیسی را در جلجتا فدا کرد. اگر خوب نگاه کنیم، تاریخ در واقع حاصل عهدهایی می باشد که خدا با قوم خود بسته است، ما نمی توانیم از اهمیت و شکوه عهد چشم پوشی کنیم.

۱۲

« زیرا در هر جائی که عهده‌ی است لابد است که موت کننده را تصور کنند. زیرا که عهده بعد از موت ثابت میشود زیرا مادامی که عهده کننده زنده است، استحکامی ندارد. پس وقتی که عهده می بندید در واقع حکم مرگ خود را امضاء میکنید! این عهده، امری خطیر و تعهدی نهایی است.

ما عملکرد رابطه مبنی بر عهده را در زندگی ابراهیم می بینیم. خداوند و ابراهیم، ارتباط شخصی شگفت انگیزی با هم داشتند. او یک شب به ابراهیم نشان داد که زمین کنعان را به عنوان میراث به وی خواهد بخشید. ابراهیم از خداوند پرسید: « به چه نشان بدانم که وارث آن خواهم بود؟ » (پیدایش ۱۵: ۸) و خدا به وسیله بریدن عهده به وی پاسخ داد. به عبارت دیگر، آخرین تعهد خدا در هر موضوعی، بستن یک عهد است. وقتی خدا عهده‌ی می بندد، لازم نیست کار دیگری انجام دهد.

در بریدن این عهده، خدا به ابراهیم دستور داد تا کاری را انجام دهد که در خاورمیانه آن زمان مرسوم بود. او می باید حیوانات خاصی را برای قربانی ذبح میکرد، بعد آنها را دو پاره کرده و پاره ها را با فاصله از هم مقابل یکدیگر قرار میداد. سپس طرفین عهده می باید در میان پاره ها حرکت کنند. کتاب مقدس نمی گوید که ابراهیم چه موقع از میان پاره ها گذشت، اما توصیف میکند که خدا چگونه این کار را انجام داد.

« و واقع شد که چون آفتاب غروب کرده بود و تاریک شد، تنوری پردود و چراغی مشتعل از میان آن پاره ها گذر نمود.» (پیدایش ۱۷: ۱۵)

خداوند در آن تنور پر دود از میان پاره های قربانیه‌ها عبور کرد. عبرانیان ۱۲: ۲۹ به ما خاطر نشان میکنند که «خداى ما آتش فروبرنده است».

منظور از گذشتن از میان پاره های قربانی چیست؟ منظور این است که وقتی از میان پاره ها عبور می کنید و به آن بدنهای مرده مینگرید، میگوئید: « این مرگ من

این ترتیب، مطالعه مختصری از اصول کاربردی همهٔ عهدهای کتاب مقدس مفید خواهد بود.

اصول عهد

به منظور درک این اصول به مکاشفه خدا از مفهوم عهد در متون کتاب مقدسی از جمله در کتابهای مزامیر، رسالهٔ بعبرانیان و کتاب پیدایش می‌نگریم. قسمت زیر از کتاب مزامیر گرفته شده و آن نوع افرادی را نشان میدهد که خدا با ایشان عهد مینماید.

« { خداوند } آسمان را از بالا می‌خواند و زمین را تا قوم خود را داوری کند. مقدسان مرا

نزد من جمع کنید که عهد را با من به قربانی بسته‌اند. » (مزمور ۵۰ : ۴-۵)

مقدسان خدا چه کسانی هستند؟ کتاب مقدس میگوید آنها کسانی هستند که با او بوسیله قربانی عهد بسته‌اند. هر عهده‌ی می‌باید بر اساس قربانی بسته شود.

در زبان عبری شما در واقع باید به جای بستن عهد، بگویید عهد را میبیرید. تصویری که از این کلمه (بریدن) در ذهن مجسم میشود، یک چاقوی تیز و ریختن خون است. این خود نمونه دیگری است از اینکه بستن عهد مستلزم تقدیم یک قربانی است و تقدیم قربانی مستلزم ریختن خود یعنی فدا کردن جان میباشد.

در عبرانیان ۹: ۱۶-۱۷ نویسنده رساله می‌گوید که وصیت نامه تنها در صورتی قانونی میشود که شخص وصیت کننده مرده باشد.

اما لغت یونانی ای که در اینجا (وصیت) ترجمه شده، واژهٔ Diatheke می‌باشد که بطور مکرر به مفهوم «عهد» بکار میرود. با توجه به این ترجمه، آیات زیر حقیقت بسیار مهمی را در مورد عهد آشکار میکنند.

۱۰

را قادر به درک مفهوم عهده بسازد. نویسنده کتاب مزامیر میگوید: « سر خداوند با ترسندگان او است و عهد او تا ایشان را تعلیم دهد. » (مزمور ۲۵: ۱۴)

بنابراین، عهد، یکی از اسرار خدا است که آن را فقط به کسانی آشکار می سازد که از او می ترسند. قوم خداترس، کسانی هستند که میتوانند با ترس وارد عهده شوند.

پولس در افسسیان ۵: ۲۲-۳۱ میگوید رابطه ازدواج بین یک مرد و همسرش، نوع یا تصویری از ارتباط بین مسیح و کلیسایش میباشد. سپس اضافه میکند «این سر عظیم است». آیه ۳۲- یا «آن سر عظیم است» لازم است که معنی خاص «سر» را آنطور که پولس در این قسمت به کار میبرد درک کنیم.

مردم آن زمان، چیزی تحت عنوان «مذاهب اسرارآمیز» داشتند. این مذهب اسرار خاص خود را تنها به کسانی آشکار می کردند که مرحله مقدماتی آنها را با مراقبتهای شدید پشت سر میگذاشتند. تا وقتی که شما قدم اول را بر نمیداشتید، نمی توانستید به اسرار آنها پی ببرید. بنابراین وقتی پولس، ازدواج را بعنوان یک «سر» توصیف می کند در واقع به گونه ای ضمنی میگوید که ما فقط در صورتی میتوانیم ماهیت حقیقی ازدواج را درک کنیم که به درستی قدم پیش گذاشته باشیم. این روند زمانی عملی میشود که یک زن و مرد از طریق مراسم ازدواج، با خدا و یکدیگر عهد می بندند. و تنها هنگامی که آنها اراده میکنند تعهد این عهد را بپذیرند، میتوانند ماهیت حقیقی ازدواج را کشف کنند. زوجهایی که مایل نیستند این شرط را بپذیرند، می توانند جوانب قانونی و جسمی ازدواج را تجربه کنند. ولی ماهیت حقیقی آن بر ایشان پوشیده می ماند. ازدواج برای آنها همچنان یک راز- یک سر- باقی خواهد ماند.

باید همچنین به یاد داشته باشیم که ازدواج صرفاً یک قرارداد اجتماعی در سطح انسانی نیست. بلکه در اصل و اساساً یک مفهوم کتاب مقدسی است. برای ورود به بعد سری آن، ابتدا میباید بدانیم منظور کتاب مقدس از کلمه «عهده» چیست. به

این آیات می گویند زنی که نسبت به شوهر خود امین نیست در واقع عهده را که با آن مرد در حضور خدا بسته، فراموش کرده و آنرا شکسته است. بنابراین، ازدواج عهده است که بین یک زن و مرد در حضور خدا بسته میشود.

خدا بار دیگر در کتاب ملاکی نبی به عهد بودن ازدواج اشاره میکند. قوم اسرائیل شکایت میکردند که: «ما تمام مدت دعا میکنیم. همیشه در معبد هستیم. پس خداوند، چرا به دعاهای ما جواب نمیدهی؟» خدا اینطور به آنها پاسخ میدهد: «اما شما میگویید سبب این چیست؟ سبب این است. که خداوند در میان تو و زوجه جوانیت شاهد بوده است و تو به وی خیانت ورزیده ای. با آنکه او یار تو و زوجه هم عهد تو میباشد.» (ملاکی ۲: ۱۴)

بنابراین روی سخن خدا در این آیه با شوهرانی است که به همسرانشان خیانت می کنند- به زبان امروزی اینکه همسرانشان را گول می زنند. خدا میگوید: «اصلاً مهم نیست که چقدر دعا میکنید و یا چه مقدار از وقت خود را در کلیسا سپری میکنید. اگر به تعهد خود نسبت به همسرت پایبند نباشی، به دعاهای تو گوش نخواهم داد.» خدا میگوید که چنین مردانی عهد شکن هستند.

به این ترتیب برای هردو، مرد و زن عدم وفاداری نسبت به تعهد ازدواج، حکم شکستن یک عهد را دارد. به همین خاطر است که زناکاری نسبت به فسخ و فجور گناه جدی تری محسوب میشود. فحشا، یعنی روابط غیر اخلاقی بین دو شخص مجرد. گناه است اما این رابطه هیچ عهده را نمی شکند ولی زناکاری، عملی غیر اخلاقی ای است که در آن یک عهد شکسته میشود. به همین خاطر است که نسبت به فحشا گناه جدی تری محسوب میگردد.

سرّ عهد

عهد یکی از اسرار خدا است. هیچکس نمیتواند به جز از طریق مکاشفه به مفهوم کتاب مقدسی آن پی ببرد. فقط خداست که میتواند بوسیله کتاب مقدس ما

۸

بخش دوم: شوهران

فصل دوم

« ازدواج یک عهد است »

پایهٔ صحبت‌های خود را در خصوص شوهران به مطرح کردن موضوع ازدواج اختصاص می‌دهم. چرا که فقط از طریق ازدواج است که یک مرد، به یک شوهر تبدیل میشود. سه ارتباط مهم و دائمی همهٔ انسانها عبارتند از:

۱- رابطه ایماندار با خدا

۲- رابطهٔ بین زن و شوهر

۳- رابطه ایمانداران با یکدیگر

به این ترتیب، فرزندان که ثمرهٔ عهد بین یک مرد با همسرش می‌باشند، در محدودهٔ پیمانی قرار می‌گیرند که والدینشان در حضور خدا با هم بسته‌اند. اساس هر یک از این روابط بر یک عهد قرار دارد، عهدی که جدی‌ترین و ملزم‌کننده‌ترین شکل تعهدی است که کتاب مقدس توصیف می‌کند. بدون بستن عهد، هیچ رابطهٔ پایایی نمی‌تواند مطابق اصول کتاب مقدسی بنا شود.

در کتاب مقدس دو قسمت مهم وجود دارد که بر عهد بودن ازدواج صحه می‌گذرانند. « تا تو را از زن اجنبی رهایی بخشد و از زن بیگانه‌ای که سخنان تملق‌آمیز می‌گوید که مصاحب جوانی خود را ترک کرده و عهد خدای خویش را فراموش نموده است، »

(امثال ۲: ۱۶-۷)

• تأکید روی کلمهٔ « عهد » توسط خود من صورت گرفته است..

۷

شما میتوانید کتابهای متعددی در مورد خانواده مطالعه کنید اما تا هنگامی که دو نقش اصلی خود را بعنوان شوهر و پدر درک نکنید، نخواهید توانست یک خانواده واقعی و موفق داشته باشید. این نقشها بنیانهای اصلی ای هستند که یک خانواده شادمان و هماهنگ بر روی آنها بنا می شود.

هدف من از نگارش کتابی که در دست دارید این است که راههای ساده و عملی را که به موفقیت در ایفای نقش یک شوهر و پدر منتهی می شوند، به شما نشان دهم. از این طریق است که میتوانید جهت موفق شدن در بسیاری از زمینه های دیگر نیز اقدام کنید. ولی بالاتر از همه اینکه شما از این راه، برکتی برای نزدیکترین کسان خود یعنی همسر و فرزندان محسوب خواهید شد.

۶

گاهی اوقات به موفقیت خود به عنوان یک خادم بیش از حد به رفاه حال خانواده ام اهمیت می دادم.

اما به فیض خدا بود که بحران جدی ای در خانواده ما پیش نیامد. در حقیقت، گاهی اوقات خانواده ام بیش از آنکه سزاوار بودند از من حمایت میکردند. من امروز خدا را برای وجود تک تک آنها شکر میکنم! با این وجود به تدریج دریافتم که جاه طلبی به بهای فدا کردن زندگی خانوادگی، مشکل جدی ای است که بسیاری از مردان با آن مواجه اند. برخی از این مردان افرادی موفق تلقی میشوند و یا آنکه خود را شخص موفقی میدانند. با اینحال، احساس درونی خودمحوری آنها را از کانون گرم و ارتباط صمیمانه با خانواده هایشان که جوهره ارتباطات موفق خانوادگی است باز میدارد. شاید صحبت از وجود بحرانی آشکار یا به بن بست رسیدن در ازدواج در میان نباشد، با اینحال محیط خانه آن احساس امنیت و کمالی را که اعضای خانواده به آن نیاز دارند فراهم نمی کند. در بسیاری از موارد پدر چنان خود را درگیر تعهدات خارج از خانه کرده که حتی موجه نیست که دارد کانون خانواده اش را از دست میدهد.

من به این نتیجه رسیده ام که مردان بسیاری در فرهنگ معاصر ما وجود دارند که میباید با این مسئله روبرو شوند. شاید آنها در زمینه های مختلفی مثل ریاست یک بانک یا بعنوان یک پزشک، یک وکیل، یک تکنیسین کامپیوتر و یا در ورزش گلف افراد موفقی باشند. حتی ممکن است خادمین، مسیحی موفقی باشند، اما در خانواده هایشان افرادی شکست خورده اند.

میخواهم به شما بگویم که موفقیت در زمینه های مختلف به بهای شکست خوردن در انجام وظیفه بعنوان یک شوهر یا پدر، از دید خدا شکستی کامل است. هیچ موفقیتی نمیتواند این شکست را جبران کند.

بارها گفته ام که مشکل شماره یک جامعه امروزی، مردان مقصر میباشند - مردانی که در انجام دو وظیفه اصلی خود یعنی وظیفه یک شوهر و یک پدر شکست خورده اند.

۵

زیادی یاد گرفتم که معتقدم خدا می‌خواهد بوسیله این کتاب آنها را با دیگران در میان بگذارم.

با این وجود، نگاهی به گذشته از خدمت خود، زمانی را به یاد می‌آورم که به طرز خطرناکی نزدیک بود نقشه خدا را برای ازدواج و خانواده ام فراموش کنم و آن، زمانی بود که برای شرکت در جلسات و کنفرانسهای مختلف و موعظه برای جماعت‌های بزرگ مردم که نتایج مثبت و خوبی هم در بر داشتند، مدام در سفر بودم. در یکی از کنفرانسهای عصر شنیدم که یکی از سخنرانان اینطور اظهار نظر کرد:

« یک کارشناس، مردی است که کیف بدست، دور از خانه به سر میبرد.» این کلمات مثل تیری بودند که به قلبم فرو رفتند.

با خود گفتم: « این جمله در مورد من صدق نمی‌کند. من مردی هستم که کیف بدست دور از خانه بسر میبرم. همه مرا یک کارشناس میدانند، اما واقعیت امر این است که در خانه من چه می‌گذرد؟»

خدا مرا به چالشی کاملاً تازه دعوت کرده بود که میباید در آن موفق می‌شدم مهمتر از همه این بود که، قبل از آنکه در هر کار دیگر موفق شوم، میباید نقش خود را بعنوان یک شوهر و پدر به نحو احسن ایفا میکردم.

بنابراین، شروع کردم به تجزیه تحلیل انگیزه های شخصی خودم. چرا چنان وقت زیادی را صرف انجام مسافرتها میکردم؟ چرا اینقدر دوست داشتم که در تمام آن جلسات حاضر شوم؟ به تدریج به وجود عنصر قوی جاه طلبی در خود پی بردم.. من از ایستادن بر روی یک سکو، آن هم در برابر جمع بزرگی از حضار لذت میبردم. از اینکه بعنوان « واعظی که مسحی خاص دارد» معروف بودم، لذت میبردم.

با نگاه به سالهای خدمتم به مردم فهمیدم که من گاهی به شهرت خود بعنوان یک واعظ بیش از برخی نیازهای شخصی و عاطفی لیدیا توجه می‌کردم.

سه سال بعد از آن که خداوند لیدیا را به نزد خود خواند، با روت ازدواج کردم. ما بیست سال با هم زندگی کردیم تا اینکه او نیز به دعوت خداوند لیبیک گفت. روت هم سه فرزند خوانده دیگر را که همگی یهودی بودند به جمع خانواده ما افزود. بنابراین، جایگاهی که من در حال حاضر در آن قرار دارم جایگاه پدری است که ۱۲ فرزند دارد!

شخصیت صمیمی و معاشرتی روت باعث شد که او خیلی زود در دل دیگر اعضای خانواده نیز جا بگیرد. او همچنین با استفاده از مهارتهای اجرائی و ویراستاری خود به گونه ای خاص کمکم می‌کرد (و) کمکهای او خدمت مرا بعنوان یک معلم کتاب مقدس به طرز شگفت‌انگیزی تکمیل نمود. در مدت بیست سالی که ما با هم زندگی کردیم، خدمت من در طرفی بسط پیدا کرد که هیچوقت در خواب هم نمی‌دیدم. تعلیم کتاب مقدسی من از طریق کانالهای چاپ کتاب، نوارهای کاست و ویدئو و برنامه های رادیو-تلویزیونی به همه قاره ها حتی قطب شمال نیز راه یافت. کارمندان دفتری خدمات ما میگویند که ما اکنون کارهای خود را به هر کشوری که با خدمات پستی ایالات متحده ارتباط دارد می‌فرستیم و اینکه بعضی از کتابها و کارهای من به شصت زبان خارجی ترجمه شده اند.

در این میان، خانواده ما همچنان در حال بزرگ شدن است و اداره آن هم مشکل شده است. با در نظر گرفتن ازدواجها و تولد فرزندان، خانواده ما در حال حاضر حدود ۱۵۰ نفر عضو دارد! اکنون بعضی از اعضای خانواده ما در کشورهای مختلفی مثل اسرائیل، انگلستان، کانادا، ایالات متحده و استرالیا زندگی میکنند. با توجه به چنین خانواده بزرگی که در سطح وسیعی از جهان پراکنده اند، امکان برقراری ارتباط نزدیک با هم آنطوری که دوست داریم، وجود ندارد. با این حال، هنوز هم احساس می‌کنیم که همه عضو یک خانواده هستیم. من به هیچ وجه یک شوهر یا پدر بی نقص نبوده ام، اما برای زندگی شاد و موفقی که در کل داشته ام، همه جلال را به خدا میدهم. من از طریق این زندگی خانوادگی درسهایی

۳

وقتی من و لیدیا ازدواج کردیم او با خود هشت دختر یتیم که آنها را به فرزندى پذیرفته بود به همراه آورد و از آن زمان به بعد من هم مسئولیت پدرى آنها را قبول کردم. در بین این دختران، شش نفر یهودى، یک نفر عرب و یک تن انگلیسى بودند. رده های سنى آنها بین ۳ تا ۱۸ سال بود.

با توجه به پیش زمینه ای که بعنوان تک پسر خانواده داشتم ناگهان دیدم تنها مردى هستم که مسئولیت ۱۰ زن یعنی لیدیا، هشت دختر خانواده اش و جمیله، خدمتگار عرب خانواده را بر عهده دارد. در روابط جدیدمان همگی ما میباید تغییراتی را در زندگی خود ایجاد میکردیم. گاهی اوقات احساس میکردم مسئولیتی که بعهدہ گرفتم بیش از اندازه بزرگ بود. بدون شک لیدیا هم گاهی اوقات فکر میکرد که در مورد ازدواج با من تصمیم درستی گرفته بود یا نه. اما محبت و فیض خدا همیشه بگونه ای خاص ما را پیش میبرد. من و لیدیا علاوه بر تغییراتی که در روابط خود ایجاد کردیم با فشارهای خارجی بسیاری مواجه شدیم. دو سال اول ازدوایمان با جنگی مصادف شد که منجر به تشکیل دولت اسرائیل گردید. در طول آن دوره دو بار مجبور شدیم به منظور حفظ جانمان، نیمه های شب خانه و کاشانه خود را رها کرده، فرار کنیم و هرگز نتوانستیم به خانه ای که داشتیم، برگردیم.

یکبار چهار دختر بزرگمان از ما جدا شدند اما دست خدا با ما بود و او دوباره ما را در انگلستان به صورت یک خانواده دور هم جمع کرد.

بعدها وقتی همه فرزندانمان بجز دو دختری که کوچکتر از همه بودند بزرگ شدند من و لیدیا پنج سال را در کشور کنیا سپری کردیم، جایی که در آن بعنوان رئیس یک دانشکده تربیت معلم خدمت کردم. در طول آن دوره ما نهمین دختر خود را که یک نوزاد آفریقائی بود، به فرزندى پذیرفتیم. مادر آن نوزاد هنگام زایمان فوت شده بود و او را در حالی که در روی کف پر از گل و لای یک کلبه چوبی ترک شده بود، پیدا کرده بودند.

آنچه که قرار بود در فضای حساس یک دانشگاه بزرگ، شغلی دور از حادثه باشد با مداخله جنگ جهانی دوم مواجه گردید. هنگامی که زمان اعزام من به خدمت سربازی فرا رسید، نقش دور از جنگی را در نیروهای پزشکی ارتش سلطنتی بریتانیا انتخاب کردم. در ارتش تصمیم گرفتم تحصیلات عالی خود را با مطالعه کتاب مقدس ادامه دهم که البته به این مطالعه از دیدگاه یک کار فلسفی نگاه میکردم. فهم قسمتهای زیادی از کتاب مقدس برایم آسان نبود ولی عزم خود را جزم کرده بودم که کل این کتاب را از پیدایش تا مکاشفه مطالعه کنم. در این صورت می توانستم در موقعیت یک شخص ذیصلاح قرار بگیرم و در مورد کتاب مقدس حکم کنم.

پس از حدود نه ماه در یک قسمت از کتاب ایوب ملاقات غیر منتظره ای با نویسنده این کتاب یعنی کسی که خود را از طریق عیسی مسیح به من آشکار نمود، داشتم. آن ملاقات مسیر زندگی مرا به گونه ای بنیانی و دائمی تغییر داد. از این گذشته، سخن افلاطون را به یاد آوردم که خود اعتراف کرده بود « ما هیچ کلامی از جانب خدا نداریم» در حالیکه کتاب مقدس به سادگی ادعا می کند که (خود کلام خداست) هر چه بیشتر آن را مطالعه میکردم و در زندگی خود به کار می بردم، بیشتر قانع می شدم که ادعای این کتاب واقعی است. کتاب مقدس حقیقتاً مکاشفه خود خدا به انسان میباشد.

کمی بعد، از سوی ارتش به خاورمیانه اعزام شدم. پس از سه سال خدمت در صحراهای مصر لیبی و سودان مرا به اورشلیم اعزام کردند و در آنجا بود که با لیدیا کریستنسن^۱، معلم دانمارکی یک مدرسه آشنا شدم و ما با هم ازدواج کردیم. هنگامی که لیدیا هدایت شد همه چیز را ترک کند و به اورشلیم برود، معلم موفقی در نظام مدارس دولتی کشور دانمارک بود. او در آنجا یک خانه ایمن برای کودکان بی سرپرست افتتاح کرد.

۱

بخش اول: حرفی خصوصی

فصل اول

« چطور پدر شدم »

با نگاه به دوران کودکی و سالهای اولیه زندگی خود تعجب میکنم که چطور دارم این کتاب را مینویسم. به نظر میرسد که وقایع بسیار محدودی در آن دوره از زندگی، مرا واجد شرایط انجام این کار میسازد.

من در یک خانواده نظامی انگلیسی متولد شدم و هیچ خواهر و برادری نداشتم. هر مردی که در فامیل میشناسم یک افسر ارتش بریتانیا بوده است. در سن نه سالگی، در حالی که کت و شلوار پشمی راه راه مرتبی به تن کرده و کلاه ملوانی بر سر گذاشته بودم به دبستانی دور از خانواده فرستاده شدم. بعد از همانجا به ایتون^۱ و سپس به دانشکده کینگ در کمبریج^۲ رفتم. مدت پانزده سال را در مدارس شبانه روزی متعددی سپری کردم در حالی که هرگز بیش از سه ماه از هر سال را در کنار خانواده ام نبودم. پس از پنج سال تحصیل در دانشگاه کمبریج پایان نامه ای تحت عنوان (تکامل تدریجی روش تعریفی افلاطون) نوشتم و به عنوان استاد دانشگاه کمبریج انتخاب شدم. در طول همه سالهای تحصیل هرگز معلم یا استاد زن نداشتم. البته در دانشگاه کمبریج چند دوست دختر داشتم اما عمیقترین اصول اولیه شخصیت یک زن برایم همچنان بصورت یک راز باقی ماند- رازی که شخصاً علاقه ای به کشف آن نداشتم!

Eton -^۱
Kings collage Cambridge -^۲

« به نام خدا »

پیش گفتار

مردم آنچه را که شما می گوئید می شنوند ولی چیزی را یاد می گیرند که در عمل از شما می بینند. این مطلب، هنگامی که کتابهای درک پرینس را می خوانید و یا به صحبت‌های او گوش می دهید نیز مصداق می یابد. زندگی وی مطابق خدمتی است که انجام میدهد و این نمونه بسیار خوبی برای ما محسوب میگردد.

درک کتابی نوشته که نه فقط میباید هر پدری آن را بخواند بلکه باید مطالب این کتاب را با دیگر اعضای خانواده خود نیز در میان بگذارد. خدا او را برکت دهد که حقیقت کلام وی را اینچنین در دسترس همه ما قرار داده است.

دکتر ادوین لوئیس کول

بنیانگذار و رئیس شبکه مردان مسیحی

فهرست مطالب

پیش گفتار

۱	چطور پدر شدم	فصل اوّل
۸	ازدواج یک عهد است	فصل دوّم
۱۸	نقش یک شوهر	فصل سوّم
۲۷	نقش یک زن	فصل چهارم
۳۴	عنصر مفقود	فصل پنجم
۴۲	اقتدار روحانی یک ازدواج هماهنگ	فصل ششم
۴۸	مکاشفه نهایی خدا	فصل هفتم
۶۰	پدر در مقام کاهن	فصل هشتم
۷۰	پدر در مقام نبی	فصل نهم
۸۲	پدر در مقام پادشاه	فصل دهم
۹۰	تصویری از دو پدر	فصل یازدهم
۹۴	وقتی پدرها شکست می خورند	فصل دوازدهم
۱۰۶	شاید شما هم شکست خورده اید	فصل سیزدهم
۱۱۱	اما شما می توانید موفّق شوید!	فصل چهاردم
۱۲۵	پدر روحانی بودن	فصل پانزدهم
۱۳۸	پدران روحانی کجا هستند؟	فصل شانزدهم
۱۴۷	سخنی با آنانی که پدر ندارند.	فصل هفدهم

شوهران و پدران
به قلم: دِرك پرينس

این اثر ترجمه ای است از کتاب
Husbands & Fathers
By: Dereck Prince
Copyright: 1995

Translated: by Parisa Dadras
مترجم: پریسا دادرس
ISBN: 1-85240-273-3

Published by: Derek Prince Ministries -UK,
Kingsfield, Hadrian Way, Baldock SG7 6AN, UK.
Email enquiries@dpmuk.org
www.dpmuk.org

All rights reserved.

No part of this book may be reproduced or transmitted in any form or by any means, electronic or mechanical, including photocopying, reading, or by means of any information storage and retrieval system, without permission in writing from the publisher.

هر گونه استفاده از این کتاب بدون اجازه رسمی ناشر
ممنوع است